کانیادل

شناخت مختصات فرم و محتوایی شعر کردی کرمانجی

علیرضا سپاهی لایین - محمد تقوی گلیان

IPA	کورمانجی				فارسی
	ابتدایی	میانی	پایانی	تنها	
[a:]	ئا	ـا	ـا	ا	ا/آ
[b]	بـ	ـبـ	ـب	ب	ب
[dʒ]	جـ	ـجـ	ـج	ج	ج
[tʃ]	چـ	ـچـ	ـچ	چ	چ
[d]	د	ـد	ـد	د	د
[æ]	ئه	ـه	ـه	ه	فتحه ـَ
[ɜ:]	ئێ	ـێ	ـێ	ێ	کسره کشیده
[f]	فـ	ـفـ	ـف	ف	ف
[g]	گـ	ـگـ	ـگ	گ	گ
[h]	هـ	ـهـ	ـه	ه	ح، ه، ه
[e]	ئـ	—	—	—	کسره کوتاه ـِ
[i:]	ئیـ	ـیـ	ـی	ی	ایی
[ʒ]	ژ	ـژ	ـژ	ژ	ژ
[k]	کـ	ـکـ	ـک	ک	ک
[l]	لـ	ـلـ	ـل	ل	ل
[ɬ]	ڵ	ـڵـ	ـڵ	ڵ	ل مشدد
[m]	مـ	ـمـ	ـم	م	م
[n]	نـ	ـنـ	ـن	ن	ن
[o]	ئۆ	ـۆ	ـۆ	ۆ	ضمه کشیده
[p]	پـ	ـپـ	ـپ	پ	پ
[q]	قـ	ـقـ	ـق	ق	ق
[ɾ]	ر	ـر	ـر	ر	ر
[r]	ڕ	ـڕ	ـڕ	ڕ	ر مشدد
[s]	سـ	ـسـ	ـس	س	س
[ʃ]	شـ	ـشـ	ـش	ش	ش
[t]	تـ	ـتـ	ـت	ت	ت
[ʊ]	ئو	ـو	ـو	و	ضمه کوتاه ـُ
[u:]	ئوو	ـوو	ـوو	وو	او
[v]	ڤـ	ـڤـ	ـڤ	ڤ	واو
[w]	و	ـو	ـو	و	واو دولبی
[x]	خـ	ـخـ	ـخ	خ	خ
[ʁ]	غـ	ـغـ	ـغ	غ	غ
[j]	یـ	ـیـ	ـی	ی	ی
[z]	زـ	ـزـ	ـز	ز	ز/ض/ذ/ظ
[ʔ]	ئـ	ـئـ	ـئ	ئ	ع/ئ/همزه

فهرست

مقدمه ۱
ما و شعر پرشور جعفرقلی ۲
دیدار... ..... ۲
سه‌خشتی‌های کردی خراسان ۳
چاروک ۵
دوبیتی/دومالک ۷
کدام قالب؟ ۸
بچه‌ها و ارتباطشان با زبان مادری (کردی) ۹
خزان ۹
جارێ... ..... ۹
خزان ۹
قورئان و ئتره‌ت ۱۰
ئه‌رمان ۱۰
باغ ۱۰
بێزمان ۱۱
ژ باڤان مایی ۱۱
سا لاوکێن کورمانجان ۱۲
کوشتنا زمێن ۱۲
کانی ۱۳
خه‌ف ۱۳
ئالش ۱۴
قر کرن ۱۴
پاریکا خوین ۱۴
پشت ۱۵
نیمه ارگتیویتی (حالت کنایی گسسته) در گویش کرمانجی ۱۵
ارگتیویتی ۱۵
مثال‌های مربوط به نظام حالت‌دهی ارگتیو ۱۵
قوشمه یا دوزله ۲۱
ئامین ۲۱
قۆشمه ۲۱
دوهه‌نگی ۲۲

مینا بەرخان ٢٣
کۆک ٢٣
خەملاندن ٢٣
قۆشمە ٢٣
پار ٢٤
قۆشما تە کانی؟ ٢٤
شێلی ٢٤
مێقان ٢٥
قۆشمەبرین ٢٥
ئارێ دل ٢٥
لێخن قۆشمێ ٢٥
مانە ٢٦
چند شعر، چند نظر ٢٧
خەلات ٢٧
کارێ نێران ٢٧
ژە بیر مەکن ٢٧
پاشو قۆشمە رە بزارا! ٢٨
دەنگێ خوە وەندا نەکی ٢٩
چند نکتە ٢٩
نۆش ٣٢
بنال ٣٢
غەریو ٣٣
کێ؟ ٣٣
لێخن قۆشمە ٣٣
مینا تۆرغان ٣٤
زن، مادر ٣٦
یا هوو ٣٦
جان ٣٦
ژن و مێر ٣٦
پا ٣٧
بخوین ٣٧
ژیان ٣٧
گەنم ٣٧

دیتمام ۳۸
وەئێر ۳۸
ناسنامە ۳۸
باتنساف ۳۹
هەنار ۳۹
دل وەدار ۳۹
چاڤ لە رێ ۳۹
یک شعر، یک نکتە ۴۰
کاوە ۴۰
یک شعر، یک نکتە؛ ۴۰
تنور ۴۰
ئشق تویی ۴۱
یک شعر، چند اشارە؛ ۴۲
بێباڤ ۴۲
بەرمالی ۴۲
دێیا من ۴۲
ڤێ دەردا ۴۳
بێخەو ۴۳
هەڤدەمال ۴۳
یک شعر، چند اشارە؛ ۴۴
چنار ۴۴
یک شعر، چند اشارە؛ ۴۴
داییک ۴۴
یک شعر، چند اشارە ۴۵
جان ۴۵
گولێ ۴۶
گولێن سۆر ۴۶
تەشی ۴۷
سەرلەژوور ۴۷
یک شعر و چند اشارە؛ ۴۷
داییک ۴۷
گیان ۴۸
یک شعر، چند اشارە؛ ۴۸

شیلوار سویر ٤٨
داییک ٤٩
کتاب ٥٠
ڤێ ئازارێ ٥٠
کتاو ٥٠
ناسین ٥١
کتاو ٥١
ئالا ل ژۆر ٥٢
دو تشت ٥٢
کتاو ٥٣
خوەندەکار ٥٣
دەرمان ٥٣
کتاو ٥٤
ئەز و تو ٥٤
کتاو ٥٥
پرتووک ٥٥
ئەز و کتاو ٥٦
هەڤزمان ٥٦
ئاڤ و نان ٥٧
ئەلیاس ٥٧
چیرۆک ٥٨
کۆک ٥٨
سڕ ٥٩
کتاوێن ئاسمین ٥٩
هەژمارا مە ٦٠
رێنیشان ٦١
عشق ٦٢
هالی رۆژگارێ ٦٢
لە کو یی؟ ٦٢
ژە دست تە ٦٢
ناڤ ئەڤینە ٦٣
گووریام ٦٣
پارا تە ٦٣

ئەڤیندارى..... ٦٤
هەڤال..... ٦٥
ئەڤینا ڤەشارتى..... ٦٥
نە ها بووم!..... ٦٥
ئەڤین ئارە ٦٦
هێسیر..... ٦٧
توخم ٦٧
هەڤال..... ٦٨
هەرایی ٦٨
مەشووڤا من..... ٦٩
كانى ٦٩
مل و جەف ٧٠
چاڤ لە رێ ٧٠
بێخێر..... ٧١
چاڤ لە رێ ٧١
كوردەوارى ٧١
بێهەدوور..... ٧٢
از زبان جعفرقلی..... ٧٢
جەفەرقولى ٧٣
مەشەوتینن..... ٧٣
لە كى چێ؟..... ٧٤
دریڤ ٧٤
نوروز و بهاران ٧٥
بەهاران تێ..... ٧٥
بهار هاتیه ٧٥
بەهارا من ٧٦
دیسا بەهارە..... ٧٦
سۆز..... ٧٦
كووز..... ٧٧
هەفتسین..... ٧٧
تو بەهارى..... ٧٨
چاڤ لە رێ ٧٨
دلێ خوەدێ بخوازە ٧٨

مزگین ۷۸
نەورۆز ۷۹
بهار ۷۹
گرانی ۷۹
ئەیدا نەورۆزێ ۸۰
بهار ۸۰
دیسا ۸۲
بەهار ۸۲
بهار ۸۲
ژە ئشقا وەفاداریّ ۸۳
مثنوی ۸٤
بێ نیشان! ۸٤
ئێتیم ۸۵
ئشقی ۸٦
جەفەرقولی و خشتمال ۸۸
سەرگزدان ۸۹
جەف و مل ۹۰
نگاهی به مثنویهای کانیادل ۹۳
مثنوی چیست؟ ۹۳
جملات معلوم و مجهول ۹٤
مثنوی ۲ ..... ۹۷
بێ مەزار ۹۷
نامه ۹۹
هینه هینه ۱۰۰
دەما ئاخرئومرا جەفەرقولی ۱۰۱
نیشان ۱۰۳
غزل ۱۰۵
غزل؛ چیستی و چگونگی و سابقه ۱۰۵
تاریخچهی غزل ۱۰۵
موضوع غزل ۱۰٦
غزل کردی ۱۰٦
هیری ۱۰٦
شەڤ ۱۰۷

ئەڤیندار ۱۰۹
بەرخ! ۱۱۰
داغ ۱۱۱
چ زانی؟ ۱۱۲
محوی، شوریدەای از شاعران غزلسرای کرد ۱۱۲
چ بکەم؟ ۱۱۳
نالی، نوای عشق! ۱۱٤
منتظر باران ۱۱٤
موسۆلمانی نەماوە! ۱۱٥
بەرخ! ۱۱٦
غزل، قالبی برای همیشه ۱۱۸
مەرخ ۱۱۸
گەپا زمێن ۱۱۹
زەرێ! ۱۲۰
گازن ۱۲۱
خزانێن بێکەس ۱۲۲
چاڤێن غەزالان ۱۲۳
قالبهای نوین؛ لۆ قالبی با سابقه اما نو! ۱۲٤
رۆژ ۱۲٤
بەرفەمێر ۱۲٥
جارێ بفکر ۱۲۷
لۆ ۲ ..... ۱۲۹
کا؟ ۱۲۹
لۆ ۱۳۰
ئەز سالووکم ۱۳۲
نیمایی ۱۳٥
ئەوراقی ۱۳٥
زمان، جانه ۱۳٦
نیمائی، نو، یا شعر آزاد؟ ۱۳۷
ماهیت شعر نو چیست؟ ۱۳۸
آیا بنای شعر نیمایی متروک شده است؟ ۱۳۸
سپید ۱٤۰
ئافراندن ۱٤۰

شعر سپید یا آزاد یا شاملویی..... ۱٤۱
ژن ۱٤۳
کووچه‌داغ ۱٤٤
بێ ته ۱٤٥
سا خوه‌زایێ ۱٤٦
ئمتهان..... ۱٤۸
قه‌ده‌را..... ۱٤۸
دووریا ته ۱٤۹
ئازاتی ۱٤۹
تجلی خطاهای دستوری در سه‌خشتی‌های کرمانجی خراسان ۱٥۱
چکیده..... ۱٥۱
مقدمه..... ۱٥۱
خطاهای دستوری رایج در سه‌خشتی‌های کرمانجی..... ۱٥۲
۱- جنس دستوری اسم در کردی کرمانجی ۱٥۲
۲- نظام حالت‌دهی..... ۱٥۷
۳- نشانگر /ه/ بعد از اسامی جمع در حالت اضافی..... ۱٦۱
٤- حالت ندایی /ا/ تحت تأثیر حالت ندایی در زبان فارسی ۱٦۲
نتیجه‌گیری ۱٦۲
منابع..... ۱٦۳

مقدمه

شعر کردی در خراسان؛

جوانی کهن‌سال

شعر کردی خراسان را اگر با آثار فولکلوریک و سپس دیوان جعفرقلی زنگلی داوری کنیم، شعری باسابقه و ریشه‌دار است؛ اما اگر اصول علمی و ادبی شعر مدرن را مبنای داوری آن قرار دهیم، شعر کردهای خراسان جوان و تا حدی تازه‌کار محسوب می‌شود.

درعین‌حال و در مقایسه با شعر کردی در دیگر نقاط جهان، شاعران خراسانی کرد، از پتانسیل بالقوه و تجلیات بالفعل قابل‌توجه و تحسینی برخوردارند. آنچه شاعران کرد خراسانی را مجهز و متمایز می‌کند، علاوه بر آشنایی با شاعران کلاسیک کرد و شاعران معاصر در کردستانات عراق، ترکیه، سوریه و ایران غربی، دسترسی و تکیه‌ای است که آنان به تاریخ ادبیات ایران و پارسی سرایان بزرگ خراسان دارند. چنین سرمایه‌ای موجب تقویت بنیه‌های فکری و ذوقی شاعران کرد خراسان شده است و کمک کرده آنان به‌نوعی یک‌شبه ره صدساله بپیمایند.

چنانچه بسترهای مناسب چاپ و نشر فراهم شود و جامعه‌ی کردی خراسان، رغبت بیشتری به فراگیری نوشتن و خواندن به زبان خود پیدا کنند، آنگاه این مدعا به شکل عینی و ملموس‌تری خود را نشان می‌دهد و دیر نخواهد بود که نشر گسترده‌ی آثار ذوقی این مردم، همگان را به تحسین و توجه بیشتر برانگیزد.

کانیا دل، برای شکوفاتر شدن استعدادهای ذوقی و زبانی کردهای خراسان فرصتی فراهم آورد که در نوع خود کم‌نظیر بود و آنچه شما در این اوراق خواهید خواند، گزارش کوتاهی است ازآنچه بر لب این چشمه‌ی جوشان، در همگرایی اهل ذوق و دانش و تمثیل تلاش و توانایی ادبی شاعران و شعر دوستان کرد در خراسان حاصل آمده است. افتخار می‌کنم که هماهنگی و محوریت کلی این هم‌نشینی را این‌جانب داشته‌ام و صدالبته باید بگویم که: حمایت کانون دانشگاهیان خراسان، حضور و حمایت میدانداران همیشگی فرهنگ و زبان کردی خراسان و پیگیری خستگی‌ناپذیر برادرم شیرکوه پهلوانی در شکل‌گیری این انجمن و تجلی برکاتش، شایسته‌ی اذعان و احترام است. همچنین لازم می‌دانم نظرات اصلاحی دستور زبانی برخی دوستان به‌ویژه برادرم محمد تقوی را نیز سپاس بگزارم که بی‌تردید پشتوانه‌ی فردای شعر و شکوه زبان ما هستند. همچنین سپاسگزارم از؛ گلی شادکام، دکتر جواد رضایی، مهدی جعفرزاده و دیگر دوستان که با دل و دست و اندیشه یار و همکار کانیا دل بودند و صمیمانه منت دار و سپاسگزار یارانی هستیم که هر عصر سه‌شنبه با نور حضورشان، کارگاه کانیا دل را در کانون دانشگاهیان روشن و گرم نگاه داشتند.

امیدوارم نشر این کتابچه به‌عنوان اولین منبع رسمی نقد و بررسی شعر کلاسیک کردی خراسان، بتواند راه را برای گام‌های بلندتر و پژوهش‌های کامل‌تر بگشاید.

با مهر بی‌پایان؛

علیرضا سپاهی لایین

خواهران و برادرانم؛ همه‌ی تلاش ما در «کانیادل» معطوف این بوده است که بکوشیم شعرهای بهتری بگوییم و نهایتاً این شعرها، بتواند به غنای زبانی و ادبی ما کردهای خراسان منجر شود. وسیله‌ی اصلی این فراگیری و انتقال، زبان و رسم‌الخط است. در این کتابچه کوشیده‌ایم تا ضمن آوردن نمونه‌های شعری، شیوه درست رسم‌الخط کردی را هم بیاموزیم.

اما چگونه رسم‌الخطی؟ و چگونه باید بنویسیم؟

هم‌اکنون، شیوه‌ای که مورداستفاده‌ی اغلب دوستان کردی‌نویس ما در خراسان قرار می‌گیرد، شیوه‌ای غیرعلمی و سلیقه‌ای است که به تبعیت از شیوه‌ی غلط فارسی‌نویسی شکل‌گرفته... این روش‌های غیراستاندارد که ما برای نوشتن زبان کردی بکار می‌گیریم، غیرقابل‌آموزش و انتقال است. درواقع ضد روش است. چرا؟ چون فرمول روشنی برای ترکیب کردن صامت‌ها و مصوت‌های (واکه‌ها و همخوان‌ها) الفبا ندارد و برای واج‌ها و حروف هم‌مخرج هم پیشنهادی ارائه نکرده است.

پس چه باید کرد؟

باید راه‌های علمی درستی را که سال‌هاست زبان‌شناسان و دلسوزان آشنا به فرهنگ و اختصاصات زبان کردی به کار بسته‌اند، بشناسیم و به آن تأسی کنیم.

یکی از دو رسم‌الخط مطرح کردی، رسم‌الخطی است که از آن به‌عنوان سامی یا آرامی یاد می‌شود. این رسم‌الخط به‌رغم اینکه بهتر از رسم الخط لاتینی نیست، اما به جهت تناسب و توافق با سیاست‌های فرهنگی و امنیتی، در این مجموعه نیز همین رسم‌الخط مورداستفاده و کاربرد قرار می‌گیرد.

ما و شعر پرشور جعفرقلی

ازجمله بخش‌هایی که در این مجموعه خواهید خواند، گزیده‌ای است از شعر جعفرقلی زنگلی شاعر نامدار کرمانج که در قرون دوازده و سیزده خورشیدی می‌زیسته است. خواهیم کوشید از نکات آموزشی و علمی پیرامون شعر این شاعر عارف نیز غفلت نکنیم. این مقدمه را با خوانش یک بند معروف از مسمط مثمنی احتمالاً دنباله‌دار از جعفرقلی به پایان می‌بریم:

دیدار...

دیدار...

یار وەرە سەر خاکێ من، مەزارێ من بلقین
ای یار بر سر مزارم بیا و آن را تکان بده

وێ بەژن و بالێ رەنا وە نەکیران بنمین
آن قد و قامت رعنا را به فرشتگان موکل گور نشان بده

ژە سەری وان بوە هووش، ژە وان بستین ئەقل و دین
ازسرشان هوش ببر و عقل و دینشان را بستان

هەساوێ لە من گرتی، ژە وان هلگر بدرین
نامه اعمال مرا از ایشان بگیر و پاره کن

هینگا دادە دەستێن من، ژە بن خاکێ بکشین
آنگاه دستم را بگیر و مرا از زیر خاک بیرون آور

تا قودرەتی خوداوەند، بوینن لە رووی زەمین
تا قدرت خداوند را روی زمین ببینند

ژە هوسن و جەمالێ تە، خەوەر بونە ئاسمین
از حسن و جمالت به آسمان خبر ببرند

لە سەر سەری من بسە، مەست و مەستانە دیلوەر
دلبرم، بر بالای سرم مست و مستانه بایست

*جعفرقلی زنگلی[1]

[1] اشعار جعفرقلی آمده در این جزوه برگرفته از دیوان جعفرقلی زنگلی/ تدوین و تصحیح استاد کلیم‌الله توحدی (کانیمال) است.

سه‌خشتی‌های کردی خراسان

ژ خوه‌دێ دا و نه‌زه‌ر وێ

کانیێک ل ناڤ مالان ده‌روێ

هه‌ر وه‌خت ته‌رم، یار ل سه‌ر وێ!

کاش از سوی خداوند لطفی بشود/ در میان سیاه‌چادرها چشمه‌ای بجوشد/ هرگاه می‌روم، یارم لب چشمه باشد (۱).

این، یک نمونه از هزاران قطعه شعر فولکوریکی است که در میان کردهای خراسان به سه‌خشتی موسوم و معروف است. سه‌خشتی یا سه مصرعی، شعری است که از جهت قالب و متأسی از نامش، مشتمل بر سه مصراع است. این نوع شعر که به استناد اقوال مختلف ریشه در تاریخ ادبیات اقوام کهن فلات ایران دارد، اکنون مهم‌ترین و پرکاربردترین قالب شعری در میان کردهای خراسان است؛ مردمی که میراث دار فرهنگ و زبان و تاریخ حماسی کُردهای مهاجر اوایل عهد صفوی‌اند و بنا بر قول مشهور، به‌دلخواه یا به‌اکراه، برای دفاع از استقلال ایران در برابر تهاجمات اقوام آسیای میانه، از سرزمین اجدادی به مرزهای شمال شرقی ایران آمدند (۲).

بر اساس آنچه در کتاب اللهووالملاهی، نوشته‌ی ابن خردادبه (نویسنده و موسیقی‌شناس اصالتاً خراسانی قرن سوم که از نویسندگان دربار معتمد عباسی بوده) آمده است، پیشینه‌ی ترانه‌های سه مصرعی به زمان ساسانیان می‌رسد و خسروانی‌های به یادگار مانده از آن روزگار که موسیقیدان و نوازنده‌ی بزرگ عصر خسروپرویز باربَد جهرمی می‌ساخته و می‌نواخته، همه در قالب سه‌مصراعی نمونه‌ی معروف بازمانده از خسروانی‌های باربد این است: (۳). بوده است

قیصر، مه ماند؛ خاقان خورشید

آنِ من خذای ابر ماند؛ کامگاران

که خواهد ماه پوشید؛ که خواهد خورشید

به بیان امروز:

قیصر روم چون ماهتاب است، خاقان چین همچون خورشید

پادشاهِ من، به ابر می‌ماند؛ کام‌کاران

اگر بخواهد هم روی ماهتاب پوشاند، هم روی خورشید

به‌رغم فراموشی این قالب در دوران پس از هجوم اعراب و غلبه‌ی قالب‌های شعر عربی بر سنت شعر ایرانی در آن زمان، خوشبختانه کردها و بخصوص کرمانج‌های خراسان آن را در ذهن و زبان خود حفظ کردند و هنوز هم از این قالب شعری بهره می‌گیرند و چنان‌که پیش‌تر گفتیم پرکاربردترین قالب شعری در بین کردهای خراسان همین سه‌خشتی و سه‌گانی یا خسروانی است.

این نوع شعر هشت‌هجایی که با عنوان خسروانی یا شاهانی نیز شناخته می‌شود، از زیباترین قالب‌های شعری ایرانی است .توجه به ظرفیت ویژه‌ی این قالب و نیز تنوع موضوع و مضمون ترانه‌های آن است که شاهد استفاده از آن در همه‌ی دستگاه‌ها و مقام‌های موسیقی محلی و سنتی بوده‌ایم و شاید به همین دلیل است که در هیچ عصر و روزگاری این نوع شعر به‌طور کامل به فراموشی سپرده نشده است.

نمونه‌ی ذیل که از نوخسروانی‌های سروده‌ی زنده‌یاد مهدی اخوان ثالث است، نشانگر همتی است که اخوان برای احیای قالب سه‌مصرعی در شعر فارسی مبذول داشت و نشانه‌ی علاقه‌مندی ذوق ایرانی به حفظ و تداوم این ظرفیت ادبی است؛

آب زلال و برگ گُل بر آب

ماند به مه در برکه مهتاب

وین هر دو چون لبخند او در خواب (۴)

اگرچه شعر کوتاه معاصر در روزگار ما اغلب با هایکوهای ژاپنی شناخته می‌شود و به قول احمد شاملو شباهت هایکو و دوبیتی روستایی ما به حدی است که پنداری، یکی برگردان دیگری است (۵) اما نکته‌ی اساسی که راقم این سطور پیش‌تر نیز بارها گفته و مشخصاً در سال‌های اول دهه‌ی هفتاد (۶) ضمن مقاله‌ای پیرامون سه‌خشتی‌های کرمانجی خراسان نوشته، این است که :چگونه ممکن است شعرا و محققین بزرگ ما، هایکو را از ورای هزاران کیلومتر فاصله‌ی ایران و ژاپن کشف و معرفی کنند اما نسبت به سه‌خشتی‌های خراسان که قوم کُرد در طول تاریخ آن را به‌عنوان میراث خسروانی ایرانی، زنده و زیبا نگاه داشته و با خود به روزگار ما کشانده است، بی‌توجه مانده باشند؟!

در روزگار ما اگرچه توجه دانشگاهیان و پژوهشگران به شناخت سه‌خشتی بیش‌ازپیش جلب شده است اما به‌رغم تاریخ زنده و جغرافیای فراگیر سه‌خشتی‌های کرمانجی خراسان و سوابق دانسته و روشن خسروانی و نوخسراوانی در ایران، احساس می‌شود برخی دوستان سه‌گانی سرا، سه‌گانی را قالب یا دستگاهی نو و ساخته‌وپرداخته‌ی خود تلقی و تعریف می‌کنند و ناگزیر باید اندوهگینانه پرسید :منهای ارزش‌گذاری و احیاناً رد کیفیت ادبی آثار سه‌گانی پردازان معاصر چرا بر متفاوت جلوه دادن سه‌گانی از سه‌خشتی تا این مایه اصرار می‌شود؟ آیا پیشنهاددهندگان و مشوقین سه‌گانی تاکنون به این اندیشیده‌اند که متأسی از نوع استدلال آنان، چقدر ساده می‌توان دوبیتی را نیز گسترش داد و به جای چهار مصرع موزون هم‌اندازه و مقفی، چهار سطر موزون نا هم‌اندازه و بعضاً مقفی سرود و داعیه‌دار طراحی دستگاهی جدید در شعر فارسی شد؟!

یکی از نکات جالب در باب سه‌خشتی‌های کردی خراسان، این است که در سرایش این نوع شعر و آنچه از چندین هزار سه‌خشتی باقیمانده در خاطره و زبان مردمان این سامان دریافت می‌شود، زنان به‌اندازه‌ی مردان در سرودن این اشعار سهیم بوده‌اند و این را در نمونه‌های اندک پایان این نوشتار هم می‌توان دید و دانست.

پیش از پایان، بر این نکته نیز تأکید کنم که سه‌خشتی، قالبی است که از گذشته علاوه بر کردهای خراسان، در میان کردهای غرب کشور (به ویژه کردهای ساکن در ترکیه) نیز سروده و بالأخص در تصانیف خوانده می‌شده است .بر این اساس، پیداست که کردهای خراسان، این ظرفیت ویژه‌ی ادبی را نیز همچون دیگر مواریث فرهنگی از مسقط الراس با خود به خراسان آورده‌اند؛ اما امروزه کم و کیف سرایش این نوع شعر در میان کردهای خراسان ممتاز است و همچنان که از دیرباز رونقی منحصربه‌فرد داشته، هم‌اینک نیز روزانه دهه‌ها سه‌خشتی مدرن از سوی شعرای هم‌روزگار، سروده و تقدیم ذهن و ذوق عمومی می‌شود (۷).

حسن ختام نوشتار، خوانش چند سه‌خشتی از میان میراث انبوه سه‌خشتی‌های فولک کردهای خراسان است:

له چەرێ من چێکر خانێ	روبروی من خانه‌اش را ساخت
ئشقی کرم وەخزانێ	با همه‌ی کودکی عاشقم کرد
ئەز ئاشقم کەس نزانێ	من عاشقم و کسی نمی‌داند
تو تەرەری، ناسەکنی	تو، می‌روی و نمی‌ایستی
گولێ چ نە تو دەچنی؟	آن گل‌ها که می‌چینی برای چه هستند؟
دەرەوینا تو وە ژنی!	دروغ‌گو، تو زن داری!
یارا من چوو بەرفێ بینێ	یار من رفته است برف بیاورد
هەنەکێ سا من بشینێ	برای من هم مقداری از آن خواهد فرستاد
وە وێ مانێ من بوینێ	و به این بهانه مرا خواهد دید

هەریێ بشوو، هەریێ ڕێخن	پشم‌های رمه را بشوی و بیاویز
خەلکۆخوادێ شارێ دێخن	تماشا می‌شوی، شالت را حائل کن
بسملّا کە دووماں ڤێخن	بسم‌الله بگو و دکمه‌هایت را ببند
مالان بارکر، کووچ و ڕێ کەت	چادرنشینان بار بستند و کوچ به راه افتاد
یار خەملی و پێشێ کەت	یار، خود را آراست و پیشاپیش کاروان به راه افتاد
یا من و تە و خوەدێ کەت	کار من و تو ازاین پس بسته به لطف خداست

چاروک

معرفی یک ظرفیت ملی ادبی

چاروک، چنان‌که از نامش پیداست، یک قالب شعری چهار مصرعی است با این تفاوت از قالب‌های چهارمصرعی رایج که اگرچه مثلاً بسان رباعی از وزن واحد و معینی تبعیت می‌کند ولی درعین‌حال، با توجه به شرایط کلام و مضمون، به توسع وزنی هم مجاز است. بر این اساس، اگرچه وزن معیار و معمول و متداول در این قالب، پنج‌هجایی است، اما چاروک می‌تواند به تعداد وزن‌های معمول و پیشنهادی شعر کردی و فارسی، وزن داشته باشد. درعین‌حال، به دلیل ابتنا بر اختصار، مصاریع چاروک بر پایه‌ی هجایی و عروضی مقتصدانه‌تری توصیه و تعریف‌شده‌اند.

چاروک‌ها یا چهارتایی‌ها، مجموعاً چهار مصرع هستند و البته در بیان بخشی‌ها و لولوچی‌ها، به‌ندرت بیشتر از چهار مصرع هم می‌شوند، منتها چون بحث چاروک و تأکید بر قید مقدار است، به همان چاروک و الزاماً چهار خشت بودن یا چهار مصرع بودن تأکیددداریم.

بر اساس سنت هنری موسیقی و ادبیات ما، شناخت اجمالی ما از چاروک‌ها این است که؛ چون نه در شعر جعفرقلی به‌طور مستقل چاروک وجود دارد و نه در منابع مکتوب دیگر، چاروک‌ها را باید درواقع بیشتر صحنه‌گردان یا میان‌پرده‌ی متن اصلی در اشعار حماسی و عاشقانه در ترانه‌ها با کلام‌های کردی دانست. چاروک، عموماً مثل بیت ترجیع یا ترکیب در ترجیع‌بند و ترکیب‌بند است؛ یعنی چاروک‌ها حدفاصل بین دو بخش از یک شعر هستند که اجزا و بندهای شعر را به‌نوعی به هم متصل می‌کنند. به‌نوعی مجوز حرکت بین دو بخش از یک ترانه یا یک کلام یا یک آهنگ هستند. ازاین‌جهت دقیقاً همان‌طور که مثلاً بیت‌های ترجیع و ترکیب عموماً خارج از یک شعر معنادارند اما کامل نیستند، در مورد چاروک‌ها هم می‌توان گفت عموماً مستقل از بافت کلامی یک کُلام خیلی معنا یا هویت ندارند و از آن‌ها احساس ناکامل بودن یا وابسته بودن و پیشینه یا دنباله داشتن می‌شود.

اما واقعیت این است که چاروک یک فرم و قالب مستقل است و آن را می‌شود مبنای یک ظرفیت ویژه قرار داد و به‌عنوان یک قالب مستقل معرفی و تثبیت کرد؛ یعنی این ظرفیت در چاروک‌های کردی هست که با توجه به گستردگی اوزانشان و تنوع و تفوقشان بر دوبیتی و رباعی، نوع ویژه‌ای از قالب شعر، مثل غزل، مثنوی یا قصیده باشند. چرا با این‌ها مقایسه می‌کنم و چرا آن‌ها را مثلاً با رباعی یا دوبیتی مقایسه نمی‌کنم؟ یک دلیل عمده دارد و آن این است که دوبیتی و رباعی با توجه به سابقه‌ی هزارساله این دو قالب در شعر فارسی که به حوزه‌ی زبان کردی هم کشیده شده است، این دو قالب در وزن‌های مشخصی سروده می‌شوند؛ یعنی همان‌طور که می‌دانیم رباعی بر وزن معروف «لا حول ولا قوت الا بالله» است و دوبیتی هم بر همان وزن معروف «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل» از مشتقات بحر هزج است؛ اما چاروک‌های کردی یا کرمانجی در خراسان وزن مشخصی ندارند؛ یعنی در هر وزنی می‌توان سرودشان و این ظرفیت، بالطبع دست سراینده را در خلاقیت و نوآوری بیشتر، باز می‌گذارد.

با تأکید مجدد بر عمومیت و وفور چاروک‌های پنج‌هجایی، چند نمونه از چاروک‌های شعر و موسیقی کرمانجی خراسان را ملاحظه خواهید کرد. وزن هر سطر این نمونه‌ها، از پنج هجا تا نه هجا متغیر است.

در آهنگ معروف «**لای لای**» وسط هر بخش از کلام این چاروک به‌عنوان گوشواره یا به‌عنوان حلقه‌ی میانی این زنجیره کُلام آمده است:

له بالاخانێ

رووننی له یانێ

ئشقی کرمه

ته چاڤ‌جێرانێ...

که ملاحظه می‌کنید در اساسش پنج‌هجایی است ولی مثلاً خشت سوم آن به چهار هجا هم تقلیل پیدا می‌کند. یا در آهنگ معروف سکینه:

زانی نزانی، سه‌کینه

تو هین خزانی

وه چاڤینه ره‌ش سه‌کینه

مال له من دانی...

که ملاحظه می‌کنید از پنج هجا داریم تا هشت هجا. مصرع‌های اول و سوم هشت هجایی و مصرع دوم و چهارم پنج هجایی هستند.

یا در آهنگ معروف «**یار مه نزانی بوو**» که عموماً مصرع‌هایش شش هجایی است:

یار، مه نزانی بوو

دێ، قه‌ره‌مانی بوو

ده‌سمالا یارێ ڤه‌ندابوو

نام کێ هلانی بوو...

که در مصرع سوم به هشت هجا هم افزایش پیدا می‌کند.

یا مثلاً در آهنگ معروف «**زارێ مه‌گری**»:

زارێ مه‌گری له بن مه‌رخی مه...

که در هر چهار مصرع این چاروک، وزن شعر، نه هجا دارد.

نکته‌ی مهم اینکه؛ این افزایش هجا، عموماً در مصرع یا خشت سوم اتفاق می‌افتد و این همان‌جایی است که به‌نوعی کلیدی و خلاقانه محسوب می‌شود. شاعر و هنرمند کرمانج، در خشت سوم چاروک، گاه مرزهای هجا و عروض را درمی‌نوردد و برای بیان منظور، به شکلی نوآورانه و جسورانه، بر تعداد هجاها می‌افزاید.

به نظر من، چاروک، همچنان که قدیمی و باسابقه است، مثل اغلب قالب‌های کلاسیک، یک ظرفیت جدید و قابل‌توجه در گستره‌ی ادبیات ماست و می‌تواند علاوه بر ادبیات کردی خراسان، در حوزه‌ی شعر و ادبیات زبان ملی فارسی ما هم الگودهی خوبی باشد.

چاروک نشان می‌دهد که می‌شود این قالب را تعمیم داد، گسترش داد یا کم‌وزیاد کرد و به قالب‌های جدیدتری دست‌یافت؛ قالب‌هایی که اصیل‌تر و اصالتاً ایرانی‌اند یا حداقل در حوزه‌ی فرهنگی فلات ایران شکل‌گرفته و معرفی‌شده‌اند.

تمنای من این است که؛ پیشنهاد در خصوص این قالب و نکته‌ی مهمی که در آن است را جدی تلقی کنیم و همان‌طور که در باب سه‌گانی‌ها این اتفاق افتاد، در این خصوص هم اقبال و توجه خاص‌تری داشته باشیم و از این رهگذر، به امکانات و تنوع فیزیکی شعر پارسی و کردی بیافزاییم.

دوبیتی/دومالک

در کانیادل، یکی از قالب‌های توصیه‌شده و پربسامد، دومالک یا همان دوبیتی است و دوبیتی، ازجمله قالب‌های کوتاه پرکاربرد شعر امروز است. دوبیتی به خاطر ظرفیت و اثرگذاری ویژه‌اش، دست‌کم طی هزار سال گذشته، در فلات ایران و در میان کردها رواج و اقبال مداوم داشته و دوبیتی‌های باباطاهر، گواه روشن این مدعاست.

این قالب، مشتمل بر دو بیت یا چهار مصرع است که مصراع سوم آن، معمولاً قافیه ندارد.

بیشتر پژوهشگران تاریخ ادبیات، معتقدند که این قالب صورت کامل شده‌ی شعر هجایی عصر ساسانی است که با سه‌خشتی نسبت نزدیک دارد.

به استناد اغلب شعرهای سروده شده در این قالب، دوبیتی درون‌مایه‌ی عاشقانه و عارفانه دارد و به جهت مضامین رقیق عاطفی و عشقی، این قالب بیش از هر جا، در میان روستائیان، محبوب است.

در ادبیات فارسی و فولکلور ایرانی، دوبیتی جایگاه و سابقه‌ی محکم و سرایندگان متعددی دارد، اما کماکان، باباطاهر همدانی مشهور به عریان، معروف‌ترین شاعر دوبیتی‌سرای ما به شمار می‌رود.

به‌رغم تساوی مصاریع دوبیتی با رباعی و تفاوت‌های مضمونی و حسی، مهم‌ترین تفاوت وزنی این دو قالب آن است که دوبیتی، وزنی معادل افاعیل عروضی:

«مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیل» دارد.

اما معادل وزنی رباعی، همان حدیث قدسی مشهور:

«لاحول ولا قوۀ الا بالله» است.

بر مبنای افاعیل عروضی نیز وزن رباعی، مطابق«مفعول مفاعیل مفاعیلن فع» است.

درست است که دوبیتی بیشتر عاشقانه و عاطفی است اما دوبیتی‌های فلسفی هم داریم، ازجمله دوبیتی‌های اقبال لاهوری.

درمجموع خاستگاه دوبیتی بیشتر دل و خاستگاه رباعی بیشتر عقل است.

به عبارتی دوبیتی را بیشتر عاشقان و رباعی را بیشتر عاقلان و فیلسوفان سروده‌اند و البته این حکم کلی نیست.

دوبیتی زیر، یکی از دوبیتی‌های مشهور سرزمین ماست که مبین اختصاصات مضمونی و حالی و زبانی و فرهنگی سراینده‌ی آن یعنی باباطاهر همدانی کرد، نیز هست:

به صحرا بنگرم، صحرا تَه وینم

به دریا بنگرم دریا تَه وینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت

نشان از قامت رعنا ته وینم...

در عصر ما و در میان شعرای دوبیتی‌گوی ایرانی، شاید فایز دشتستانی از همه مشهورتر است؛ اما کماکان، همه‌ی شعرای این سرزمین دوبیتی هم می‌سرایند و نمونه‌های موفقی از شعرای دوبیتی‌گوی معاصر می‌توان نشان داد.

شاعران کرد نیز، به‌ویژه در خراسان، آثار شعری شایانی خلق و تقدیم ادبیات لطیف و دل‌نشین کردی و ایرانی کرده‌اند .بی‌تردید بهترین نمونه‌های دوبیتی کردی خراسانی را باید در میان اشعار دکتر صادق فرهادی جست.

حسن ختام این یادداشت، یکی از دوبیتی‌های اوست:

ته پێ له دل ـ برینا کونه‌مند ـ کر	روی دلم - زخم‌کهنه - پا گذاشتی
م دیسا گۆ کو تشت ناکه، ته رند کر	گفتم اشکال ندارد، خوب کردی
م دل دانی، سه‌ری ته سه‌ربلند کم	دلم را زیر پایت گذاشتم که سربلندت کنم
نزانم بن سه‌رێ ته کێ بلند کر؟!	نمی‌دانم چه کسی زیر سرت را بلند کرد؟!

کدام قالب؟

شاید، برای دوستان شاعر و علاقه‌مندان شعر کردی، این سؤال پیش آید که؛ آیا نیازی هست شاعران معاصر به قالب‌های اصالتاً کردی همانند سه‌خشتی و چاروک و لو شعر بسرایند و توجه ویژه‌ای داشته باشند یا بین این قالب‌ها و قالب‌های مرسوم فارسی و عربی فرق و اولویتی وجود ندارد؟

پاسخ این است که نیاز هست آن‌هم به دو دلیل عمده؛

یک اینکه: حیات اغلب قالب‌های مرسوم، ضمانت شده است؛ اما ما اگر سه‌خشتی، چاروک و لو بسراییم این قالب‌ها نیز زنده می‌مانند و به غنای میراث ادبی ما می‌افزایند.

قالب‌های موردنظر ما، تاریخ‌مصرف ندارند و اگر درگذشته توانسته‌اند دردها و رنج‌ها و آلام مردم را بیان کنند در روزگار ما هم می‌توانند بیان کنند. دلیل دوم، لزوم معرفی کردن این قالب‌ها به جهان ادبی و جهانیان است و برای اینکه بتوانیم این ظرفیت‌ها را معرفی کنیم این‌ها بایستی زنده باشند. نمی‌شود مدام دست در آرشیوها برد و از آن‌ها نمونه آورد. بایستی این قالب‌ها را به‌عنوان قالب‌هایی زنده که جوابگوی نیازهای روز ماست معرفی کنیم. نه این بخواهیم این مهم را تحمیل کنیم؛ درواقع این عین واقعیت است. ما، در میان این قالب‌ها، هم بلند داریم، هم کوتاه. قالبی مثل لو که می‌تواند بسیار طولانی باشد و قالب‌های کوتاهی مثل سه‌خشتی و چاروک که کوتاه هستند. اگر مضمون و پیام شاعر کوتاه است می‌تواند از این دو قالب استفاده کند و به دلیل ویژگی‌های ذاتی زبان کردی کرمانجی، تأثیرات فوق‌العاده‌ای هم دارند. علاوه بر این، گاهی وقت‌ها یک کلمه در کرمانجی تنها یک کلمه است ولی برای ترجمه‌اش به زبانی دیگر بایستی یک جمله نوشت؛ مانند واژه‌ی «**ئه‌رمان**» که ظاهراً یک کلمه است ولی در معنی، مجموعه‌ای از امید، انتظار، آرزو، حسرت و اندوه است.

بچه‌ها و ارتباطشان با زبان مادری (کردی)

موضوع پیشنهادی در دو جلسه نخست کارگاه کانیا دل، بچه‌ها و ارتباطشان با زبان مادری (کردی) بود که ماحصل تلاش اعضا و نمونه‌هایی از سروده‌های ارائه‌شده را باهم خواهیم خواند:

خزان

بچه

کورمانج هین خزانن کرمانج‌ها، هنوز در مراحل اولیه زندگی‌اند

ره‌سم و ڕێجان نزانن روش‌ها و آیین‌های کار را نمی‌دانند

بێ گەپ، لە دوویێ زمانن بدون گفت‌وگو، دنبال زبان مادری هستند

*علی‌محمد توکلی

نکته: منهای اندکی تسامح وزنی در خشت نخست، آنچه در این سه‌خشتی باید موردتوجه قرار گیرد، لزوم خم شدن یا صرف شدن واژه‌ی «زمان» است که می‌باید به‌تبع قواعد ارگاتیویته زبان کردی، به‌صورت «زمین» نوشته شود.

جارێ...

یک‌بار...

خزان بووم، هەر ئێقارێ بچه بودم، هرروز عصر

دچووم کانیا هەساڕێ[۲] می‌رفتم چشمه حصار

نێ بیرا من، م را کەس به یاد ندارم، با من کسی

کوردی گەپ کرا جارێ! حتی یک‌بار کردی صحبت کرده باشد

*شیرکوه پهلوانی

خزان

فرزند

ره‌فشێ مالان، خزانن فرزندان، زیبایی خانه‌اند

ئەونا شیرین زمانن آن‌ها شیرین‌زبان‌اند

خزان، چریێ مالانن بچه‌ها چراغ خانه‌اند

*سارا سودمند

نقد:

ره‌فش مؤنث است: **ره‌فشا مالان**

چریێ: چرایێ

---

[۲] حصار دوین، شیروان

نکته: در این سەخشتی، یک قافیه از سه قافیه، با الحاق الف و نون (ان) به واژەی مال، بدل به قافیه شده است که هرچند واژه در ذات خود قافیه نیست اما در سەخشتی قافیه دارای این مشکل (شایگان) اگر تکرار نشود، اشکالی ندارد.

قورئان و ئترەت

قرآن و عترت

ئەڤەل سەرێ بسملێ، دەوێم «نەسرومنەلّاه » در آغاز کلام و بسم‌الله، می‌گویم: نصر من الله

دویەم «فەتهونقەریبون»، «لا ئلاهه ئلّەلّاه» دوم فتح قریب میگویم و لا اله الا الله

ژ تەیی دل دا دەوێژم «ئەلییەن وەلیولّاه» از ته دل میگویم، علیا ولی‌الله

من قەبوول کریه دینێ موهەممەد رەسوولەلّاه قبول کرده‌ام دین محمد رسول‌الله را

ژە دوو ناڤێ خوداوەند، دەوێم ناڤێ موهەممەد پس از نام خداوند، گویم نام محمد را

ئەلی لەنگەرێ ئەرشێ، فاتمه زەیب و زینەت علی لنگر عرش و فاطمه زیب و زینت است

هەسەن دەریایێ هلم و هوسێن دەریایێ رەهمەت حسن دریای حلم و حسین دریای رحمت است

چوومه دەرێ بهێشتێ، گۆتن :قورئان و ئترەت به درب بهشت رفتم، گفتند: فقط قرآن و عترت

*جعفرقلی زنگلی

نقد:

چوومه دەرێ بهێشتێ، گۆتن: قورئان و ئترەت

به درب بهشت رفتم، گفتند: فقط قرآن و عترت

گۆتن، فعلی در زمان گذشته است و شناسه‌اش را از مفعول (شخص جعفرقلی، مفرد) می‌گیرد، بایستی **گۆت** و فاعل آن باید **وان** باشد.

ئەرمان

حسرت

بشەوته مالا بێ خزان بسوزد خانه‌ی بی‌فرزند

ژە مێر و ژن نامێ نیشان از زن و مرد نشانی نمی‌ماند

له دلێ وان دەمێ ئەرمان در دلشان حسرت باقی می‌ماند

*پریسا صباح

نکته: واژەی ارمان در خشت پایانی، اگرچه از جهت قافیه‌ای مشکل ندارد، اما با داشتن یک واج اضافه (ل) درواقع وزن سەخشتی را به‌قدر یک واج صامت بیشتر کرده است.

باغ

باغ

دێباڤ ناتێ باغەک سێبه پدر و مادر مثل یک باغ سیب‌اند

هەر سال داریّن وێ وە میوە که هرسال درختان باغ بار می‌دهند

خزان سا وان زێر و زیڤە فرزند، برای پدر و مادر مثل طلا و نقره است

*ژیکان سپاهی

نکته: در خشت نخست، قافیه باید جمع باشد. فعل اسنادی (لازم) این خشت، باید از فاعل جمع (پدر و مادر) تبعیت کند. پس **«سێڤن»** درست‌تر است، هرچند قافیه را فدا می‌کند. علاوه بر این، قافیه دوم غلط است و فاقد حرف روی مشترک با دو خشت دیگر است. **میوە** با **سێڤ** و **زیڤ** قافیه نمی‌شود.

بێزمان

لال

خەلکێ زمان ژە دەست دانە مردم، زبانشان را ازدست‌داده‌اند

خزان دیسا بێ پار مانە فرزندان بی‌نصیب مانده‌اند

زمان کرنە بێ زمانە! و زبان را، لال کرده‌اند!

*سیپان سپاهی

نقد:

دانە: دایە

کرنە: کریە

در مصراع اول و سوم چون مفعول (**زمان**) مفرد است بنابراین فعل‌ها از آن تبعیت می‌کنند و شناسه مفرد می‌گیرند. (**دا** و **کریە**)

نکته: در خشت پایانی، فعل «است» دوباره آمده که خلاف قاعده‌ی دستور زبان است.

ژ باڤان مایی

میراث

ل واریّ مە مەرخ و داروّک در سرزمین ما سروهای کوهی

ژ باڤێ مە خشت و چاروّک از پدران ما (سه) خشت و چاروک

ژ دەست مە نافلتن ئەو از دست ما نمی‌توانند فرار کنند

بگێنە دەست تەیێ زاروّک تا میراث پدرانت (به دست‌توی فرزند برسند)

*شیرکوه پهلوانی

نکته: در خشت پایانی، برای پرهیز از ضعف تألیف بهتر است گفته شود:

تا بگێنە تەیێ زاروّک یا **تا بگێن دەست تەیێ زاروّک**

سا لاوکێن کورمانجان

برای فرزندهای کرمانج‌ها

هەر چ دوئایێ دلێ دیان
هرچه دعای دل مادران

هەر چ غوروورێ سەر چیان
هرچه غرور قله کوهستان

هەر چ زەلالیێ کانیان
هرچه زلالی چشمه‌ساران

هەر چ رەفشێ لە کێڤیان
هرچه زیبایی شکار کوهستان

کولیان ساتە دەخوازم
همه را برای تو می‌خواهم

****

هەر چ چیزەبا و باران
هرچه باد و باران ملایم

هەر چ گولێنە لە داران
هرچه گل بر شاخه‌های درختان

هەر چ کەوێنە پەساران
هرچه کبک در کوه و بیابان

هەر چ ئەڤینێ دلداران
هرچه عشق دلدادگان

کولیان ساتە دەخوازم
همه را برای تو می‌خواهم

****

هەر چ کو بولبول دەخوینێ
هرچه که بلبل می‌خواند

هەر چ کو کەو دەقاقینێ
هرچه که کبک قهقهه میزند

هەر چ قومری دەلورینێ
هرچه که قمری نرم می‌خواند

هەر چ شەمال ژە بێڤ تینێ
هرچه که باد از باغ بیاورد

کولیان ساتە دەخوازم
همه را برای تو می‌خواهم

*محمد قربانی

نقد:

زەلالیێ کانیان: زەلالییێن کانیان/ زەلالیا کانیان

رەفشێ لە کێڤیان: رەفشا لە کێڤیان

ئەڤینێ دلداران: ئەڤینێن دلداران

نکته: در این شعر زیبا (مخمس ترجیع) کلمات گولێنه و کەوێنه باید در اصل گولێن و کەوێن باشند اما به‌ضرورت وزن، روایت محاوره‌ای دو کلمه آمده و البته خلاف قواعد دستور زبان ماست.

کوشتنا زمێن

زبان کشی

گرتن چاڤ و هانین خزان
چشم‌هایشان را بستند و بچه تولید کردند

گۆتن: ئەوە رۆژی رەسان
گفتند: خدا روزی‌رسان است

وه نەرمکێ کوشتن زمان! به آهستگی زبانشان را کشتند!

*رزگار سپاهی

نقد:

گۆتن: گۆت

فاعل نامشخص است. چه کسی چشم‌ها را بست، چه کسی بچه آورد و چه کسی گفت؟(**وان گۆت**)

کانی

چشمه

ئەم زارۆکێن نێنە دیتن ما بچه‌هایی که دیده نمی‌شوند

زمانێ وان موفت فریتن زبانشان را مفت فروختن

کانیا زمانێ وان هشک بوو چشمه زبانشان خشک شد

دێباڤان ئەو کانیا میتن پدر و مادرشان این چشمه را مکیدند

محمد قربانی

نقد:

فریتن: به‌صورت مجهول بکار می‌رود (**موفت هات فریتن**)

میتن: چون مفعول مفرد است بنابراین **میت** درست است.

خەف

سکوت

بلیرا گەوریێ خزین قەت کرن نی گلوی کودک را قطع کردند

ریندا سوێ زمین، دیسا شەڤ کرن طلوع صبح زبان را شب کردند

خەلکێ وەبایسە زمین خەف کرن مردم به خاطر زبان ساکت ماندند

*یوسف غلامی

نقد:

فاعل نامشخص است و همچنین به دلیل اینکه مفعول مفرد است بنابراین فعل به تبعیت باید مفرد باشد (**قەت کر**). در مصراع دوم نیز به همین صورت فعل **کرن** اشتباه است و به **کر** تبدیل می‌شود. مصرع آخر نیز **خەف کر** درست است.

نکته: سه‌خشتی فوق در اصل دارای یکی از اوزان مخصوص دوبیتی است و با توجه به وزن و موسیقی ویژه‌اش بهتر است یک مصرع به آن اضافه شود تا به قالب قابل قبولی تبدیل شود. وزن و تعداد هجای شناخته‌شده و مناسب برای سه‌خشتی، هشت هجاست.

همچنین، این شعر قافیه ندارد و تنها به ردیف بسنده شده، حال‌آنکه قافیه واجب و ردیف مستحب است!

ئالش

تعویض

چ کووتیه ناسنامێ خوه ژەبیر کی چقدر بد است شناسنامه‌ات را فراموش کنی

وه دەستێ خوه زمانی خوه ئالش کی با دست خودت زبانت را عوض کنی

قێ زمانا ژه خزانێ خوه دوور کی زبان مادری را از بچه‌هایت دور و پنهان کنی

*رناس ترابیان

نقد:

ناسنامێ خوه: ناسناما (ناسنامه‌یا) خوه

قێ زمانا: قی زمانی (زمان مذکر است بنابراین صفت اشاره‌ی قی قبل از زمانی می‌آید.)

نکته: ناگفته پیداست که واژه‌ی «کی» در این سه‌خشتی ردیف است و با اندک دقتی متوجه می‌شویم که واژه‌های بیر، ئالش و دوور باهم قافیه نیستند چراکه حرف روی و حرکت مشترک ندارند.

قر کرن

نسل‌کشی

ئاسان پر کرن به‌آسانی زیاد کردند

نەزان گر کرن با ناآگاهی بزرگ کردند

ب دەستێ خوه، وان با دست‌های خودشان

خزان قر کرن بچه‌ها را نابود کردند

*شیرکوه پهلوانی

نقد:

وان: بهتر است فاعل در مصراع اول بیاید.

پاریکا خوین

لقمه‌ی خون

زمانێ مه مەسکێ سەر نین زبان ما مانند کره‌ی روی نان است

هلگرتن ئەو ژ دەس خزین آن را از دست کودکان گرفتند

دانه دەس وان، پاریکا خوین و به آنان لقمه‌ای خونین دادند

*یوسف بریمانلو

نقد:

مفعول (**زمان**) مفرد است بنابراین فعل (**هلگرتن**) باید مفرد باشد (**هلگرت**) مگر اینکه فعل به‌صورت مجهول بکار رود (**هات هلگرتن**). همچنین فاعل نامشخص است.

پاریک به‌عنوان مفعول مفرد است بنابراین فعل نیز به‌تبع آن باید مفرد شود (**وان دا** یا **هات دایین**).

پشت پشت‌وپناه

خزان باغ و بهشتن بچه‌ها مثل باغ و بهشت‌اند

بێ ئەیب ژە کولێ تشتن آن‌ها از هر عیبی دور هستند

ئەونا سا مە را پشتن آن‌ها پشت‌وپناه ما هستند

*پریسا صباح

نیمه ارگتیویتی (حالت کنایی گسسته) در گویش کرمانجی

محمد تقوی گلیان

ازآنجاکه در رده‌شناسی زبانی زبان کردی، گویش کرمانجی در رده زبان‌های نیمه ارگتیو قرار دارد لذا عبور از این خط مرز زبانی ما را از ساخت کردی کرمانجی دور و در عوض به ساخت زبان‌های غیر ارگتیو مثل فارسی و انگلیسی و امثالهم نزدیک‌تر می‌کند و در درازمدت باعث تغییر زبانی یا آسیمیلاسیون زبانی می‌شود. بارها این انحراف زبانی در زبان گفتاری و همچنین شعری معاصر و در برخی موارد در شعر شاعران کلاسیک همچون جعفرقلی دیده‌شده است که در پایان این نوشتار به آن‌ها اشاره می‌شود.

ارگتیویتی

ارگتیویتی نظام حالت‌دهی است که در آن فاعل ازنظر صرفی نشان‌دار و مفعول بی‌نشان است و همچنین ازنظر مطابقه، شناسه فعلی ازنظر شخص و شمار با مفعول مطابقت می‌کند. این نظام حالت‌دهی درست برخلاف نظام حالت‌دهی فاعلی-مفعولی است. ازآنجاکه نظام حالت‌دهی ارگتیو تنها در زمان گذشته و برای فعل‌های متعدی روی می‌دهد به این خاطر آن را در گویش کرمانجی نیم ارگتیو یا گسسته می‌نامند. نیم دیگر نظام حالت‌دهی در گویش کرمانجی فاعلی-مفعولی است که تنها در زمان حال و برای افعال متعدی بکار می‌رود به این روش که فاعل ازنظر نشان‌داری بی‌نشان و ساده است و از سوی دیگر مفعول نشان‌دار و صرف می‌شود. شناسه فعل متعدی نیز در این نوع نظام حالت‌دهی ازنظر شخص و شمار با فاعل مطابقت می‌کند درست مانند نظام مطابقه در فارسی.

مثال‌های مربوط به نظام حالت‌دهی ارگتیو

۱- وێ ئەز کوشتم.

مثال فوق نمونه‌ای از نظام حالت‌دهی ارگتیو است که در آن فاعل (ضمیرِ **وێ**) به‌صورت صرفی است درحالی‌که مفعول (ضمیرِ **ئەز**) به‌صورت ساده و غیر صرفی است. از سوی دیگر شناسه فعلیِ فعل متعدی «**کوشتم**» ازنظر شخص و شمار با مفعولِ «**ئەز**» مطابقت نموده است.

نکته: حتی اگر به‌جای ضمیرِ «**وێ**» به‌عنوان فاعل از اسم استفاده کنیم بازهم صرف و نشان‌دار می‌شود.

مثال:

۲- خەجێ ئەز کوشتم.

خەجێ بەوسیلە نشانگر مؤنث «**ێ**» نشان‌دار شدە است.

این در حالی است کە اگر اسم بەجای مفعول قرار گیرد بی‌نشان و سادە باقی می‌ماند یعنی هیچ نشانگری بە اسم اضافە نمی‌شود.

مثال:

۳- وێ مەم کوشت.

مەم در مثال فوق سادە و بی‌نشان است.

مثال‌های مربوط بە نظام حالت‌دهی فاعلی- مفعولی:

٤- ئەو من دکوژە.

مثال فوق نمونەای از نظام حالت‌دهی فاعلی- مفعولی است کە در آن فاعل (ضمیرِ **ئەو**) بەصورت سادە و غیر صرفی (بی‌نشان) است درحالی‌کە مفعول (ضمیرِ **من**) بەصورت نشان‌دار و صرفی است. از سوی دیگر شناسە فعلیِ فعل متعدیِ «**دکوژە**» در زمان حال ازنظر شخص و شمار با فاعل «**ئەو**» مطابقت نمودە است.

نکتە: حتی اگر بەجای ضمیرِ «**ئەو**» بەعنوان فاعل از اسم استفادە کنیم بازهم سادە و بی‌نشان (غیر صرفی) و در عوض مفعول نشان‌دار و صرف می‌شود

مثال:

۵- زین من دکوژە.

در مثال فوق «**زین**» سادە و بدون هیچ نشانگری بکار رفتە است و در عوض ضمیرِ «**من**» بەعنوان مفعول در حالت نشان‌دار و صرفی بکار رفتە است.

این در حالی است کە اگر در جایگاە مفعول، اسم بەجای ضمیر قرار گیرد با اضافە کردن یک نشانگر صرفی نشان‌دار و صرف می‌شود.

مثال:

۶- ئەو مەمی دکوژە.

در مثال فوق **مەمی** بەوسیلە نشانگر مذکرِ «**ی**» نشان‌دار شدە است.

یادآوری یک نکتە در همە مثال‌های فوق ضروری بە نظر می‌رسد و آن‌هم بحث ضمیر اندازی (ضمیر پنهان بەواسطە شناسە فعلی) در ساخت جملات گویش کرمانجی هم در زمان حال و هم در زمان گذشتە است.

ازآنجاکە در گویش کرمانجی با دو ساخت ارگتیو و همچنین فاعلی-مفعولی روبرو هستیم بنابراین از منظر ضمیر اندازی با دو مسئلە روبرو هستیم.

۱- در ساخت ارگتیو بە دلیل اینکە شناسە فعلی با مفعول مطابقت دارد بە این خاطر تنها مجاز بە حذف ضمیر مفعولی هستیم چون شناسە فعلی نمودی از نقش مفعول در جملە باشد و برعکس فاعل بەهیچ‌عنوان نمی‌تواند ازجملە حذف شود چون هیچ عنصر از اقمار فعلی در جملە موجود نیست کە نشان از فاعل باشد بە این خاطر می‌تواند در جملە باعث ابهام شود.

۷- وێ کوشتم.

در مثال فوق مفعول حذف گردیده است و هیچ مشکلی در جمله نه ازنظر دستوری و نه ازنظر معنایی به وجود نیامده است چون شناسه فعلی «م» مفعول «ئەز» را در خود پنهان نموده و خود منعکس‌کننده نقش مفعولی است. درحالی‌که اگر فاعل حذف شود به دلیل اینکه هیچ عنصر فعلی وجود ندارد که گویای نقش فاعلی باشد لذا ایجاد ابهام در جمله می‌کند.

مثال:

۸- ئەز کوشتم.

در مثال فوق به دلیل اینکه فاعل محذوف است به این خاطر باعث ابهام شده است و مخاطب می‌تواند سؤال زیر را مطرح کند:

۹- کێ ئەز کوشتم؟

جواب سؤال فوق هرکسی می‌تواند باشد:

۱۰- تە ئەز کوشتم.

۱۱- وێ /وی ئەز کوشتم.

۱۲- وە ئەز کوشتم.

۱۳- وان ئەز کوشتم.

۱۴- زینێ ئەز کوشتم.

همان‌گونه که در جواب‌های فوق مشخص است فاعل هرکسی می‌تواند باشد: **تە، وی /وێ، وە، وان، زینێ**

۲- این در حالی است که در ساخت فاعلی-مفعولی درست به‌مانند ساخت زبان فارسی به دلیل اینکه شناسه فعلی با فاعل مطابقت می‌کند به این خاطر می‌توان فاعل را ازجمله حذف نمود و شناسه فعلی خود نمودی از فاعل در جمله است به‌عبارت‌دیگر می‌تواند نقش فاعل را در خود منعکس کند. برعکس در چنین ساختی مفعول نمی‌تواند ازجمله حذف شود چون هیچ عنصر فعلی در جمله وجود ندارد که نشان از نقش مفعولی داشته باشد به این خاطر اگر مفعول ازجمله حذف شود به‌نوعی ایجاد ابهام می‌کند و جمله ناقص می‌شود.

مثال:

۱۵- من دکوژە.

در مثال فوق به دلیل اینکه شناسه فعلیِ (۵) با فاعل سوم شخص مفرد مطابقت دارد بنابراین می‌توان فاعل را ازجمله حذف کرد به عبارتی شناسه فعلی «۵» فاعل (ضمیر یا اسم سوم شخص) را در خود پنهان نموده است و به‌نوعی نمایانگر فاعل در جمله است. درحالی‌که اگر مفعول ازجمله حذف شود باعث ایجاد ابهام در جمله و مخاطب با سؤالات بی‌شمار مواجه می‌شود.

مثال:

۱۶- ئەو دکوژە.

۱۷- ئەو کێ دکوژە؟

۱۸- ئەو من دکوژە.

۱۹- ئەو تە دکوژە.

۲۰- ئەو وێ/وی دکوژە.

۲۱- ئە مە دکوژە.

۲۲- ئەو وە دکوژە.

۲۳- ئەو وان دکوژە.

۲۴- ئەو مەمی دکوژە.

نمونەای از انحراف‌های زبانی در شعر شاعران معاصر:

کوشتنا زمێن

گرتن چاڤ و هانین خزان

گۆتن: ئەوە رۆژی رەسان

وە نەرمکێ کوشتن زمان!

در نمونه شعر فوق در چند مورد انحراف زبانی رخداده است که به ترتیب به آن‌ها اشاره می‌شود: در مصراع نخست «**گرتن چاڤ و هانین خزان**» به دلیل اینکه ساخت از نوع ارگتیو است به این خاطر حذف فاعل غیرمعقول است و باعث ایجاد ابهام می‌شود. می‌توان سؤال فوق را از شاعر پرسید:

کێ چاڤ گرتن؟

کێ خزان هانین؟

جواب هرکدام از سؤالات فوق هرکسی می‌تواند باشد: **من، تە، وێ /وێ، مە، وە، وان...**

مورد بعدی که بازهم نوعی انحراف زبانی است در مصراع دوم و در مورد فعل متعدی «**گۆتن**» رخداده است:

«گۆتن: ئەوە رۆژی رسان»

بکار بردن فعل «**گۆتن**» به دو دلیل نوعی خطای زبانی محسوب می‌شود:

۱- فاعل فعل «**گۆتن**» نامشخص است. همان‌گونه که در بالا گفته شد فاعل فعل متعدی در زمان گذشته نمی‌تواند ازجمله حذف شود چون هیچ عنصر فعلی نمی‌تواند نقش آن را در جمله نشان دهد از طرفی شناسه فعلی مربوط به مفعول است و نه فاعل.

۲- مورد بعدی اینکه چون مفعولِ فعل **گۆتن** تنها یک جمله‌واره اسمی است بنابراین مفرد است و شناسه فعلی باید به‌صورت مفرد بکار رود.

۳- انحراف یا خطای زبانی دیگر مربوط به مصراع سوم است که در آن فاعل فعل«**کوشتن**» نامشخص است. ازآنجاکه فعل «**کوشتن**» متعدی است و در زمان گذشته بیان شده است بنابراین حذف فاعل باعث ایجاد ابهام می‌شود. می‌توان این سؤال را پرسید که چه کسی کشت؟ چون فاعل نامشخص است هرکسی را می‌توان متهم نمود.

۴- انحراف زبانی دیگر بازهم به همان مصراع آخر و مربوط به مفعول فعل «**کوشتن**» است. چون مفعول این فعل «زمان=زبان» مفرد است بنابراین شناسه فعلی نیز باید مفرد و به‌صورت «**کوشت**» بیان شود.

اصلاح کلی شعر فوق چنین است:

کوشتنا زمێن

وان گرت چاڤ و هانین خزان

وان گۆت: ئەوە رۆژی رەسان

وه نەرمکێ وان کوشت زمان!

نمونەای دیگر:

ئەم زاروکێن نێنە دیتن

زمانێ وان موفت فریتن

کانیا زمانێ وان هشک بوو

دئ باڤان ئەو کانیا میتن

در شعر فوق دو نمونه انحراف زبانی رخ داده است:

۱- در مصراع دوم فعل «**فریتن**» از جهت اینکه مفعول آن (زمان) مفرد است از معیار ارگتیو منحرف شده است. درست آن «**فریت**» است.

۲- انحراف دیگر مربوط به فعل «**میتن**» است. چون فاعل «**کانی**» مفرد است بنابراین شکل درست آن «**میت**» است.

نمونه خطاهای زبانی در بین شاعران معاصر و گذشته فراوان‌اند اما در اینجا نگارنده تنها به ذکر دو نمونه از این خطاهای زبانی بسنده می‌کند.

۱- دیوان جعفرقلی، ص۶۹:

«تەماشەی بەژنێ کرم، نالێ سەرو و سەنوبەر»

در مثال فوق انحراف زبانی مربوط به فعل «**تەماشە کرم**» است. ازآنجاکه فعل «**تەماشە کرن**» متعدی و گذشته است بنابراین حذف فاعل نامعقول می‌نماید هرچند شناسه فعلی «**م**» خود گویای فاعل است بااین‌حال بازهم خطا است چراکه در زمان گذشته شناسه فعلی باید با مفعول که همان «**بەژن**» است مطابقت کند.

در حقیقت ژرف‌ساخت درست و حقیقی جمله فوق به‌صورت زیر است:

«من بەژنا وێ تەماشە کر»

که با چند گشتار به روساخت زیر می‌رسیم:

«من تەماشەی بەژنا وێ کر»

۲- دیوان جعفرقلی، ص ۷۸:

مینا یارێ کەس نەدیم، لە ملکێ خوراسانێ

در مثال فوق انحراف زبانی مربوط به فعل «**نەدیم**» در مصراع نخست است. ازآنجاکه فعل «**نەدیم**» متعدی و در زمان گذشته بیان شده است لذا حذف فاعل ازجمله نامعقول می‌نماید هرچند شناسه فعلی «**م**» خود نشان‌دهنده فاعل است اما بازهم خطای زبانی روی‌داده است چراکه در زمان گذشته شناسه فعلی باید با مفعول که همان «**کەس**» است مطابقت کند.

در حقیقت ژرف‌ساخت درست و حقیقی جمله فوق به‌صورت زیر است:

«مینا یارێ من کەس نەدیت»

که با چند گشتار به روساخت زیر می‌رسیم:

«من مینا یارێ، کەس نەدی»

قوشمه یا دوزله

مطابق اعلام حضوری و فضای مجازی، موضوع پیشنهادی کانیادل برای تمرینات کارگاهی هفته‌ی سوم، ساز زیبای قوشمه یا دوزله بود و از شاعران همراه خواسته شد که برداشت شاعرانه‌ی خود را از صدا و شکل و تأثیرات عاطفی و نقش هنری و تاریخچه‌ی این ساز در میان کرمانج‌ها و خاطراتی که دارید و جشن‌هایی که با طنین این ساز رونق گرفته‌اند و آهنگ‌های معروفی که با قوشمه نواخته می‌شود، در قالب‌هایی چون سه‌خشتی، چاروک، دومالک (دوبیتی) و دیگر قالب‌ها (حتی‌الامکان قالب‌های کوتاه) بنویسند.

ئامین

آمین

قالوەکم لە هەردێ، رووێ من لە ئاسمین
قالبی هستم در زمین و روی من به سمت آسمان

شەڤ و رۆ دوئا دەکم، مەلەک دەوێژن ئامین
شب و روز دعا می‌کنم و ملائک آمین میگویند

دوئایی من موستەجاب کە، خوداوەندێ ئالەمین
دعایم را مستجاب کن، خداوند جهانیان

یا ملواریێ وە من گهین، یا جانێ من تو بستین
یا ملواری[۳]را به من برسان، یا جانم را بستان

هەردەم دەوێمە ئامین، یا ئەرهەمە – راهمین
هرلحظه می‌گویم آمین، یا ارحم‌الراحمین

* جعفرقلی زنگلی

چند سه‌خشتی درباره‌ی قوشمه

به یاد زنده‌یاد محمدرضا سپاهی لایین/ قوشمه نواز

قۆشمە

قوشمه

قۆشمە؛ کانیا بنێ زاوان
قوشمه، چشمه‌ای در اعماق دره‌ها

دەنگێ دلێ کەچک و لاوان
صدای تپش دل دختران و پسران

قۆشمە؛ گولا ناڤ خجاوان
قوشمه؛ گلی در میان صداها...

****

مەمی! رابە قۆشمێ لێخن
ممی (مخفف محمدرضا)! برخیز قوشمه بنواز

ئارەک لە ڤێ شەڤا ڤێخن
در این شب، آتشی برافروز

رەش‌کوراسی دایکێ دێخن
پیراهن سیاه مادر را از تن به در کن...

****

ڤا قۆشمێ تە دل وە ئارە
این قوشمه‌ی تو دلش آتش دارد

کون‌کونیشک و بریندارە
سوراخ‌سوراخ و زخمی است

دلێ کوردەکی بێ وارە
بسان دل کوچ‌نشینی که منزلگاه ندارد

****

---

[۳] مروارید/معشوق جعفرقلی

قۆشمێ لێخن، تا ئەز رابم	قوشمه بنواز تا من برخیزم
بلیزم، وه دۆڵەبا بم	برقصم همانند گردبادی
له گۆڤەندێ خوه، تەڤا بم...	و در حلقه‌ی رقص خودم به پایان برسم
****	
قۆشمه؛ دەنگێ بریندارانِ	قوشمه صدای زخم‌خوردگان است
هەنگێ ڕێکۆچا بێواران	آهنگ کوچ کوه‌نشینان بی منزلگاه
قۆشمه؛ غەما ڕۆژگاران	قوشمه، اندوه روزگاران است
****	
قۆشمه؛ دو باڵێن شابازەک	قوشمه؛ دو بال پرواز یک شاه‌باز؛
جووتەک هەستێ بوونه سازەک؛	یک جفت استخوان که سازی ساخته‌اند
دو پێغەمبەر وه ئعجازەک...	دو پیامبر که اعجازی مشترک دارند!
****	
تۆرغه، داکەت ژه ناڤ ئەوران	طرقه (چکاوک) از میان ابرها برگشت
قۆشمەچی، ڕاکەت له قەوران	قوشمه نواز، در میان گورها خوابید
هەرای ژه دونیێ و جەوران...	فریاد از ستم‌های بی‌پایان جهان...

*سپاهی لایین

نقد:

مەمی: مەمۆ

کوراسی: کراسێ

قۆشمێ: ابزار موسیقی مؤنث هستند بنابراین **قۆشما** یا **قۆشمەیا** درست است.

گۆڤەندێ: گۆڤەندا

قۆشمەچی: پسوند چی ترکی است، بهتر است از پسوند **ڤان** استفاده شود (**قۆشمەڤان**).

دوهەنگی

با دو آهنگ

بووک سەرقۆت و زاڤا مەله	عروس سرلخت و داماد ملا
یەک قورئان و یەک دوزەله	یکی قرآن و یکی دوزله (قوشمه)
دوهەنگی دلیزه کەله	روستا (ییان) دو آهنگه می‌رقصند

*شیرکوه پهلوانی

مینا بەرخان

مثل برەها

دوزەلەیا لە سەر چیان قوشمه و دوزله روی کوه‌ها

دەنالینێ جەورێ ژیان ناله می‌کند ظلم زندگی را

مینا بەرخێ دوور ژە میان مثل برەی دور از میش‌ها...

*یوسف غلامی عمارت

نقد:

جەورێ ژیان: جەورا ژیان

کۆک

ریشه

قۆشمه زانه دیرۆکا خوه قوشمه تاریخ خودش را می‌داند

تم بانگ دکه، چیرۆکا خوه مدام فریاد می‌زند داستانش را

دار زیل دده سەر کۆکا خوه... درخت بر ریشه خود جوانه می‌زند...

*شیرکوه پهلوانی

خەملاندن

آراستگی

دیسانێ پای‌کوتەل[۴]کەملاندن دوباره (پاکتل) را آراستند

دیسا داوەت وە قۆشمێ خەملاندن دوباره عروسی با قوشمه زیبا کردند

وە شیلواریّ کەسک و سۆر نقشاندن با دامن‌های سبز و قرمز آراستند

*سارا سودمند

نقد:

قالب دستوری این شعر زبان فارسی است. در زبان کردی به دلیل اینکه مفعول مفرد است فعل نیز باید مفرد باشد (**کەملاند**، **خەملاند**، **نقشاند**) یا اینکه قبل از **کەملاندن**، **خەملاندن** و **نقشاندن** فعل کمکی **هات** بکار رود تا جمله به‌صورت مجهول تعبیر شود.

قۆشمه

قوشمه

تو چ سازەکی وە دەنگی تو عجب ساز پر صدایی هستی

سا داوەتان را تو هەنگی برای عروسی‌ها تو آهنگی

[۴] پاکتل، نام روستایی در اطراف قوچان

قۆشمەیی و یێکەرەنگی

*سارا سودمند

نقد:

سازەکی: سازەکێ

اسمت قوشمه است و یکرنگی

پار

زڤستانە، پیچێ ئار کە
قۆشمێ لێخن، وە بهار کە
ژان و دردان، لە مـە پار کە

*محمد حسین پور

قسمت

زمستان است، بخاری را روشن کن
قوشمه بنواز و زمستان را به بهار بدل کن
درد و رنجهایت را، با ما قسمت کن

قۆشما تە کانی؟

هەسەن[۵]قۆشمەزنۆ! قۆشمێ تە کانی؟
وەرێخن قۆشمێ خوە، ئەم هینێ پانی
ژە چاخا قۆشمێ تە خەف کر مینا تە
وە ئەرمانا تە و تورقەیێ تە مانی...

*محمدقربانی-شمال خراسان

قوشمه‌ات کجاست؟

آی حسن قوشمه‌زن! قوشمه‌ات کو؟
قوشمه‌ات را از قابش درآور، ما هنوز بیداریم
از زمانی که قوشمه‌ات مثل خودت ساکت شد
ما در آرزوی تو و آهنگ تورقه‌ای که می‌نواختی، مانده‌ایم!

نقد:

قۆشمێ: قۆشما یا قۆشمەیا

تورقەیێ: تورقەیا

شێلی

دوتار و قۆشمە بوونە لال
ئۆغەتا مە چەرە بوو تال
شێلی بوونە کانییێن زەلال

*وحید امیدی پلگرد

گل‌آلود

دوتار و قوشمه لال شدند
روزگار ما چطور تلخ شد
چشمه‌های زلال گل‌آلود شدند

---

[۵] حسن آقایی از روستای باغی شهرستان اسفراین که قوشمه را خوب می‌نواخت و معروف بود به حسن قوشمه زن

میڤان

مهمان

قۆشمه لێخن، قۆشمەڤانۆ

قوشمه بزن، ای قوشمه‌نواز

بوومه دەرێ ته میڤانۆ

مهمان منزلت شده‌ام

بوه هەتا ئاسمانان

ببر تا آسمان‌ها

دلێ کوردێ بێزمانۆ

دل این کرد بی‌زبان را

*شیرکوه پهلوانی

نقد:

قۆشمه لێخن: قۆشمێ لێخن

قۆشمەبرین

زخم‌آهنگ

چوویه گیشتیه ئاسمین

رفته و رسیده به آسمان

ب سازێ خوه، قۆشمەبرین

با سازش، قوشمه‌ی زخم‌آهنگ

دلێ وەلاتەک دکه خوین

دل یک سرزمین را خون می‌کند

*شیرکوه پهلوانی

نقد:

وەلاتەک بعد از اسم صرف می‌شود (**وەلاتەکی**)

ئارێ دل

آتش دل

ئاشق قۆشمێ بلۆرینه

ای نوازنده قوشمه را بنواز

زلّه که، مه بوەستینه

با زدن قوشمه ما را خسته کن

ئارێ دل، تو قەمرینه

آتش دل را خاموش‌کن

*ژیکان سپاهی

نقد:

ئاشق: **ئاشقۆ** (منادا صرف می‌شود)

لێخن قۆشمێ

قوشمه بنواز

وا چ ژانه چ برینه

این چه درد و زخم بزرگی است

قۆشمێ مە ژ مە دزینە
هەر چ مە رست سا خوا زینە

که ساز قوشمه‌ی ما را از ما ربودند
هر آنچه را ریسیدیم برای خودشان کلاف کردند و به غارت بردند

****

دو هەستی نە، دو گەوری نە؛ بڕینن
خجاوێ ئاشقێ دل بوویە خوینن
ل سەر قۆشمێ هەزار تۆرغە بوونە تار
لێخن ئاشق کو بالان داوەشینن

دو استخوان‌اند، دو گلوی زخمی
نوا و ناله‌ی عاشقانی است که دلشان خونین است
بر روی قوشمه هزاران تورقه (چکاوک) تار شده‌اند
بنواز ای عاشق تا تورقه‌ها پر بگشایند

****

لێخن قۆشمێ کو با دەردان ژ بیر کەم
گەرێ فکرەک سەوا تۆرغێ هێسیر کەم
لێخن قۆشمێ کو بوومە ئاتامەرگان
ژ سینگێ ئاسمین دورنان نێچیر کەم

قوشمه بنواز که تا دردهایم را از یاد ببرم
و باید برای تورقه‌های (چکاوک‌ها) در بند چاره‌ای بی اندیشم
قوشمه بنواز که همانند «آتامرگان» هستم
تا از سینه آسمان «درنا» ها را شکار کنم

*یوسف بریمانلو

نقد:

قۆشمێ: قۆشما یا قۆشمەیا

دزینە: فعل به‌تبع از مفعول باید مفرد شود (**دزی**) و فاعل مجهول است.

مانە

بهانه

برن کەچکێن قۆچانێ
هەر رۆژ هاتن ب یەک مانێ
ئیرۆ قۆشمە و لاهینێ
سووە بێژن، ئێران کانێ؟!

دختران قوچان را بردند
هرروز با یک بهانه آمدند
امروز قوشمه و (لباس) لایین را می‌برند
فردا می‌گویند، ایران کجاست؟!

****

دوهۆ ژان و ئیرۆ ژان
قێ دەردا تونە دەرمان
خوەدێ خاک بوویە میڤان

دیروز رنج و امروز رنج
این درد را درمانی نیست
صاحب خاک، مهمان شده است!

*شیرکوه پهلوانی

نقد:

برن: فاعل نامشخص است بنابراین یا باید قبل از برن از فعل کمکی **هاتن** استفاده شود و یا یک فاعل به آن اضافه شود (**هاتن برن کەچکێن قۆچانێ**).

قێ دەردا: **دەرد** مذکر است بنابراین صفت اشاره‌ی **قی** قبل از آن می‌آید (**دەرمانا قی دەردی تونە**).

خوەدێ خاک: خوەدی خاک

چند شعر، چند نظر

قوشمه‌ی کردی، سازی است کهن؛ مرکب از دو استخوان بال پرنده (نوعی عقاب) یا دو نی که قوشمه‌نواز یا به قول کردها قوشمه‌چی، صدای ایجادشده با دو سوتک را با پنجه‌های هنرمندش به‌نوعی موسیقی جادویی دلنواز و شورآفرین و خاطره‌انگیز بدل می‌کند.

بسیار سپاسگزارم برای استقبال عالی شما و شعرهای زیبایی که در این مضمون سرودید ارسال کردید. در فرصتی که هست، بخشی از این شعرها را تقدیم می‌کنم و به بهانه‌ی همین سروده‌ها، چند نکته‌ی مهم را هم به‌طور گذرا و اشاره‌وار عرض خواهم کرد. ابتدا شعرها را بخوانیم؛

خەلات

هدیه

قۆشمە دەنگێ تە وە بایە

قوشمه صدای تو با باد است

چقەس شیرین چقەس شایە

چقدر شیرین چقدر شاد است

ڤا خەلاتا خوەدێ دایە

این هدیه خدادادی است

*یاسر ابراهیمی

نقد:

ڤا خەلاتا: ڤێ خەلاتێ (در لهجه خراسانی **ڤا خەلاتا** مرسوم است)

کارێ نێران

کار سخت

قۆشمە سازێ مێرانە

قوشمه، سازی مردانه است

لێخستنێ وێ کارێ نێرانە

نواختنش کاری سخت (بار شتران)

جلّە مایە ژە گرانە

اصلش از بزرگان مانده است

*پریسا صباح

نقد:

لێخستنێ: **لێخستنا** (مصدر مؤنث است)

ژە بیر مەکن

فراموش نکنید

لۆ کورمانجۆ سیارووِن لە هەسپێ یۆرغە

ای کرمانج بر اسب یورقه سوار شو

لە دوهەتان داینن کوشنیێ چۆخە

در مراسم عروسی کشتی چوخه را برگزار کنید

با قۆشمەقان سا مە را بلۆرینە
ژە بیر مەکن هەنگێ کورمانجی تۆرغە
*وحید امیدی

هنرمند قوشمه برای ما قوشمه بزنه
فراموش نکنید آهنگ کرمانجی تورقه را

نقد:

هەنگێ کورمانجی: هەنگا کورمانجییێ

پاشو قۆشمە رە بزار!

پاشو قوشمه بگذار

لە دلێ مە ما ئەرمان
لە سەرێ مە بوو تووفان
قۆشمە لێخن برۆجان

در دل ما آرزو ماند
بر سر ما طوفان شد
قوشمه بزن برادر جان

****

بلۆرین قوشمەیێ زەلال
سا گشتێ کوردێ دەلال
جاییل کە تو دلێ کال

قوشمه ی زلال را بزن
برای همه کردهای نجیب
دل‌های پیر را جوان کن

****

لە داوەتێ سپ و سار
دەبێن ترک و فارس تەبار
پاشو قۆشمە رە بزار

در عروسی‌های بی‌رونق
ترک‌ها و فارس‌ها می‌گویند
پاشو قوشمه ره بزار

****

قۆشمە بوویە ئفتخار
سەوا مە لە هەر دیار
لێخن سەوا دلێ زار
*هادی نادری

قوشمه شده افتخار
برای ما در هر دیار
بزن برای دل‌های زار

نقد:

قۆشمە لێخن: قۆشمەیێ/ قۆشمێ
بلورین قۆشمەیی: قۆشمەیا
گشتێ کوردێ: گشت کوردێن
داوەتێ: داوەتێن

دەنگێ خوە وەندا نەکی

صدایت را گم نکن

قۆشمە لێخن دەنگ یرە وەندا دوە
دەنگێ خوە بەردە برا هەنگ چێ بوە

قوشمه بزن صداتو نزار بین مردم گم بشه
صداتو آزاد کن تا برات ترانه‌های جدید ساخته بشه

زانی تو کەس ناگرە دەست کەسی
دەنگێ خوە یخو گرە وەندا نەکی

این بدون هیچ‌کسی به دادت نمی‌رسه جز خودت
خودت باید نزاری صدات گم بشه

هەستییێ قەرتیل تینە دەر دەنگێ تە
پیچکێ کورمینج تێیە سەر هەستێ تە

تو از استخوان پرندگان شکاری ساخته شدی
انگشتای یه کرمانج میاد روی استخونات

قۆشمە شوونێ تە هینە سر چاڤانە
دەنگێ تە هینە هەنگ رند کورمانجانە

قوشمه تو هنوز برای ما عزیزی
صدات هنوز بهترین صدا برای ما کرمانج‌هاست

*بیژن ابراهیمی

نقد:

قۆشمە لێخن: قۆشمەیێ

شوونێ تە: شوونا تە

دەست: دەستێ

چند نکته

شعرهایی که در این صفحات ملاحظه فرمودید که از بین قریب ۳۰ شعر دریافتی، به دلیل ارزش‌های فنی و نکاتی که می‌توان به انگیزه‌ی خواندنشان بازگفت، انتخاب شد.

آنچه اینجا می‌گویم، نکاتی اجمالی است که توجه به آن‌ها، زحمات عزیزان شاعر را در سرودن اشعار بهتر، کمتر خواهد کرد. رعایت این نکات باعث پیشرفت و رشد علمی بیشتر عزیزان و راحتی خیالشان برای رسیدن به مسائل مهم‌تر شعری و ادبی خواهد شد.

نخستین نکته‌ای که باید به تأکید و اصرار و خواهش عرض کنم، لزوم درست‌نویسی کردی است. می‌دانید که کردی دو رسم‌الخط شناخته‌شده‌ی لاتینی و آرامی دارد و ما در کانیادل، به دلایلی فقط از رسم‌الخط یا راه نوشت آرامی که با عناوین سامی و سورانی نیز شناخته می‌شود، استفاده می‌کنیم. فراگرفتن این رسم‌الخط بسیار آسان است. علاوه بر آموزش کلی که ضمن جزوه‌ای در کانیا دل تقدیم شد، توجه و دقت در نگارش دیگر اشعار منتشره در این جزوه، بهترین و مؤثرترین راه فراگیری رسم‌الخط کردی آرامی است. عزیزان من، لطفاً و خواهشا سعی کنیم به روش علمی واحدی بنویسیم. این نخستین شرط پیشرفت خط و نگارش علمی ماست. این خواهش من از همه‌ی سروران کرمانج خراسانی است. حتی دوستانی که استاد من‌اند، لطفاً این خواهش را جدی بگیرند و به‌ضرورت و اهمیت این تقاضا پی ببرند.

همچنان که ملاحظه می‌فرمایید، در میان شعرهایی که خواندیم، بعضاً تا حدودی به درستنویسی توجه شده؛ اما اغلب توجه لازم به ضرورت‌های علمی رسم‌الخط نشده است...

مهم‌ترین موضوع رسم‌الخط کردی چه در لاتینی، چه در آرامی، اهمیت ترکیب صامت‌ها و مصوت‌هاست.

حسب مثال، این واج یا صدا «ە» در کردی نقش فتحه دارد. پس لطفاً و خواهشا هر جا که واژه‌ی شما نیازمند واج فتحه است، از آن استفاده کنید. بر این اساس، واژه‌ی سر، در کردی به شکل «**سەر**» نوشته می‌شود و هستی (استخوان) به شکل **هەستی** نوشته می‌شود؛ یعنی بعد از یک واج صامت مثل «**س**» با یک نیم‌فاصله باید واج مصوت «ە» بیاید که به «**س**» حرکت بدهد و آن را به صامت بعدی متصل کند تا مثلاً این کلمه، به‌اشتباه **سر** (به معنی راز) خوانده نشود. پس باید بنویسیم؛

لە سەر هەستیێن قۆشمێ؛

روی استخوان‌های قوشمه...

چنان‌که می‌بینید، در اینجا یک واج کردی دیگر هم داریم؛ **ێ**...

واج: **ێ**، در کردی کسره‌ی کشیده است. شاید بعد از «ە»، واج «**ێ**» در کرمانجی پرکاربردترین است و در انتهای اغلب کلمات، به‌ویژه مصدرها می‌آید.

واج: «**ڤ**»، در اصطلاح واو ملفوظ است. این هم یک واج مهم است چراکه فصل ممیز یکی از چند واو زبان کردی است. وقتی به کردی می‌گوییم: بیا اینجا (**وەرە ڤرا**)، ما دو نوع واو به‌کاربرده‌ایم که یکی غیرملفوظ و دیگری ملفوظ است.

چند واج مهم دیگر از قبیل **وو** (در واژه‌ی **هوون**: شما)، **ۆ** (در واژه‌ی عمو **ئاپۆ**) و... هم هست که من به اصرار و التماس خواهش می کنم دوستان من، اعم از تازه‌کار و کم‌آشنا تا ادیب و استاد به آن توجه کنند و کمک کنند، درست بنویسیم تا بتوانیم آثار هم را به‌خوبی بخوانیم و حق کلمات زبان مادری را به شایستگی ادا کنیم.

همچنین توجه کنیم که در کردی، صرفاً یک «**س**»، یک «**ھ**» یک «**ز**»، یک «**ت**» و یک «**ق**» داریم.

از این نکات ناگزیر که بگذریم به مسائل فنی شعری می‌رسیم که برای عدم اطاله، به‌اختصار عرض می‌کنم:

در این سه‌خشتی خواهر گرامی‌مان پریسا صباح؛

قۆشمه سازێ مێرانه

لێخستنێ وێ کارێ نێرانه

جلّه مایه ژه گرانه

تقریباً هر خشت از یک وزن تبعیت کرده؛

خشت اول، هفت هجا، خشت دوم ده هجا و خشت سوم هشت هجا دارد.

علاوه بر این، قافیه‌ها تا حدی درست و تا حدودی نادرست است. جمع بودن کلمات قافیه، شبهه‌ی شایگان شدن ایجاد کرده اما اگر قافیه‌ی سوم (**گر**) نیز در ذات خود با کلمات «**نێر**» و «**مێر**» قافیه می‌بود، اشکال برطرف شده بود.

در این شعر برادرم امیدی؛

لۆ کورمانجۆ سیاروون له هەسپێ یۆرغه

له دوهەتان داینن کوشنیێ چۆخه

با قۆشمەقان سا مە را بلۆرینە

ژە بیر مەکن هەنگێ کورمانجی تۆرغە

عدم تبعیت خشت‌ها از الگوی وزنی مشخص، خواننده را با مشکل مواجه می‌کند. من دقیقاً متوجه نشدم که معیار عروضی یا هجایی این دو بیت چیست. ولی پیداست که مصرع‌ها کوتاه و بلند است. علاوه بر این قافیه کردن **چۆخە** با **تۆرغە** و **یۆرغە**، نادرست است.

خدمت دوستان گفته‌ام که برای قافیه شدن، تنها مشابهت حروف کافی نیست، مشترک بودن صدای پیش از حرف قافیه (حرف روی) هم شرط است. بر این اساس، چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، دو واج «**خه/غه**» در انتهای کلمات قافیه تکرار شده‌اند. پس آن را باید کنار بگذاریم و به حرکت یا واج پیش از آن‌ها توجه کنیم. در واژه‌ی **چۆخە**، قبل از **خه**، مصوت «**ۆ**» قرار دارد. حال‌آنکه در دو واژه‌ی دیگر، با صامت «**ر**» مواجهیم...

همچنین، باید بدانیم که در شعر رسمی، با شکل نوشتاری کلمات سروکار داریم... بنابراین فعل مرکبی مثل **سیارۆون**، در اصل **سیار بوون** یا «**سیار بن**»، است. واژه‌ی **دوهەت** در اصل «**داوەت**» است. بهتر است در مکاتبات رسمی و در شعرهایمان، اشکال رسمی و مکتوب کلمات را بنگاریم.

در این چند بیت از برادرم بیژن ابراهیمی، نیز نکاتی هست که با مروری گذرا، این نوشته را کوتاه می‌کنم:

قۆشمە لێخن دەنگ یرە وەندا دوە

دەنگێ خوە بەردە برا هەنگ چێ بوە

زانی تو کەس ناگرە دەست کەسی

دەنگێ خوە یخو گرە وەندا نەکی

هەستییێ قەرتیل تینە دەر دەنگێ تە

پچکێ کورمینج تێیە سەر هەستێ تە

قۆشمە شوونێ تە هینە سر چاڤانە

دەنگێ تە هینە هەنگ رند کورمانجانە

چنانکه ملاحظه می‌کنید، بیژن عزیز، ذهن و زبان روانی دارد. چنانچه دانش فنی وزن و قافیه و درست‌نویسی کردی را نیز به این ذوق بیافزاید، شعرهای ماندگارتری خواهد سرود. می‌شود گفت که قافیه در هر چهار بیت نیز نادرست است.

در بیت آخر، ریشه‌ی کلمات قافیه «**کورمانج**» و «**چاڤ**» است که با افزودن الف و نون (**ان**) جمع، قافیه ساخته‌شده است. حال‌آنکه قافیه باید در ذات و ریشه‌ی واژه باشد. برخلاف این بیت، کلماتی مثل جان، نان، ایران، زمان و... ذاتاً قافیه‌اند و برای هماهنگ شدن نیازی به افزودن پسوند ندارند.

در بیت‌های دیگر هم واژه‌های **کەسی** با **نەکی**، **دەنگێ** با **هەستێ**، **دوە** با **بوە** قافیه شده‌اند که معلوم است هیچ‌کدام کار صحیحی نیست.

دوستان خوب من لطفاً بیاییم؛

خلاق‌تر باشیم، به زبانمان احترام بگذاریم و با واژه‌های کردی‌تر بنویسیم، درست و علمی بنویسم، مختصات فنی شعر را بیشتر بشناسیم و بهتر به کار آوریم.

نۆش

نوش

قۆشمه بوویه لال — قوشمه لال شده است

ئاشق کرن کال — عاشق‌ها را پیر کردند

تۆرغه هێسیر بوو — تورقه اسیر گشت

ئشکەست پەر و بال — پروبالش شکست

****

لێخن قۆشمه بوه هۆشه — بنواز قوشمه و هوش از ما ببر

ژ دەردێن مه خۆشەخۆشه — از دردهای ما، خوشه‌خوشه

بگر ئاڤ و بده خەلکێ — آب (شراب) بگیر و به مردم بده

ب جانێ ته بکن نۆشه — تا به سلامتی تو بنوشند

*شیرکوه پهلوانی

نقد:

ئاشق کرن کال: چه کسی **ئاشق** را پیر کرد؟ فاعل مجهول است همچنین فعل کرن باید از مفعول پیروی کند (**وان ئاشق کال کر**) یا می‌توانیم جمله را به‌صورت مجهول بنویسیم، **ئاشق هات کال کرن** یا می‌توان نوشت **ئاشق بوویه کال.**

لێخن قۆشمه: قۆشمەیێ

هۆشه: هۆشێ

ئاڤ: ئاڤێ

بنال

فریاد بزن

بنال قۆشمه مینا کەوێ — فریاد بزن ای قوشمه همانند کبک

بکه کاکر له وێ تەوێ — چهچه مخصوص خودت را بزن بر آن بلندی

لاچینان تو بکه خەوێ — پرنده‌ی شکاری لاچین را وادار به خواب کن

*سیپان سپاهی

نقد:

بکه کاکر خیلی رایج نیست، می‌توان نوشت **کاکر کاکر که**

غەریو

غریب

قۆشمێ لێخن، ئەم هین پانی
لە هەردێ خوە، غەریو مانی
تو کەس، ژە تە خەوەر نانی!
*محمد حسین پور

بزن قوشمه را که ما هنوز بیداریم
در دیار و زادگاه خودمان، غریب مانده‌ایم
هیچ‌کس از تو نشان و خبری، نیاورده است

کێ؟

چه کسی؟

نەفەس گەرمە و جوویتەک هەستیێ سارن
دو شەش کون و دو بیغ لە سەر سیارن
گافا وە تلیان هەنگ تێنە بڕین
هەستێ هولێ کێ یە کو نێونە خوارن؟
*محمدقربانی

یک نفس گرم و یک جفت استخوان سردند
دوشش تا سوراخ (۱۲ سوراخ) و دو سوتک بر روی آن سوارند
زمانی که با انگشتان آهنگ آن ساخته‌وپرداخته می‌شوند
تمام وجود کیست که بی‌قرار نشود؟

نقد:

هەستیێ: هەستیێن

هەستێ: هەستی

لێخن قۆشمە

قوشمه بنواز

دیسان هەنگەک ژ زیلان تێ
گۆڤەند گرتن و دیلان تێ
لێخن قۆشمە بلا شا بم
ئێوەز راوەست کو شیلان تێ
****

دوباره ترانه‌ای از زیلان (کوه) می‌آید
میدان رقص و بازی به راه افتاده (میدان جنگ)
قوشمه بنواز که شاد شوم
عیوض «سردار» کمی صبر کن تا شیلان دخترت بیاید

چیا کو سا مە را پشتە تمیشە
دوتار ژ بۆ مە هەر تشتە تمیشە
بقاسی دیرۆکێ قۆشمە ل ناڤ مە
وەکی هەلبەستا سێ‌خشتە تمیشە
*مجید کریمی رهورد

کوه که برای ما پشتیبان است همیشه
دوتار برای ما همه‌چیز است همیشه
به‌اندازه تاریخ قوشمه میان ما
مثل شعرهای سه‌خشتی است همیشه

نقد:

ژ زیلان تێ: ژ زیلانێ تێ
لێخن قۆشمە: قۆشمەیێ (قۆشمێ)

مینا تۆرغان

مینا تۆرغەک ئاشق بێهدوورم
لێخن قۆشمە روو لە ئاسمین بفرم
لێخن قۆشمە، قاناتێ من ڤەناون
لێخن هەنگێ مە تا بێدل نەمرم

مانند تورقه‌ها

چنان تورقه‌ای عاشق، بی‌قرارم
بزن قوشمه تا به آسمان پرواز کنم
بزن قوشمه که بال‌هایم باز نمی‌شوند
آهنگ را بنواز تا بیدل نمیرم

****

قامیشزار وە خەفەتە، بێدەماغە
وە ڕێزێ کە دوقەرسە تا بلیزە
قامیشزار نامینە، زەر دادە گەرە
ئەگەر دەنگێ زەلال تە نەویزە

نیستان غصه دارد، بی‌دماغ است!
دو قرسه را بزن تا به رقص آید
نیستان به زردی گراییده، نمی‌ماند
اگر صدای زلال تو را نشنود

****

لێخن قۆشمە، لێخن، سەرمەست لێخن
دلاو ژی وە گیانی دەنگێ تە یە
ئەگەر ئەترەک لە بەلکێ پوونگێ مایە
خەلاتا ئەترێ خواش هەنگێ تە یە

بزن قوشمه، بزن، سرمست بنواز
پایین‌دست چشمه با صدای تو زنده است
اگر عطری در برگ پونه مانده است
هدیه عطر خوش‌آهنگ دوست

****

ئەگەر دەنگێ خواش قۆشمە نەویزە
سا مە هەیلۆ ناکە بووکێ بناڤێ
بانێ کە قۆشمەچی وە سەرمەقامێ
دلاو ژی چاڤ لە ڕێ یە، لە سەر ئاڤێ

اگر آهنگ خوش قوشمه را نشنود
عروس سبزه برای ما آواز نخواهد خواند
قوشمه‌چی با سر مقام صدایش کن
دلاو هم در سر چشمه چشم‌به‌راه اوست

****

وەرە پشتێ خوا وە مەرخێ دە، لێخن
کو پشتێ مە و هەنگێنە تە گرمە
تو وە قاناتێ لاچینێ دفری
تا دەنگێ تە هەوە، دووماں نێ سەر مە

بیا به مرخ تکیه کن و بنواز
پشت‌گرمی ما به نغمات توست
تو با بال‌های لاچین پرواز می‌کنی
تا صدای تو هست، مه ما را نخواهد پوشاند

*مهدی رستمی - بجنورد

نقد:

مینا تۆرغەک: مینا تۆرغەیەکی/تۆرغەیەکێ

لێخن قۆشمە: لێخن قۆشمەیێ/ قۆشمێ

دەنگێ زەلال تە: دەنگێ زەلالا تە

ئەگەر ئەترەک: ئەگەر ئەترەکی

ئەگەر دەنگێ خواش قۆشمە: ئەگەر دەنگێ خوەشا قۆشمێ

بووکێ بناڤێ: بووکا بناڤێ

پشتێ: پشتا

زن، مادر

مضمون و محور کارگاه در هفته‌ی چهارم «زن، مادر» بود و قرار شد به‌ویژه بر جنبه‌های مادری و خواهری زنان کرمانج و نقشی که در حفظ اصالت‌ها و مخصوصاً در پاسداشت فرهنگ و زبان مادری و هویت جمعی ملت ما دارند، تمرکز و تأکید شود.

یا هوو

یاهو

هەدا دەبوو، رووەروو — آنگاه‌که با من روبرو می‌شد
ئەختەلات دەکر، دەچوو — اختلاطی می‌کرد و می‌رفت
دلێ منێ ئنتزار — دل من در انتظار
چاڤێ منێ هین وە دوو — چشمم هنوز به دنبال اوست
خوداوەندێ کارساز — خداوند کارساز
چێکریە رەنگ و روو — چه زیبا آفریده رنگ و رو را
نەسیو و قسمەتێ من — خدایا نصیب و قسمت مرا
دەرەنگ مەکە بدە زوو — درنگ نکن و زود برسان
ملواریێ من وە من گهین — ملواری‌ام را به من برسان
هەر دەم دەوێژم یا هوو — که هر دم یاهو گویان فریاد برداشته‌ام

*جعفرقلی زنگلی

جان

جان

دەبێژە: ژن هنەک ژینن، هنەک ژان — می‌گوید: زنان، برخی زندگی‌اند و برخی درد
دەبێژم: ژن ژی رندن، ناتی مێران — می‌گویم: زن‌ها هم مثل مردها خوب‌اند
ژنێن کوردان؛ گولێن کەسک و زەر و سۆر؛ — زنان کرد؛ گل‌های سبز و زرد و سرخ
هەما شێرن، هەما ئشقن، هەما جان... — اما شیرند... اما عشق‌اند... اما جان...

*سپاهی لایین

ژن و مێر

زن و مرد

مێر کوتەکێ مالێ نە، ژن ژی چرای هەر مالێ — مرد ستون خانه است، زن نیز چراغ هر خانه
خوەدێیۆ! کوتەک نەشکێ، چرا نێوە زەوالێ — خدایا ستون نشکند و برای چراغ زوال و خاموشی نیاید

*محمد قربانی

نقد:

کوتەک/سوکەت= ستون

پا

بیدار

کەچک، چاڤێن کو تەر مایە
سەوا دێ تا سووێ پایە
ل ناڤ دەنگان، بوو هەرایە

دختر، چشمانی که خیس مانده است
برای مادرش تا صبح بیدار است
در میان صداها، فریاد است

*شیرکوه پهلوانی

بخوین

بخوان

داییکا من، گولا سۆرا چیانی
زمان شیرینی و پر ب ڤیانی
ب کورمانجی بلۆرین سا دلێ من
بخوین گاڤا کو ل سەر دەوکیانی

مادرم! گل سرخ کوه‌هایی
زبان شیرین و پر اراده‌ای
به زبان کرمانجی برای دلم لالایی بخوان
بخوان آنگاه‌که در حال زدن مشک هستی

*مجید کریمی رهورد

نقد:

دەوکیانی: دەوکیانێیی

ژیان

زندگی

ژن و ژان و ژیان، هەڤ را هەڤالن
رەوانن؛ هێسترن؛ ئاڤا زەلالن
ت کەس بێ ژان و بێ ژن نابە مێرەک
ڤانا هەردو ژیانا «کانیمالن»[۶]

زن و رنج و زندگی دوستان یکدیگرند
مثل اشک و آب زلال جاری هستند
هیچ‌کس بی‌زن و بی‌رنج، مرد نخواهد شد
زن و رنج، هر دو زندگی «کانیمال» هستند

*ایران توحدی

گەنم

گندم

گەنمێ باڤۆ پژیا
پارا کیڤیان رژیا

گندم پدر رسید و پخته شد
سهم آهوها روی زمین ریخت

[۶] اشاره به استاد بزرگ کلیم‌الله توحدی

ماکێ هات و گەنم خوار
بەرخ رابوو و ماک مژیا

آهوی مادر آمد گندم خورد
برەآهو پاشد و شیر مادرش را مکید

*رناس ترابیان

دیتمام

دخترعمو

گەلن‌دیتمامێ، بەرمالی، کێڤانی
برینێ ڤی دلا فەقە تو زانی
دوبیتی ژی ناتا من، دەس وتالە
ل جەم یێ کو جانێ خوە سەر م دانی

دخترعمویم، کدبانو، بانوی خانه
زخم این دلم را فقط تو می‌دانی
دوبیتی هم در وصف تو همچون دستانم خالی است
در برابر آن‌که جانش را به پایم گذاشت

*یوسف بریمانلو

نقد:

برینێ: برینا

ڤی دلا: ڤێ دلا

فەقە: بهتر است از کلمه‌ی **تەنێ** استفاده شود.

ل جەم یێ: چون مخاطب مؤنث است بنابراین بهتر است از ضمیر ملکی «**یا**» استفاده شود.

وەئێر

مقدس

ژنێن کورمانج، کولّێ مێرن
وە نەموودن، کولّێ زێرن
لە غیرەتێ، پر وەئێرن

زنان کرمانج، هیبت مردانه دارند
ظاهری آراسته دارند و به طلا می‌مانند
در غیرت و شجاعت، خیلی باارزش‌اند

*محمد حسین پور

نقد: کاش زنان کرمانج زن بمانند!

ناسنامە

شناسنامه

ناسنامە و ناڤێ منی
نووری هەردو چاڤێ منی
هەم داییک و باڤێ منی

شناسنامه و هویت و نام و نشانم هستی
انگیزه و نور هر دو چشمان من هستی
هم مادرم هستی و هم در جایگاه پدرم

*محمد حسین پور

نقد:

کانیا دل

نووریّ: نوورا

چاڤیّ: چاڤێن

باتن‌ساف

باطن صاف

داییکێ، تەقن لە دار خست و لە ماڵە

مادرم در خانه در حال بافتن جاجیم است

وە بیرێ ناکەڤێ رەفش و جەماڵە

به فکر زیبایی و جمالش نیست

تمیشە سا خزین را دل‌وەدارە

همیشه برای بچه‌هایش دل‌نگران است

باتن سافە، ناتی کانیا زەلالە

دل و قلبش مثل چشمه زلال است

*وحید امیدی - پلگرد

هەنار

انار

دێ؛ سڕا بایێ بهارێ

مادر، راز نسیم بهار است

بێهنا خوەشێ لالەزارێ

بوی خوش لاله‌زار است

دێ؛ شیرینتر ژە هەنارێ

مادر، شیرین‌تر از انار است

*یاسر ابراهیمی

نقد:

بێهنا خوەشێ: بو مؤنث است بنابراین **بێهنا خوەشا**

دل وەدار

نگران

لە بر تەقنێ دل وەدارە

کنار دار قالی، دل‌آزرده است

بووک فک گرتی و وەقارە

تازه‌عروس خجالتی، ناراحت است

فەلەک ڤا زولما لێ نارە

فلک این ستم را به آخر نخواهد برد!

*سارا سودمند

چاڤ لە رێ

منتظر

ئومرەکە ساتە را ئەز چاڤ لە رێ مە

عمری است برایت چشم‌به‌راهم

بەرخێ یاراتوویێ چاڤ ب دوو دێ مە

مثل برەی زخمی چشم به مادر هستم

وەرە تا کو ب هەڤ را پار کەنی دل

بیا تا باهم دل را قسمت کنیم

دزانی کو سووه چ تێ سه‌رێ مه؟	می‌دانی فردا چه بر سرمان می‌آید؟

*محمد قربانی

یک شعر، یک نکته

کاوه

	کاوه
داییکا من[۷] چوویه ئافێ	مادرم رفت دنبال آب
له ناف به‌رفێ، روو له تافێ	میان برف رو به آفتاب
یه‌خ کره ئاف، مینا کاوه[۸]	یخ را آب کرد، مثل کاوه

*یوسف غلامی

سه‌خشتی جناب غلامی زبان روان و بیان شیرینی دارد. مخصوصاً که پشتش یک ماجرای واقعی هم هست و شاعر سعی کرده‌است خیلی مختصر بیانش کند.

درعین‌حال، خشت سوم شعر کمی مشکل دارد در خشت سوم خواننده مجبور است کاوه را با تلفظ فارسی ادا کند. قافیه‌ی کاوه اگر با تلفظ کرمانجی بیان شود با دو قافیه‌ی دیگر فرق خواهد داشت.

نکته‌ی مهم‌تر اینکه؛ شما ناگزیرید این شعر را برای مخاطب توضیح بدهید وگرنه مضمون و منظورتان برای دیگران روشن نخواهد شد. این برای شعر، یک ضعف محسوب می‌شود.

شعر، باید خودش برای عموم مخاطبان، گویای مضمون اصلی‌اش باشد و تنها برای دریافت معانی دیگر و شرح ایهام و ابهامات شعر، نیازمند توضیح و تفسیر باشد. گمان می‌کنم این سه‌خشتی به‌تنهایی گویای داستان شما و منظور اصلی‌تان نیست. همچنین اگر سه‌خشتی هایتان را با رسم‌الخط کردی کامل بنویسید، به ما در خواندن آسان‌تر و لذت بردن بیشتر از شعرتان کمک می‌کنید.

یک شعر، یک نکته؛

تنور

	تنور
میّر ته‌ندووره، ژن ژی هه‌ڤیر	مرد همانند تنور است و زن مثل خمیر
ده‌ما ته‌ندوور رند بوه سویر	زمانی که تنور خوب سرخ شود
نان، ده‌ده‌رێ تاما فیّتیر	نان، هر آن مزه‌ی فطیر خواهد داد

---

[۷] اشاره: مضمون سه‌خشتی داییک اشاره به حکایت واقعی است که برای مادرم اتفاق افتاد. حکایت این بود که مادرم یک‌بار در زمستان رفته بود سر چشمه اما از شدت بوران و برف داخل برف‌ها گیر افتاد. الاغ با بار به چادرها برگشت اما بدون مادرم. پدرم دنبالش رفت و دید که از شدت سرما و بوران سر چشمه بی‌هوش افتاده است.

[۸] اشاره به این‌که مثل کاوه که آهن را ذوب و خم می‌کند

*رزگار سپاهی لایین

سعی در خلاقیت بیشتر و بیان فلسفی و تمثیلی رابطه‌ی زن و مرد، از این سه‌خشتی یک شعر متفاوت ساخته است. به گمان من این نوع بیان، سطح شعرها را بالا می‌برد و ماندگارترشان می‌کند.

اما موضوع مهم و گفتنی در باب این سه‌خشتی این است که به‌جای برجسته کردن نقش و اهمیت زن یا مادر، به بیان اهمیت نقش مرد پرداخته است. شعر، حتی ممکن است بوی نوعی تبعیض جنسیتی هم بدهد و به نظر برسد که از دیدگاه شاعر تربیت زنان، صرفاً با مدیریت مردان میسر است.

درمجموع شاید این به‌عنوان یک نگاه و دیدگاه متفاوت، در جای خود ارزشمند و قابل‌بحث باشد، ولی باوجود ضرورت توجه به نقش سرپرستی مردان، درواقع موضوع کارگاه کانیادل، توجه به جایگاه و نقش مهم زنان کرمانج در حفظ فرهنگ و زبان کرمانجی و کانون گرم خانواده است و شعر می‌باید به این نکته متمرکز می‌بود.

ئشق تویی

عشق تویی

ئشق، تەنێ ئشقە کو هێژایە هین
هەرکی دلئشکەستی یە، پێ شایە هین

عشق، فقط عشق است که هنوز ارزشمند است
که هنوز هر دل‌شکسته‌ای بدان شادمان است

ئشق، تەنێ ئشقە کو بێ خاپ و غەم
دلخوەشیا من لە ڤێ دنیایە هین

عشق، فقط عشق است که بی فریب و غم
دل‌خوشی من در این جهان است

ئشق، تەنێ ئشقە برینا وەئێر
ئشق نەبە، بارێ دلان، بایە هین

تنها عشق است که آتشی مقدس است
عشق نباشد، همچنان بار دل‌ها باد است

ئشق تویی، ئی کو هەبوونا منی
هین تو لە مالی، کو م دل دایە هین!

عشق تویی، ای که بودن منی
تو هنوز هستی که من هنوز دلداده و عاشقم

روونی لە سەر کانیێ دلێ تەنگێ من
چاڤێ تە سەرچاڤیا ڤێ کانیا یە هین

بر روی چشمه‌ی دل‌تنگم بنشین
چشم توست که همچنان سرچشمه‌ی این چشمه است

ئشق تویی، ئشق دو لێڤێن تە نە
جارێ بکەن، پەنجەرا دل، ڤا یە هین

عشق تویی، عشق لب‌های توست
یک‌بار بخند که تنها پنجره‌ی دلم هنوز همین است

روونی لە ڤر، گەپ کە ژە خوە، تا سوێ
ئەرمانا گەپێن تە، لە دل مایە هین!

اینجا بنشین و تا صبح از خودت برایم بگو
هنوز هم حسرت حرف زدنت را به دل دارم

*سپاهی لایین

نقد:

ئی کو: ئا/ ئێ/ ئەی/ ئێی کو یا از حرف ندا کرمانجی «لێ» استفاده شود

کانیێ: کانیا

پەنجەرا دل: پەنجەرێ دل

یک شعر، چند اشاره؛

بێباف

بدون پدر

خزانێن کو دەون بێ باف بچه‌هایی که پدرشان را از دست می‌دهند

دێ، وان دەکە وەسەروچاف مادر است که آن‌ها را بزرگ می‌کند

تا بون خوەدی دەنگ و ناف تا آن‌ها در آینده به جایگاه شایسته و نام نیکی برسند

*سیپان سپاهی

در مورد این سەخشتی بگویم که؛

شعر «بدون پدر» ازنظر وزن و قافیه هیچ ایرادی ندارد؛ مضمون شعر ساده و روشن است و درواقع گزارشی منظوم است که احتمالاً سیپان با الهام از وضعیت پسرعمویش «کیان» سروده. کیان، پدرش را در یک‌سالگی از دست داد. الهام گرفتن از زندگی واقعی، برای هر شاعری یک توفیق مهم است.

بەرمالی

کدبانو

تو هەڤالی، دەلالی تو دوست و همراه زیبای من

ئەو کانیا زەلالی تو همان چشمه آب زلالی

مال بێ ئاڤەوانیە خانه هیچ آبادانی ندارد

وەختا تونە بەرمالی وقتی‌که کدبانو در خانه نباشد

*یوسف بریمانلو

نقد:

تو هەڤالی دەلالی: تو هەڤالا/هەڤالێ دەلالی

دێیا من

مادرم

ئەورێن غەم و دەردان ابرهای غم و درد

چاڤێن چیان بەردان چشم کوه‌ها را رها کردند

وه سەر دێیا من دا و بر روی مادرم

بارین، ل چار هەردان! در چهارگوشه، باریدند!

*سپاهی لایین

ڤێ دەردا

این درد

له هەر چ شەڕێ رۆژگارێ بفکر به هر چه جنگ در این دنیاست نگاه کن

ژنێن مە مێرن و زارۆکێ مە گر زن‌های ما مثل مردند و بچه هامان بزرگ‌اند

دزانم تو ژی هەسی وە ڤێ دەردا میدانم توهم به این دردی آگاهی

کو مە ژە پارێ خوە جەور دیە پرتر که ما از سهممان بیشتر ستم دیده‌ایم

*محمد قربانی شمال خراسان

نقد:

ڤێ دەردا: **دەرد** مذکر است بنابراین صفت اشاره مذکر می‌آید. **ڤی دەردی**

شەڕێ: شەڕێن

زارۆکێ مە: زارۆکێن مە

چرا در شعر کرمانجی زن شجاع و باغیرت به مرد تشبیه می‌شود درحالی‌که میدانیم زنان ما در عصر کار و زندگی و حتی جنگ در روستاها و عشایر از مردان جلوتر هستند.

بێخەو

بی‌خواب

داییکا من ل سەر تەونێ مادرم روی دار بافندگی است

ژ قوسان ل چاڤان خەو نێ از شدت اندوه خوابش نمی‌برد

هێستر ڤەشارت ل گوچ کەونێ اشک‌ها را گوشه روسری پنهان کرده است

*یوسف بریمانلو

نقد:

هێستر ڤەشارت: چون اشک جمع است بنابراین **ڤەشارتن** درست است.

هەڤدەمال

هفده مانده

کەچک، گولێن چاردەمسالن دخترها، گل‌های چهارفصل‌اند

کەسک و سۆر و زەرن؛ ئالن سبز و سرخ و زردند؛ پرچم‌اند

کەچک، گییێ هەفدەمالن[۹] دخترها، گیاه هفده مانده هستند

*شیرکوه پهلوانی

نقد:

گییێ: گییێن

یک شعر، چند اشاره؛

چنار

چنار

چاڤ مینا چاڤێ ماران چشم‌هایش مثل چشم‌های مار

دران تووش مینا دەنێ ناران دندان‌هایش به‌ردیف مثل دانه‌های انار

بەژنا بلندێ دایکێ مینا چناران قامت بلند مادرم، همانند چنار است

*سارا سودمند

نقد:

دەنێ ناران: دەنێن ناران

بەژنا بلندێ دایکێ: بەژنا بلندا دایکێ

این سه‌خشتی زیبا از میان همه‌ی فنون ادبی و صنایع شعری، بر به‌کارگیری تشبیه متمرکزشده و البته تصاویر دل‌نشینی آفریده است. خوشبختانه مشکل قافیه هم ندارد.

نکته‌ی گفتنی در خصوص این سه‌خشتی، وزن آن است. با هر دو معیار سنجش هجایی و عروضی، سه مصرع این سه‌خشتی وزن‌های متفاوت دارند. حتی با نگاهی به‌ظاهر شعر هم می‌توان این تفاوت‌ها را دریافت.

چنانچه این تفاوت در کوتاه و بلندی مصرع‌ها، آگاهانه و بر مبنای اراده و اشراف و ایده‌ی خاص صورت گرفته باشد، خودش کاری خلاقانه و قابل‌قبول است؛ اما اگر این عدم‌تساوی خشت‌ها، ناشی از عدم شناخت وزن باشد، شاعر باید برای شناختن وزن و نقش آن در شعر کلاسیک، تمرین و مطالعه و توجه بیشتری بکند.

یک شعر، چند اشاره؛

دایێک

مادر

دایێک چریا مالانه مادر، روشنایی همه خانه‌هاست

---

[۹] کردهای خراسان در سیزدهم اسفند هرسال که به **هەفدەمال (هەفدە مان**/ هفده مانده) معروف است، سنگی را انتخاب و آرزویی می‌کنند. بعد چند روز سنگ را برمی‌دارند و اگر کرم یا گیاهی زیر سنگ باشد، نشانه این است که آرزویش در سال جدید برآورده می‌شود.

موئەلمەک تژی بەیانە	مادر معلمی است خوش‌بیان
ڤا زمانێ مە یێ رند	این زبان خوب ما
زەحمەتێ دیانە	زحمت مادرانمان است

*رناس ترابیان

نقد:

موئەلمەک تژی: نشانگر اضافه مؤنث حذف شده است، **موئەلمەکە تژی**

زەحمەتێ دیانە: زەحمەتا دیانە

شعر، خیلی ساده و روان سروده و به نقش مادران در خانه برای حفظ زبان و فرهنگ کرمانجی به‌خوبی اشاره شده است.

نکته‌ی گفتنی این شعر، نخست اشکال قافیه‌ی شایگان در خشت اول و چهارم است؛ شاعر، **مالان** و **دێیان** را قافیه کرده است و می‌دانیم که اگر الف و نون جمع را از این کلمات برداریم، **مال** و **دێ** باقی می‌مانند که باهم قافیه نیستند.

موضوع بعد، وزن شعر است. اگر ما خشت اول را مبنای سنجش وزن این شعر قرار دهیم، خشت دوم به‌قدر دو هجا (کلمه‌ی؛ **تژی**) اضافه دارد و در مقابل، خشت چهارم یک هجا کم دارد.

یک شعر، چند اشاره

جان

جان

جانێ مە ل ناڤ جانێ تە جان گرتییە	جسم من در درون جسم تو شکل گرفت
جاییلیێ تە سا خوەشی مە شەوتییە	جوانی تو برای خوش بودن و خوشبختی من سوخت
کار تنە کو جوبران کارێ تە کە	هیچ کاری برای جبران زحمات تو نمی‌توانم پیدا کنم
بهشتە بن لنگێ تە شائر راست گوتییە	بهشت زیر پای توست شاعر این‌رو راست گفته است

*بیژن ابراهیمی

نقد:

جاییلیێ: جاییلیا (صفت جوانی«جاییلتی» نوشته می‌شود، بنابراین بهتر است جاییلتیا تە نوشته شود. ناگفته نماند جەوانیا تە هم درست است)

خوەشی: خوەشیا

جوبران: جوبرانا

شائر: شائرێ/ شائری

یکی دو نکته در خصوص این شعر عرض می‌کنم و امیدوارم دوستان شاعر جوانم به آن توجه کنند:

در این دوبیتی، قوافی عبارت‌اند از: **گرتییە**، **شەوتییە** و **گوتییە**.

«ە»ی آخر این کلمات که همان فعل «است» است، نقش ردیف را دارد که بالطبع تکرار شده است. اگر آن را در نظر نگیریم، آنچه برجا می‌ماند، قافیه خواهد بود و ما به‌خوبی متوجه می‌شویم که واژه‌های: **گرتی**، **شەوتی** و **گوتی** با هم قافیه نیستند، چون ریشه‌ها و حرف «روی» متفاوتی دارند. حرف روی، چنانکه قبلاً گفته‌ایم، به حرف و حرکتی که گفته می‌شود که در تمام کلمات قافیه‌ی یک شعر، عیناً تکرار می‌شود.

نکته‌ی مهم بعد، طرز نوشتن این شعر با رسم‌الخط آرامی است که متأسفانه قواعد علمی و دستوری کرمانجی آکادمیک در آن رعایت نشده است.

به یکی از چندین مورد اشکالات نوشتاری اشاره‌کنم و بگویم که؛ حرف یا واج؛ «ە» در رسم‌الخط آرامی کردی، به‌هیچ‌عنوان صدای کسره نمی‌دهد. این واج، همان فتحه است که برای حرکت دادن به صامت‌های قبل از خود، به‌صورت؛ «ە» نوشته می‌شود. مثلاً ما واژه‌ی«بیا»را در کردی به این شکل می‌نویسیم: **وەرە**

به خواهر گلم گلی شادکام،

گولێ

گلی

گولەک نینێ «گولێ»، سا مە گولستانەک یک شاخه گل نیست گلی بلکه گلستانی است

دلێ وێ شوونا داغ و هێستر و ژانەک دلش جای داغ و اشک و اندوه است

نەواشە قا گولستانا بوێ پرموشک نکند روزی این گلستان (فرهنگ کردی) پژمرده شود

ژ گڕێ خوا بلیزێ چەپە تیکانەک و از روی کینه به‌جای گلستان خاری در میدان برقصد

*یوسف بریمانلو

گولەک نینێ «گولێ»سا مە گولستانەک: چون از آخر مصرع فعل حذف شده است به این معنی است: گلی برای ما یک گلستان نیست.

گولێن سۆر

گل‌های سرخ

داییک؛ دەلالێن ناڤ مالان مادران، زیبارویان خانه‌اند

گولێن سۆرێ لە سەرسالان گل‌های سرخ اول سال‌اند

چیانە لە پشتێ خالان همچون کوه، پشت‌وپناه دایی‌ها (برادرانشان) هستند

*هادی نادری

نقد:

سۆرێ: سۆرێن

[10] خانم گلی شادکام نویسنده و پژوهشگر فرهنگ‌عامه

تەشی

دوک دستی

لە سر زینان تەشی دەریست روی پله‌ها نخ می‌ریسید

م دەنگێ وێ وەزارێ بیست صدایش را با غم و اندوه شنیدم

کەسەک، وە هەنگێ وێ نەلیست اما کسی با آهنگ او نرقصید

*سارا سودمند

سەرلەژوور

سربلند

دایکا منێ سەرلەژوور[11] مادر سربلند من

نین دەپێژێ لە تێندوور نان در تنور می‌پزد

ژە دەست دەردێ زەمانێ و از رنج و سختی‌های دوران

لە چاڤان نەمایە نوور چشمانش کم سو شده است

*وحید امیدی پلگرد

منێ: مرجع آن مؤنث است بنابراین **منا** درست است.

یک شعر و چند اشاره؛

دایک

مادر

شالێ سەر دایکێ من کەسکە روسری مادرم سبز است

دایکێ کریە فەتیرمەسکە مادر برام فطیر مسکه درست کرده

چالێ نێن لە سەر باسکە نان دونی نان هم گذاشته رو دستش

*رناس ترابیان

دایکێ من: دایکا من

این سەخشتی زمینەی طرح یکی دو نکته دارد که خدمت دوستان عرض می‌کنم:

مهم‌ترین ویژگی مثبت این سەخشتی تصویری و روایی بودن آن است با خواندن هر خشت این سەخشتی، می‌توان بخشی از رفتار و تلاش یک زن کرمانج را بەروشنی و زیبایی در ذهن تصور و تجسم کرد.

اما شاعر امروز، نمی‌تواند به این اکتفا کند. تصویرسازی هدف نهایی و غایی یک شعر نیست. تصویرسازی، تنها باید در خدمت و مددکار بیان زیبای اندیشه‌ای باشد که شاعر پس ذهنش دارد. شاعر اگر فکری و حرفی برای بیان نداشته باشد، آنچه آفریده صرفاً یک تصویر

[11] **ژۆر** به معنای بالا در مناطق مختلف خراسان به دو صورت **ژۆر** و **ژوور** تلفظ می‌شود.

منظوم است و خواننده‌ی اثر، پس از اتمام کار، چیز خاصی از پیام و نگاه و دغدغه‌ی شاعر درنمی‌یابد و به ذهن نمی‌سپارد. شاعر روزگار ما، برای تصویرش ایده و برنامه دارد. او می‌داند که اغلب ما کردها، چنین صحنه‌ای را بارها از نزدیک دیده‌ایم. شاعر باید درصدد بیان چیزی باشد که ما کمتر دیده و به آن اندیشیده‌ایم. اینکه مثلاً این مادر کرمانج، به‌موازات چنین تلاشی، هدفش چیست؟ غصه‌اش چیست؟ عشقش چیست؟ دردش چیست؟ مزدش چیست؟ رنج و زندگی و خاطره و برنامه‌ی فردایش چیست؟

این‌ها پرسش‌هایی است که اگر شاعر برای چنین شعری طرح ویژه می‌داشت، حتماً در ضمن شعر به ذهن و زبانش می‌رسید و به‌درستی و زیبایی بیانش می‌کرد.

نکته‌ی بعد در مورد طرز نوشتن شعر است که البته اشکالات متعددی دارد و من به برخی اشاره می‌کنم. البته نداشتن صفحه‌کلید مناسب همیشه از دلایلی است که دوستان را دچار اشکال و اشتباه می‌کند:

در نوشتن کردی با رسم‌الخط آرامی، نباید بین واج «ه» و واج صامت قبلی و بعدی فاصله بیفتد .برای همین در واژه‌ای مثل **«سەر»** باید هر سه واج با نیم‌فاصله به هم بچسبند.

مورد مهم بعد، کاربرد کسره‌های کوتاه و بلند در زبان و نوشتار کردی آرامی است. ما اگر واژه‌ها را دقیقاً مطابق تلفظشان بنویسیم در تشخیص اینکه چه وقت با کسره‌ی کوتاه و کجا با کسره‌ی بلند مواجهیم دچار اشتباه نخواهیم شد. در سه‌خشتی رناس عزیز به طرز نوشتن واژه‌ی **کریه** (کرده است) توجه کنید. او، واژه را با املای **کێریه** نوشته و تصورش این است که بعد از واج «ک» باید کسره‌ی بلند بگذارد، حال‌آنکه ما کردها در تلفظ این واژه هیچ‌گاه بین «ک» و «ر» را نمی‌کشیم. چون بین این دو مصوت کسره‌ی کوتاه است و این مصوت هم در رسم‌الخط آرامی نشان خاصی ندارد و نوشته نمی‌شود.

واج «ێ» هم صرفاً در کلماتی که رای مشدد دارند به کار می‌رود. مثل واژه‌ی **کەێ** به معنی ناشنوا پس دلیلی ندارد که واژه‌ی **سەر** را به صورت **سەێ** بنویسیم.

و نکته‌ی آخر در مورد قافیه‌هاست که شاعر باید بداند واژه‌ی **باسکه** با کلمات **مەسکه** و **کەسکه** قافیه نمی‌شود. چرا؟ چون مصوت پیش از «حرف روی» در واژه‌ی **باسک**، مصوت بلند «ا» و در دو واژه‌ی دیگر مصوت کوتاه «ه» است و این قافیه را ناقص و ناهماهنگ کرده است.

گیان

هستی

بهشت له بن لنگێ دیان

بهشت زیر پای مادران است

سا کو ئەوه جان و گیان

چون اوست که جان و زندگی می‌بخشد

ئەز راویسم دەست و پیان

من ببوسم دست‌وپاهایش را

*ژیکان سپاهی

یک شعر، چند اشاره؛

شیلوار سویر

دامن قرمز

موویێ گولی، له سەر سێرە

گیسوان بافته روی سرش

وه ڕێ تەرە شیلوار سویرە راه می‌رود با دامن قرمزش

بریە هووش، ژە سەرێ مێرە هوش از سر همسرش ربوده است

*پریسا صباح

نقد:

سێرە: **سێرییە** (واژه «**سەری**» پس از صرف «**سێری**» می‌شود)

قافیه‌ی خشت دوم شعر، با دو قافیه‌ی دیگر به‌اصطلاح نمی‌خواند. پذیرش درستی قوافی دیگر هم با اندکی تسامح ممکن است.

خانم صباح در نوشتن شعرش، از همان شیوه‌ی بی‌قاعده‌ی عمومی پیروی می‌کند و به ناگزیر املای ایشان تا حدی ویرایش و تصحیح شده است.

دایک مادر

مینا گولان لە ناڤ مەسکێ میانی همچون گلی در میان کره‌ی گوسفندی

مینا لاچینێ سەر چنگێ چیانی همچون عقابی بر بلندای کوه‌ها

تو مینا تێفەگول و شاسیارێ همانند تحفه‌گل و شاهسیاری

وە غێرەتی و پر شیرین‌زمانی بسیار غیرتمند و شیرین‌زبانی

*بهروز مردپور

نکته:

شاهسیار نام مردان است! در ترانه شاسیار که از زبان زنی سروده شده، نام همسر خواننده است.

کتاب

اهمیت کتاب و کتاب‌خوانی و نقش آن در رشد فکری و فرهنگی ما کرمانج‌ها و توجه به ارزش‌هایی چون دانایی، خردورزی، نوشتن، سرودن و به‌طورکلی نقش کتاب در تعالی و توفیق فردی و جمعی انسان‌ها و مخصوصاً کردها، باعث شد مضمون اصلی این هفته‌ی سروده های کانیا دل، کتاب باشد. همچنین خواسته شد که شعرها در قالب‌های کوتاهی چون سه‌خشتی، دومالک (دوبیتی)، چاروک، لو (کوتاه) و قطعات سپید و نثرهای ادبی کوتاه باشد.

ڤێ ئازارێ

این شوریدگی

شەڤێ چوو وە خەوێ دا، دانە من ڤێ دوتارێ

شب گذشته در عالم رؤیا این دوتار را به من بخشیدند

شەڤێ ئاخر چارشەمێ، کەتم وە ڤێ ئازارێ

شب آخر چهارشنبه بود که این حالت بر من عارض گشت

ئەز گەراندم شەهر وە شەهر، برمە خیوە - بوخارێ

در عالم خواب مرا شهر به شهر تا خیوه و بخارا گرداندند

پەردە هاتە هلانین، من دی رووێ گولئوزارێ

پرده از جلو چشمانم برداشته شد و من روی آن گل‌عذار را دیدم

من ناتێ وێ سەنەمێ، نەدی لە تو دیارێ

من همچون آن زیبا صنم، در هیچ دیاری ندیدم

*جعفرقلی زنگلی

نقد:

شەڤێ چوو: شەڤا چوو

دانە من: مفعول مفرد است، بنابراین فعل نیز باید مفرد باشد، دا

شەڤێ ئاخر: شەڤا ئاخر

کتاو

کتاب

نام[۲]ڵورنە یە، پەر ڤەکریە؟

نمی‌دانم درناست پر گشوده است؟

یا چەترە، لە سەر ڤە کریە؟

یا چتری است گشوده روی سرش؟

کتاو، لە هەمبەر ڤە کریە

کتابی است گشوده در مقابلش!

سال

سال

کتاوەکم لە چار پاران

من کتابی هستم در چهار فصل

چار چیرۆک ژە بریندااران

چهار داستان از زخم‌دیدگان روزگار

کورد، قەهرەمانێ هەر چاران

کرمانج‌ها، قهرمان هر چهار فصل‌اند

---

[۲] نزانم

کانیا دل

کانی

کتاو، ناتی کانییێک کووره

ژه دەردێ دل، هووره‌هووره؛

ئەو، سا تیان بێ‌هەدووره

*سپاهی لایین

چشمه

کتاب همچون چشمه‌ای عمیق است

از شدت دردهای دلش، فریادکنان می‌جوشد

چشمه، برای تشنگان بی‌قرار است!

ناسین

قاناتئشکەستێ مه، بێ‌تاڤ، مامه

له چۆلەک هشک و بێ دێ‌باڤ، مامه

ژه کانیا دل، کتاوەک، سا م، وەیینن

تا خوه ناس کم، کیمه، بێ‌ناڤ مامه؟

*محمد حسین پور- شیروان/ مشهد

شناخت

بال پروازم شکسته و از نور آفتاب محرومم

در بیابانی خشک و بی‌آب‌وعلف، سرگردانم

از سرچشمه‌ی«کانیا دل» کتابی برایم بیاورید

تا بخوانم و بفهمم کیستم و چرا بی‌نام‌ونشان مانده‌ام؟

نقد:

قاناتئشکەستێ مه: قاناتئشکەستی مه

چولەک: چولەکه/ چولا

کتاوەک: کتاوەکێ/ کتاوێ

کتاو

تو دێیی یا کۆ باڤی یا کتاوی

وەقەس وەشەرقی، فکر دەکم کو تاڤی

رێبەرەک زانا تو سا مه را دو چاڤی

کتاب

تو مادری یا پدری یا کتابی

آن‌قدر روشنی که فکر می‌کنم آفتابی

رهبری دانایی تو برای ما مثل دوتا چشمی

ئەز و ته و شەڤەک سار

ئۆجاغەکێ تژی ئار

کتاو بوو هەمدەم و یار

*سارا سودمند- قوچان/ مشهد

من و تو و یک شب سرد

یک اجاقی پر از آتش

کتاب شد همدم و یارمان

نقد:

رێبەرەک: رێبەرەکه

ئەز و ته: ئەز و تو

شەڤەک: شەڤەکه/ شەڤا

ئۆجاغەکێ: ئۆجاغەکە

در این شعرهای خانم سودمند، اشکالات کوچک وزن و قافیه و نوشتار هست که با تلاش روزافزون، این موارد هم به‌راحتی و به‌زودی به سامان می‌شود. سعی شده پس‌ازاین توضیح اشکالات در چارچوب شعر شاعر تا حدی اصلاح شود. دوستان شاعر با مقایسه‌ای ساده، می توانند متوجه تغییرات فنی شعر و اصلاحات نوشتاری متن، شوند؛

بازنویسی:

تو دێیی یا کو باقی یا کو تاقی	تو مادری یا پدری یا کتابی
کتاوی تو، وە شەرقی، دێ و باقی	کتاب هستی تو، روشن، مثل پدر و مادر
تو زانا رێبەری، سا مە دو چاقی	رهبر دانایی تو، برای ما مثل دو چشمی
ئەز و تو و شەڤەک سار	من و تو و یک شب سرد
ئۆجاغەکە تژی ئار	و اجاقی پر از آتش
کتاو ژی هەمدەم و یار	کتاب هم همدم و یار ماست

ئالا ل ژۆر

پرچم برافراشته

گەلێ مە، بۆ هەبوونێ دەستپێ کریە	مردم ما، حیات و هویت خود را آغاز کرده‌اند
ب زانینێ جهانا نوو، چێ کریە	با دانستن جهانی نو ساخته‌اند
دزانن کو زانین، ئالا ل ژۆرە؛	می‌دانند که دانایی پرچمی است برافراشته
ژ ناڤ پرتووکێ رامان ب رێ کریە	از میان کتاب، اندیشه را شکل داده است

*مجید کریمی رهورد -قوچان/تهران

دو تشت

دو چیز

دشەوتم بێ ئار و ئەلاو	در حسرت و اندوه و بدون آتش می‌سوزم
دو توشت مە نەخواند بێهساو	که دو چیز را بی‌دلیل نخواندیم و بی‌ارزش پنداشتیم
یێک نەماز و یێک ژی کتاو	یکی نماز و دیگری کتاب.

*یوسف بریمانلو- بجنورد

نقد:

دو تشت مه نه‌خواند: مفعول جمع است بنابراین نه‌خواندن درست است.

کتاو

کتاب

کتاو مه کردان زمانه کتاب ما کردها زبان ماست

جەفەرقولی و جەجۆخانه کتاب ما جعفرقلی و ججوخان است

پەز چێراندن له چێ وه دومانه کتاب ما چرانیدن گوسفندان تو کوه‌های مه‌آلود است

*رناس ترابیان- لایین

نقد:

کتاو (کتێب): کتاوا/کتێبا

توجه شاعر به اصالت و اشاره به مفاهیم و مظاهر ملموس زندگی کردها، شعر را خواندنی و شنیدنی می‌کند.

درعین‌حال، نقص وزنی در این سه‌خشتی، از ارزش آن کاسته. من تا حدی، در چارچوب مفاهیم خودتان تغییراتی داده‌ام. بااینکه از جهت نگارش و ویرایش خیلی بهتر از پیش می‌نویسید، ولی کمی اصلاح املایی هم لازم بود که اعمال شده است.

بازنویسی:

کتاوا کوردان؛ زمانه کتاب کردها؛ زبان است

جەفەرقولی، جەجۆخانه جعفرقلی و ججوخان ماست

سەیلی چیێن وه دووومانه رفت‌وآمد در کوهستان مه‌آلود است

خوەندەکار

جوینده‌ی دانش

کتاو قەندن، کتاو پەندن کتاب‌ها، شیرین‌اند و پر از پند هستند

خوەندەکارێن کتاو خوەندن جویندگان دانش که کتاب‌خوانده‌اند

دزانن کو چ و چەندن خود را شناخته و ارزش‌ها را می‌دانند

*محمد قربانی - اسفراین

دەرمان

دارو

کتاو ئەسەرەک شیرین زمانه کتاب یه اثر شیرین زبونه

کتاو دردودلێ خلکێ وەژانه کتاب درد و دل مردم رنج‌دیده است

کتاو سا دلێ من بوویه دەرمانه کتاب واسه دلم شده درمان

*پریسا صباح- درگز/ مشهد

این شعر را دوباره‌نویسی کرده‌ایم که ملاحظه خواهید کرد. دو سه نکته‌ی کوچک در همین خصوص عرض می‌کنم و امیدوارم در خاطر دوستان بماند؛

«اثر» را به خاطر کردی نبودن و عربی بودن برداشیم «**دردودل**» غلط است و باید «**درد دل**» نوشته شود. درمان، ازنظر قافیه شدن درست است ولی از جهت وزنی در قافیه‌های دوبیتی نمی‌گنجد. ضمناً وزن این سه‌خشتی، منطبق بر وزن دوبیتی یا دومالک است و چنانچه یک خشت یا مصرع دیگر می‌داشت، می‌توانست از جهت قالب، دومالک زیبایی شود:

بازنویسی:

کتاو، داییکه‌که شیرین‌زمانه	کتاب، مادری شیرین‌زبان است
کتاو، ده‌ردێ دلێ خه‌لکێ وه‌ژانه	کتاب حرف دل مردمان دردمند است
کتاو، ده‌رمانێ ده‌ردێن له دلانه	کتاب درمان دردهایی است که دل‌ها دارند

کتاو

کتاب

کتاو روهه کتاو جانه	کتاب روح و جان است
کتاو سا ده‌ردان ده‌رمانه	کتاب داروی دردهاست
کتاو له مه میره‌وانه	کتاب با ما مهربان است
چمانێ بوویه بێگانه؟	اما چرا بیگانه شده است؟
کتاو رۆناهیا جینه	کتاب جلا دهنده جان است
سا ئۆجاغێ دل را تینه	گرمابخش اجاق دل است
کتاو واجبتر ژه نینه	کتاب ازنان واجب تراست
له که‌ویرێ دل بارانه	حکم باران را برای کویر دل دارد
کتاو خوه‌ندن چ ئه‌رمانه	کتاب‌خوانی چه آرزوی خوبی است!
که‌ویر ده‌به گولستانه	کویر دل تبدیل به گلستان می‌شود

*محمد قربانی- شمال خراسان

نکته:

خوانندگان عزیز این صفحات، توجه داشته باشند که؛ به دلیل حجم زیاد شعرها، در موارد لازم، من فقط به اصلاح برخی اشکالات املایی و دستوری و فنی شعر (در چارچوب مضمونی و فنی همان شعر) می‌پردازم و از شما خواهش می‌کنم به چرایی و چگونگی تغییرات اعمال‌شده، توجه کامل داشته باشید.

ئه‌ز و تو

من و تو

چمانێ ئه‌ز ناخوازم ته بخوینم	چرا من نمی‌خواهم تو را بخوانم
چرییێن ته گوهێن که‌ڕ را بگینم؟	فریادهای تو را به گوش‌های کر برسانم

ژ بیرا من چوویه، خوه ژی نزانم از یاد من رفته است، خودم هم نمی‌دانم

چمانێ ئەز ناخوازم کو بمینم؟ چرا من نمی‌خواهم که بمانم؟

*شیرکوه پهلوانی- شیروان/ مشهد

کتاو

کتاب

له ناڤ باغێ کتاوێ میان باغ کتاب

قەدەم دایین مینا تاڤێ قدم بگذار مانند ماه

کو زەلال بویی مینا ئاڤێ که زُلال بشوی مانند آب

ژن کتاوەک تژی چیرۆکە زن کتابی است پر از غصه

هەنگێ دیلان سا وی کۆکە آهنگ دل همیشه برایش کوک است

ئۆرزەلنگان سا وێ دوو کە اسفند برایش دود کنید

*مرار خورشیدی - تهران

بازنویسی:

له ناڤ باغی کتێو، چاڤێ چشم در میان باغ کتاب

بگەرین تو مینا تاڤێ بچرخان مانند آفتاب

کو زەلال بی مینا ئاڤێ که زُلال باشی همچون آب

ژن، کتاوەک پر چیرۆکە زن کتابی است پر از قصه

هەنگێ دلان سا وێ کۆکە آهنگ دل همیشه برایش کوک است

ئورزەلێنگێ سا وێ دوو کە اسفند برایش دود کن

کتێو: **کتاوێ** درست است. شیوه‌ی **کتێو** برای اسامی مذکر است.

کتاوەک: کتاوەکە

پرتووک

کتاب

تا ژە پرتووکان دوورم تا از کتاب دور هستم

له ناڤ خەلکێ ئەز هوورم بین مردم، کوچک و ریز هستم

ب خوەندنێ پرتووکان با خواندن کتاب‌ها

ژیانێ خوه بگوورم[۱۳]

*یوسف غلامی - عمارت/ مشهد

نقد:

خوەندنێ: خوەندنا

بازنویسی:

تا ژە پرتووکان دوورم
لە ناڤ خەلکێ پر هوورم
وە خوەندنی پرتووکان
ناتی مالەک وەنوورم
مالەک: مالەکە

تا از کتاب دور هستم
بین مردم، خیلی کوچکم
با خواندن کتاب‌ها
همچون خانه‌ای روشن هستم

زندگی خود را تغییر بدهم

ئەز و کتاو

ئەز و کتاو لە یانێ هەڤ
فام دەکەنی زمانێ هەڤ
ئەو دەناله، ئەز دەخوینم
ئەم رند زانی ژانێ هەڤ

*بهروز مرد پور- لایین

نقد:

ژانێ: ژانا

من و کتاب

من و کتاب کنار هم هستیم
ما زبان هم را می‌فهمیم
او می‌نالد و من می‌خوانم
ما دردهای یکدیگر را خوب درک می‌کنیم

هەڤزمان

گشتی تشت دەمرێ، کتاو دەمینێ
هەمزمانەک رند، ناتێ وێ تونینێ
کەسەک وەسەواته وە زمانێ خوە
بکاینێ بنقیسێ و بخوینێ

وحید امیدی - پلگرد

نقد:

دەمرێ: دەمرە

همزبان

همه‌چیز نابود می‌شود کتاب باقی می‌ماند
همدم خوبی همانند کتاب وجود ندارد
کسی باسواد هست که به زبان خودش
توانایی نوشتن و خواندن را داشته باشد

[۱۳] گوهەرتن؛ تغییر دادن

دەمینێ: دەمینە

هەمزمانەک: هەڤزمانەکە

تونینێ: تونینە

بکاینێ بنڤیسێ و بخوینێ: بکاینە بنڤیسە و بخوینە

بازنویسی:

گشتی تشت دەمرێ، کتاو دەمینێ همەچیز نابود می‌شود و کتاب می‌ماند

هەڤزمانەک رند، ناتێ وێ تونینێ مونس خوبی همانند کتاب نیست

کەسەک وە سەواتە کو، زمانێ خوە کسی باسواد است که به زبان خودش

بکاینێ بنڤیسێ و بخوینێ توانایی نوشتن و خواندن داشته باشد

ئاڤ و نان

آب و نان

کتاو ئاڤە، کتاو نانە کتاب آب و نان هر انسانی است

ئەو دەرمان سا هەر ژانە کتاب واسه همه دردها درمان است

وانێ کو قەدری وێ ناکەن آن‌هایی که ارزش کتاب را نمی‌دانند

یە نانێ شەڤێ خەو مانە چیزی در بساط ندارند و واسه نان شبشان ماندن

*بیژن ابراهیمی- اسفراین

نقد:

قەدری: قەدرا

بازنویسی:

کتاو ئاڤە، کتاو نانە کتاب، مثل آب‌ونان ضروری است

کتاو، دەرمان سا هەر ژانە کتاب، دوای هر دردی است

وانێ کو قەدری وێ ناکەن آن‌ها که ارزش کتاب را نمی‌دانند

لە نانێ شەڤێن خوە، مانە برای نان شبشان هم محتاج دیگران‌اند

ئەلیاس

الیاس

بێ ناڤ و نیشان نینم، تۆپەک ئەلماسم من بی‌نام‌ونشان نیستم، گوی الماسم

سەرخەتێ کتاوا ئشقێ مە، بەرناسم سرخط کتاب عشقم و دانای اسرارم

تێرئاڤ ژە زەلالێ کانیا زانینێ مە از زلال چشمه‌ی دانش سیرابم

رویایە دلێ م، زندەمە، ئەلیاسم! همچون حضرت الیاس، دلم روشن است و زنده‌ام

*مهدی رستمی- بجنورد

یک نقدکوتاه دستوری:

تۆپەک: تۆپەکە

سەرخەتێ: سەرخەتا

زەلالێ: زەلالیا/زەلالتیا

چیرۆک

داستان

مەلەک کتاو لە بن چنگان

ملایی کتاب زیر بغلش بود

خواند چیرۆکەک ژ دلتەنگان

خواند برایمان از دل‌تنگی‌ها

زارێ[۱۴]مەگری و کەرەم ئەسلخان

از زاره گریه نکن و کرم و اصل خان

*سارا سودمند- قوچان/ مشهد

نقد:

مەلەک: مەڵەک (**مەڵە** به معنای ملا و **مەلە** به معنای زمان است)

بازنویسی:

مەلێک، کتاو لە بن چەنگان

ملایی، کتاب زیر بغلش بود

دخوەند چیرۆک ژە دلتەنگان

از دل‌تنگ‌ها و عشاق قصه می‌خواند

زارێ و کەرەم ئەسلی‌خان

از «زری» و «کرم و اصلی‌خان»

کۆک

حال‌وروز

کتاوەکم لە چارپاران

کتابی هستم در چهار قسمت

ناتمە خوەندن ئەز ت جاران

که هرگز خوانده‌نشده‌ام

کەتمە کۆکێ گونەکاران

به حال‌وروز گناهکاران دچارم

*محمد قربانی- شمال خراسان

نقد:

در شعر فوق واژه **کۆک** مؤنث است بنابراین به‌عنوان مضاف نشانگر «**ا**» می‌گیرد

کۆکا گونەکاران

---

[۱۴] اسم یک دختر کرد که در قدیم جزام گرفته بود

سڕ

راز

کتاو وەلاتەک وە سڕە کتاب سرزمینی از رمز راز است

چەمەدانەک تژیّ زێرە صندوقچه‌ای پر طلا است

گەپیّ دلیّ ژن و مێرە گفته‌های دل زن مرد است

*یاسر ابراهیمی- درگز

نقد:

تژیّ: تژی

بازنویسی:

کتاو، وەلاتەک وەئێرە کتاب، سرزمینی مقدس است

چەمەدانەک تژی زێرە صندوقچه‌ای پر طلاست

سڕا دلیّ ژن و مێرە راز دل زن و مرد است

نقد:

در شعر فوق واژه‌های **وەلات** و **چەمەدان** به‌عنوان موصوف قبل از صفت قرارگرفته‌اند بنابراین از جهت دستوری نشانگر وصفی می‌گیرند.

هم واژه **وەلات** و هم واژه **چەمەدان** (**چانته**) واژه‌های مذکر هستند و چون با نشانگر «**ەک**» نکره شده‌اند بنابراین لازم است نشانگر «**ی**» به آن‌ها اضافه شود.

وەلاتەکی تژی ئێر

چەمەدانەکی تژی زێر

کتاوێن ئاسمین

کتاب‌های آسمانی

تا کو خوادیّ کتاوەک دا دەست خیریّ بەشەر تا که خداوند کتابی به دست بشر داد

سا وی را بوویە هادی، ژە کوڵیّ شەر و خەتەر برای او هادی (راهنما) شد از همه‌ی شر و خطرها

کتاوا ئادەم سوهوف، کتاوا داڤوود زەبوور کتاب آدم صحف، کتاب داوود زبور

سەوا مووسا تۆرات و لۆهەک دەهگانە شاندیە برای موسی تورات و یک لوحه دەگانه فرستاد

ئنجیل کو دایە ئیسا، خوداوەندی کردگار انجیل هم به عیسی داد خداوند

سا پێغەمبەری ئسلام، کەلاما خوە کر ئئجاز برای پیغمبر اسلام پیام‌های خود را با معجزه فرستاد

قورئان بوویە موئجزە پایەدار سا خەلکیّ قران شد معجزه‌ای پایدار برای مردم

*ابوالفضل صابر- عمارت

نقد:

کتاوا ئادەم سوهوف، کتاوا داڤوود زەبوور: کتاوا ئادەمی سوهوف، کتاوا داڤوودی زەبوور

بازنویسی:

تا کو خوەدێ کتاوەک دایە دەست نەسڵێ بەشەر	تا که خداوند کتابی به دست نسل انسان داد
سا وی را بوویە هادی، ژە کوڵێ شەر و خەتەر	برای او هادی (راهنما) شد از همه‌ی شر و خطرها
کتاوا ئادەم سوهوف، کتاوا داڤوود زەبوور	کتاب آدم صحف بود، کتاب داوود زبور
سەوا مووسا تۆرات شاند، هەم لۆهەکێ دە دەستور	برای موسی تورات فرستاد و یک لوح با ده فرمان
ئنجیل ژی دایە ئیسا، خوداوەندی کردگار	انجیل را هم به عیسی عطا کرد، خداوند خالق
لە پێغەمبەری ئسلام، کەلاما خوە کر نسار	اما به پیغمبر اسلام، کلام خویش را هدیه کرد
قورئان بوویە سا خەلکێ، موئجزێکی پایدار	قرآن، برای مردم معجزه‌ای پایدار شد
نەسڵێ: نەسلا	

یادآوری یک نکته؛

ایرادات و ارشادات دستوری و املایی که جناب محمد تقوی به خواهش ما برای کانیادل نوشته‌اند، صرفاً با توجه به اشکالات نحوی و دستوری هر یک از شعرهاست. بالطبع چنانچه بر اساس نظرات اصلاحی و پیشنهادهای جایگزین، وزن و قافیه‌ی شعر از دست برود و دچار اشکال و اختلال شود، مسئولیتش با منتقد نیست اگرچه جمع بستن بین ضرورت‌های دستوری و قلیان عواطف و احساسات و خلاقیت های شعری- بەویژه در کردی خراسان که دایره‌ی واژگانش کمی محدودتر شده- کمی دشوار است اما بدیهی است که هیچ دلیلی، نمی‌تواند و نباید ضرورت حفظ چارچوب‌های دستوری زبان کردی را از اهمیت و ارزش بیاندازد.

بنابراین، واجب است که اندک‌اندک به سمت مراعات و تلفیق هم‌زمان نکات دستوری و آفرینش‌های شعری پیش برویم.

هەژمارا مە

تعداد ما

دبێژن ل وەلاتێ من، خۆراسانێ	می‌گویند در سرزمین من، خراسان
سێ ملیۆن کورد هەنە	سه میلیون کرد وجود دارد
کەس نەهێژمرتییە	هیچ‌کس نشمرده
لێ دبێژن	ولی می‌گویند
من جارەکێ هەژمارت!	من یک‌بار شمردم!
هەژمارا مە	تعداد ما
ب قاسی پرتووکێن مە بوو...	به‌اندازه کتاب‌هایمان بود...

*شیرکوه پهلوانی- شیروان/ مشهد

نقد:

کەس نەهێژمرتییە: کەسەکێ /کەسەکی نەهێژمرتنە

فاعل در زمان گذشته برای افعال متعدی صرف می‌شود (**کەسەکی** برای مذکر و **کەسەکێ** برای مؤنث) و چون مفعول درواقع «**سێ ملیون کورد**» ازنظر شخص و شمار جمع است به این خاطر شناسه فعل نیز جمع می‌شود (**نەهێژمرتنە**)

ڕێنیشان

نشانه‌ی راه

کتاو، زانا هەڤالەک بێ‌زمانە کتاب دوست دانایی بی‌زبان است

ئاڤا ساردێ هەڕکی ژە چیانە همانند آب‌خنک جاری از کوهسار است

سەوا زانایێ را ڕێنیشانە برای دانایی راهنماست

*هادی نادری - بادخور/ مشهد

بازنویسی:

کتاو، زاناهەڤالا بێ‌زمانە کتاب دوست دانایی است، بی‌زبان

ئاڤا ساردێ هەرکی ژە چیانە همانند آب‌خنک جاری از کوهسار است

سەوا زاناتیێ را ڕێنیشانە برای دانایی، نشانه‌ی راه است

نقد:

ساردێ: سارا/سار یا

ئاڤ چون مؤنث است بنابراین نشانگر «**ا**» بعد از سار به‌عنوان صفت می‌آید تا به صفت بعد از خود یعنی **هەرکی** اضافه شود.

عشق

موضوع هفته‌ی نهم: عشق، با محوریت عشق مثالی و معروف جعفرقلی و ملواری...

هالی رۆزگاریّ

احوال زمانه

خەلکۆ سا وە را بێژم، ژە هالی رۆزگاریّ
الا ای مردم برایتان بگویم ز احوال روزگار

دیلوەر پرن لە دونیێ، دل مەدن وە هەر یاریّ
دلبر زیاد است در دنیا، دل مدید به هر یار

تەزە راستەڤا هاتم، چوومە قزڵهەساریّ
در آغاز جوانی رفتم به قزل‌حصار

کەچکێن وێ مینا دورنان، کەتنە ڕێجە - قەتاریّ
دختران آنجا مانند درناهای زیبا صف کشیدند

هەر یێک موویەک خوە بدەن، سەوا پەردێ دوتاریّ
اگر هرکدام تار مویی برای پرده دوتارم هدیه کنند

پەردان گرێ دەم لێخم، سەوا تێلێن نگاریّ
پرده‌ها را می‌بندم و برای زلف نگار می‌نوازم

مەڵەنۆ و قازینۆ، هەرنە پێشوازێ یاریّ
ای ملاها و قاضی‌ها، برخیزید به پیشواز یارم بروید

دەستوەسینە هوون هەرن، بەلکە ژە من نەقاریّ
دست‌به‌سینه روید که یارم از من نرنجد

جان و مال پایەندازە، سەوا شیرینگوفتاریّ
که جان و مال من برای آن شیرین‌سخن پای‌انداز است

*جعفرقلی زنگلی

نقد:

هالی: هالێ

موویەک: موویەکی

پەردێ: پەردێن

بەلکە: بەلکی

لە کو یی؟

کجایی؟

ئەلێ ملواریا خەون و خیالێ
آهای ملواری (مروارید) خواب و خیالات من!

چقەس جەفەرقولی بێ تە بنالێ؟
جعفرقلی، چه میزان در فراقت ناله کند؟

بوێژ کو ڤا غەریوێ دوور ژە مالێ
بگو که این غریب دور از وطن

لە کی واری دەگێ تە گوڵهەقالێ؟!
در کدام منزل به تو می‌رسد، ای گل‌یار؟

*سپاهی لایین

ژە دست تە

از دست تو

م گۆت ئشقێ لە ڕێیا تە چیامە
گفتم ای عشق در راه تو چون کوهم

ناوەستم تا چاخێ لە قی رێیامە خسته نمی‌شوم تا زمانی که در این راهم

مێژییێ هەستییێ م زرقەزرقن مغز استخوانم تیر می‌کشد

ئەلێ ئشقێ ژە دست تە وەستیامە ای عشق از دست‌تو از نفس افتادم

*محمد قربانی

نقد:

قی: قێ

مێژییێ هەستییێ: مێژییێن هەستییێن

ناڤ ئەڤینە

نامش عشق است

ل پاییزێ دلێ من کول و خوینە در پاییز دل من زخم و خون است

ل ناڤ سینگ دا هەموو ژان و برینە میان سینه همه درد و زخم است

زڤستان تێ و بەرفەک سەر دبارە زمستان میاید و برفی روی آن می‌بارد

کو تا ت کەس نەبینە ناڤ ئەڤینە که کسی نبیند نامش عشق است

*مجید کریمی - رهورد/ تهران

نقد:

اسم بعد از حرف‌اضافه صرف می‌شود.

سینگ بعد از حرف‌اضافه **ل ناڤ** به‌صورت **سینگی** صرف می‌شود.

گووریام

پوستم را کند!

ئومرەک وە دوو وێ گەریام عمری به دنبالش گشتم

وە دوو وێ را تلفریام[۱۵] به دنبالش سرگردان بودم

ئەمما، وێ ئەز رند گووریام! اما خوب پوستم را کند...

*یاسر ابراهیمی - درگز

نقد:

ئومرەک: ئومرەکێ

پارا تە

سهم تو

ملواریا یارا تەمە جەفەرقولی! ملواری عشق رؤیایی گمشده‌ی توأم ای جعفرقلی!

---

[۱۵] هلفریام

هەر دەر هەری پارا تەمە جەفەرقولی! به هرکجا که بروی سهم عشق توأم جعفرقلی!

ژە گۆگانێ تا زەنگلان، گەریام لە تە دنبال این عشق رؤیایی تو از گوگان تا زنگلان گشتم

هین ژی ئەڤیندارا تەمە جەفەرقولی! هنوز هم عاشق تو هستم ای جعفرقلی!

*دکتر آرش قراگزلو- درگز/ مشهد

نقد:

زەنگلان: زەنگلانێ

نکته:

۱- اسم بعد از حرف‌اضافه صرف می‌شود: **تا زەنگلانێ**

۲- در رسم‌الخط آرامی فعل‌های (**بوون**: **م، ی، ه، ن، ن، ن**) به اسم یا صفت قبل از خود می‌چسبند مثال: **ئەز کوردم**

ئەڤیندارى

عاشقی

تو ژە ئشق و ئەڤیندارى چ زانى؟ تو از عشق و عاشقی چه میدانی؟

ژە کولێ دل، بریندارى چ زانى؟ از دردهای دل و زخم‌هایش چه میدانی؟

تو ژە جەفەر، بێ ملوارى چ زانى؟ تو از جعفرقلی دور از ملواری چه میدانی؟

*سارا سودمند- قوچان/ مشهد

نقد:

ئەڤیندارى: ئەڤیندارییێ
کولێ: کولا
بریندارى: بریندارییێ
جەفەر: جەفەرێ
بێ ملوارى: بێ ملواریيێ

نکته:

۱- اسم بعد از حروف اضافه صرف می‌شود:

ژە ئەڤیندارییێ
ژە بریندارییێ
بێ ملواریيێ

۲- **جەفەر** به‌عنوان مضاف‌الیه نشانگر اضافه مذکر می‌گیرد:

جەفەرێ بێ ملوارى

کول به‌عنوان مضاف نشانگر اضافه مؤنث می‌گیرد:

کولا دل

هەڤال

دوست

تو ئەو ملواریا وەبەژنوبالی
لە دەرنێ ئشقی، لە دەرنێ خیالی
بلندی تو، ناتا هەزار مەچیتێ
مەرارەک چاڤرەشی، سا من هەڤالی

تو آن ملواری خوش قد و بالایی که
یکجاهایی برایم عشقی و یکجاهایی خیال
مانند کوه هزار مسجد بلندقامتی و
غزالی سیاه‌چشمی که برایم مانند یک دوست هستی

*محمد حسین پور- شیروان/ مشهد

نقد:

مەرارەک: مەرارەکە

نکته:

۱- **مەرار** به‌عنوان مضاف نشانگر مؤنث **ە** می‌گیرد: **مەرارەکە چاڤرەشی**

۲- **وە** حرف‌اضافه است و جدا نوشته می‌شود.

ئەڤینا ڤەشارتی

عشق نهانی

گوێماسی ب ملواریا خوە برەفشە
ل بەرئاڤکا دلێ من، باهۆزەک رابوویە
ویرەکییّک ل روویێ من دیار دبە
کەتنە دافێ ل چاڤان ب رەفشە
جەفەرقولی ب ئەڤینا ڤەشارتی، برەفشە!

صدف با مرواریدش زیباست
در ساحل صدفی دلم، طوفانی به پاست
جرئتی در نگاهم پیداست؛
به دام افتادن در چشمانش زیباست
جعفرقلی با عشق نهانش زیباست...

*کتایون جوان قهرمانلو- شیروان

نقد:

بەرئاڤکا: بەرئاڤەکا
ویرەکییّک: ویّرەکییەک
کەتنە: کەتنا

نە ها بووم!

من این‌گونه نبودم

ئەزم دین و ئەوە باقل
نە ها بووم ئەز، ملێ بر دل
ژ ئشقا وان بەلەکچاڤان
نەبوو هاسل، مەگەر کاڤل!

من دیوانه و اوست عاقل
این‌گونه نبودم، دل را، ملواری (معشوق) برد
از عشق آن چشم‌های سیاه
حاصلم نشد، جز نیستی و نابودی!

❋شیرکوه پهلوانی- شیروان/ مشهد

ئەڤین ئارە

عشق آتش است

ئەڤین ئارە، ئەڤین ئارە، ئەڤین ئار
عشق آتش است، عشق آتش ایست، عشق آتش

ئەڤین ئارا وە تو ئاڤە ناوێ سار
عشق آتشی است که با هیچ آبی خاموش نمی‌شود

ئەڤین ئاهەک کشاندێ ژە دلێ زار
عشق آهی است کشیده از دلی زار

ئەڤین ئارە، بشەوتە تا بمینی
عشق آتش است، بسوز تا ماندگار شوی

ناوێ ئارگرتنێ وە چێڤ بوینی
احساس سوختن به تماشا نمی‌شود

گەرێ ئار بگری، ژە ئێر بخوینی
باید آتش گرفت تا از آتش خواند

❋هادی نادری- بادخور/ مشهد

نقد:

ئارا: ئارێ
ئاڤە: ئاڤێ
ئاهەک: ئاهەکە
کشاندێ: کشاندی

نکته:

۱- **ئار/ ئاگر** در کردی کرمانجی مذکر است بنابراین در جایگاه مضاف یا موصوف نشانگر کسره **ێ** می‌گیرد.

۲- **ئاڤ** در کردی کرمانجی مؤنث است بنابراین بعد از حرف‌اضافه و یا در جایگاه مضاف‌الیه نشانگر **ێ** می‌گیرد.

۳- **ئاهـ** به‌عنوان اسم مؤنث است و در جایگاه مضاف یا موصوف در حالت نکره نشانگر **ە** می‌گیرد.

بازنویسی:

ئەڤین ئارە، ئەڤین ئارە، ئەڤین ئار
عشق آتش است، عشق آتش است، عشق آتش

ئەڤین ئارا وە تو ئاڤێ ناوە سار
عشق آتشی است که با هیچ آبی خاموش نمی‌شود

ئەڤین ئاها کشاندی ژە دلێ زار
عشق آهی است کشیده از دلی زار

ئەڤین ئارە، بشەوتە تا بمینی
عشق آتش است، بسوز تا ماندگار شوی

ناوە ئارگرتنێ وە چێڤ بوینی
احساس سوختن به تماشا نمی‌شود

گەرێ ئار بگری، ژە ئێر بخوینی!
باید آتش بگیری تا بتوانی از آتش بخوانی

هێسیر

اسیر

سەر خوە سەر بالشتێ، ساتەک نکۆم داینم
نمی‌توانم ساعتی سر بر بالین بگذارم

وەقە سا تە گریام، دەمرم تامل ناینم
آن‌قدر برایت گریستم، می‌میرم و تحمل نمی‌کنم

تو سا م را فەرق دەکی، لە دلێ من روونشتی
تو برایم فرق داری، به دلم نشسته‌ای

تو هەم دونیایی سا من، هەم سا م را بهشتی
تو برایم هم دنیایی و هم بهشتی

قا دلا تە یەخازە، تو سا چ را فام ناکی
این دل، عاشق توست چرا متوجه نمی‌شوی؟

مەگەر ناوە قەگەری، ئنتزارێ تەقا کی
آیا نمی‌شود که برگردی و انتظار به پایان برسد؟

تو زانی سا تە دینم، وە دوو تە را هێسیرم
تو که می‌دانی برایت دیوانه و به عشقت اسیرم

ئەگەر تو من باقێژی، لە قی یووردا ژەبیرم!
اگر رهایم کنی، در این سرزمین فراموش می‌شوم

*پریسا صباح- مشهد

نقد:

بالشتێ: بالگیێ
ساتەک: ساتەکێ

بازنویسی:

سەرێ خوە سەر بالشتێ، ساتەک نکام داینم
نمی‌توانم ساعتی سر بر بالین بگذارم

وەقەس سا تە گریام، دەمرم تامل ناینم
آن‌قدر برایت گریستم، می‌میرم و تحمل نمی‌کنم

تو سا م را فەرق دەکی، لە دلێ من روونشتی
تو برایم فرق داری، به دلم نشسته‌ای

تو هەم دونیایی سا من، هەم سا م را بهشتی
تو برایم هم دنیایی و هم بهشتی

قا دلا تە دەخازە، تو سا چ را فام ناکی
این دل، عاشق توست چرا متوجه نمی‌شوی؟

مەگەر ناوە قەگەری، ئنتزارێ تەقا کی
آیا نمی‌شود که برگردی و انتظار به پایان برسد؟

تو زانی سا تە دینم، وە دوو تە را هێسیرم
تو که می‌دانی برایت دیوانه و به عشقت اسیرم

ئەگەر تو من باقێژی، لە قێ هەردا ژەبیرم!
اگر رهایم کنی، در این سرزمین فراموش می‌شوم

توخم

بذر

جەفەرقولی، هەلبەستێ خوە، وەلات وەلات
جعفرقلی شعرهایش را دیار به دیار

رەشاندنە، مینا توخم کریە خەلات
مثله بذر ریخته و هدیه داده

هەر دیارەک نیشانەیەک ژە ویا هات
در هر دیاری نشانه‌ای از خودش گذاشته

*سارا سودمند

بازنویسی:

جەفەرقولی، هەلبەستێن خوە، وەلات وەلات
رەشاندنە، مینا توخم کرنە خەلات
هەر دیارێ نیشانەیەک ژە وی دا هات

جعفرقلی، شعرهایش را، دیار به دیار
مثل بذر پاشیده و هدیه داده است
از هر دیاری، نشانه‌ای از او به ما می‌رسد

هەڤال

دوست

یێ ئشق و ئاشقی هەزار کتابن
هنەک راست و وای دن، پرتر خیالن
ژە ئشق و ئاشقان، چێتر تونە توشت
وانێ ئاشق، پە وە دونیێ هەڤالن

*بیژن ابراهیمی- اسفراین

از عشق و عاشقی هزار کتاب هست
بعضی‌ها راست و بیشترشان برگرفته از خیال هستند
از عشق و عاشقی بهتر چیزی نیست
کسانی که عاشق هستند با همه دنیا رفیق‌اند

بازنویسی:

یێ ئشق و ئاشقان، پر دەرد و هالن
هنەک راست و یێ دن، پرتر خیالن
ژە ئشق و ئاشقان، چێتر تونە توشت
کەسێن ئاشق، وە دونیێ را هەڤالن

عشق و عاشقان هزار درد و حال‌های بسیار دارند
بعضی، راست و بیشترشان ناشی از خیال‌اند
از عشق و عاشقی بهتر چیزی نیست
آنان که عاشق‌اند، با همه‌ی دنیا رفیق‌اند

هەرایی

مویه

سەرێ خوە، داینم سەر پیلێ دوتارێ
هرایی بخوینم ژە دۆرییێ یارێ
ناتا جەفەر ئەزێ بوومە سەرگزدانم
لە شەهران و کەلان، وە دوو ملواری

*علی انصاری- لایین

سرم را به روی دوتارم بگذارم
و از غم دوری یار مقام هرایی بخوانم
شده‌ام همانند جعفر سرگردان
در شهرها و روستاها به دنبال ملواری

بازنویسی:

سەرێ خوە، داینمە پیلێ دوتارێ
هەرای کەم ژە غەم و دەردێ تە یارێ
ناتا جەفەرقولی، سەرگزدانم ئەز
وە دوو ملواریێ، لە هەر دیارێ

سرم را به شانه‌ی دوتارم بگذارم
و از غم و درد تو ای یار، هرایی بخوانم (مویه‌کنم)
من همانند جعفرقلی سرگردان شده‌ام
در هر سرزمینی، به دنبال ملواری...

مەشووقا من

معشوق من

دبێژن ل کوردستانێ
می‌گویند در کردستان

بهار، ناڤێ مەشووقانه
بهار، نامی برای معشوق است

و ژیانێ بخوه را تینه
که با خود، زندگی می‌آورد

لێ
اما

ناڤێ مەشووقا من
اسم معشوق من

زڤستان بوو...
زمستان بود...

ئێدی چاڤێن وێ ژی نێن بیرا من
دیگر چشمانش هم به خاطرم نیست

تەنێ زانم سار بوون و تاری
فقط می‌دانم سرد بود و سیاه

ئاخ! ژ دەستێ وێ چاخوون‌چاڤێ
آه از او، با سوز ویرانگر چشمانش!

*شیرکوه پهلوانی- شیروان/ مشهد

کانی

چشمه

چاڤێن ته کانینه
چشم‌هایت چشمه‌اند

سا ئاشقان تینه
برای عشاق تشنه‌اند

له سەر خوه وان، ئومرەک
عمری است که خانه‌ام را

مالا م دانینه!
بر لب خود فرود آورده‌اند (خانه‌ام به خاطر این چشمه‌ها، خراب شده است)!

*سپاهی لایین

نقد:

ئومرەک: ئومرەکی
دانینه: داندیه

نکته:

۱- در زمان گذشته فعل متعدی با مفعول مطابقت می‌کند بنابراین **مال** به‌عنوان مفعول مفرد است بنابراین شناسه فعل نیز به‌صورت مفعول است (**دانییه**).

۲- فعل‌های کاپیولا (فعل‌های توبی یا ربطی) در رسم‌الخط آرامی به اسم صفت قبل از خود می‌چسبند: **کانینه، تینه**

۳- **ئومرەک** به‌عنوان قید نشانگر **ی** می‌گیرد: **ئومرەکی**

بازنویسی:

چاڤێ ته کانییه
سا ئاشقان تییه

له سەر خوە ئومرەکی
مالا م دانییە!

مل و جەف

مروارید و جعفر

دوتار ل دەستە
تەکیا ل بەستە
هەنگان ڤەدخوە
ژ تەی دل مەستە

دوتار به دستش
تکیه زده بر صخره
آهنگ می‌نوشد
با تمام وجود مست است

ژ گولیێ دریژ
ب دوتاریێ بێژ
ل با نامەهرەم
سڕا دل مەوێژ

شرح گیسوی بلندش
را با دوتار بازگو کن
نزد نامحرم
راز دل را فاش مکن

ملێ! بهارە
جەف سا تە زارە
جاریێ تەماش کە
دل بێقەرارە

ملواری! بهار است
جعفر برایت زار است
یک‌بار به سویش بنگر
دلش بی‌قرار است

❋گلی شادکام - قوچان/ مشهد

نکته:

با منفی کردن یک فعل نمی‌توان قافیه ساخت (**بێژ مەوێژ**)

چاڤ لە رێ

چشم‌به‌راه

هیڤێ! وەرمەکەڤ، با هەڤال وەرکەڤێ
یارا وە رەفش و وەجەمال وەرکەڤێ
ناتا جەفەرقولی چاڤ لە رێ مامە
گاشە یار ژە کانیا زەلال وەرکەڤێ

ای ماه بیرون نیا رخصت بده یارم بیاید
یار زیبا و خوش قامت بیاید
مانند جعفرقلی چشم‌به‌راه یارم ماندم
شاید یارم از داخل چشمه زلال بیاید

❋وحید امیدی - پلگرد

بێخێر

بی‌بهره

و رووەند هاتە سەرئاقێ با شال و روبند سرچشمه آمد

رووەند ئەوریێ پیشی تاقێ روبند مانند ابری است که جلوی آفتاب (چهره) را گرفته

بێخێر مام ژ بریێ چاقێ و از دیدن چشم و ابروی زیبایش محروم شدم

*یوسف بریمانلو - بجنورد

نقد:

رووەند: **رووبەند** در محاوره تبدیل به **رووەند** شده است. برای پیشگیری از ۳ واو در واژه همان **رووبەند** نوشته شود.

ئەوریێ: ئەورا
بریێ چاقێ: بری چاقێ

چاڤ لە ڕێ

چشم‌به‌راه

وەرە ملواری، جەفەر چاڤ ل ڕێیە بیا ملواری، جعفرقلی چشم‌انتظار تو است

ناتا مەرخا بقرخواری وە پێیە همچون اُرسی زخمی و تبر خورده استوار ایستاده است

وەرە بشکێن ڕێ و ڕێجێ ئەڤینێ بیا بشکن آیین هجران عشق را

مەوێژ ڤا دووریا ڕەسما دونێیە نگو این دوری رسم عشاق و دنیا است

*یوسف بریمانلو - بجنورد

نقد:

ملواری: ملواریێ
ڕێجێن: ڕێجێ
نکته:

۱- اسامی مؤنث در حالت منادا کسره **ێ** و اسامی مذکر در حالت مذکر ضمه کشیده **ۆ** می‌گیرند.

۲- فعل‌های کاپیولا (فعل‌های **بوون**، در انگلیسی توبی) در رسم‌الخط آرامی برخلاف لاتین به اسم یا صفت قبل از خود می‌چسبند.

کوردەواری

کرد بودن

جەفەرقولی! ناس دەکەم، تە و ملواریا تە ژی جعفرقلی، می‌شناسم تو و ملواری‌ات را

بێ میناکە ئشقا تە، و دلداریا تە ژی بی‌نظیر است داستان عشق و دلدادگی‌ات

هەزامەچیت و مەرخێن تمیشە هێشنێ وێ هزار مسجد و سروهای کوهی همیشه‌سبزش

تینن بیرا خوە، تە و کوردەواریا تە ژی به یاد می‌آورند تو را و کرد بودنت را

*رزگار سپاهی- لایین

نقد:

جەفەرقولی: جەفەرقولییۆ
هێشنێ: هێشنێن
نکته: اسامی مذکر در حالت منادا نشانگر **ۆ** و اسامی مؤنث نشانگر **ێ** می‌گیرند. مثال: **جەفەرقلییۆ**

بێهەدوور

بی‌تاب

هەقالۆ! ئومرەکە ئەز بێهەدووم — ای دوست یک‌عمر است که بی‌تابم
ژە ئشقی تە چمانێ وەقەس دوورم — از عشقت چرا این‌قدر دورم؟
ژە قێ ئشقا لە ناڤ چالەکی کوورم — از غم این عشق، در چاهی عمیقم

*سارا سودمند- قوچان/ مشهد

نقد:

ژە ئشقی: ژە ئشقا
چالەکی: چالەکە
نکته: **ئشق/ ئەشق** و **چال** مؤنث هستند بنابراین نشانگر مؤنث می‌گیرند.

نکته‌ی مهم؛

در این جزوه، بازنویسی هر شعر، معمولاً در چارچوب خود شعر و ذهنیت شاعرش انجام شده است و اصلاحات اعمال‌شده، به معنی اتمام کار نیست.

از زبان جعفرقلی؛

گولێ داران سا تە را داڤەشینم ملواری — گل درختان را برایت تکان می‌دهم
دلێ خوە دەنگ سا تە را ڤەرەشینم ملواری — دلِ تنگم را برایت می‌شکافم
ڤان پە ئەڤین و دەستمالان دەشینم ملواری — آن‌ها را با عشق و با دستمال برایت می‌فرستم

پاسخ ملواری؛

ئەز وە خوە چۆلێ هێشینم جەفەر جان! — من خودم صحرای سرسبزم
کەن لە لێڤان بڕەشینم جەفەر جان — خنده را بر لب‌هایت می‌پاشم
سەرێ خوە سا تە دێشینم جەفەر جان — سرم را برای تو به درد می‌آورم جعفر جان

*مرار خورشیدی- تهران

نقد:

جەفەر جان: جەفەر جانۆ
بازنویسی:

گولێن داران، داوەشینم ملواریێ! — گل درختان را برایت تکان می‌دهم
دل سا تە را ڤەرەشینم ملواریێ — دلِ تنگم را برایت می‌شکافم

وان ئەز سا تە را بشینم، ملواریێ! آن‌ها را با عشق و با دستمال برایت می‌فرستم

پاسخ ملواری؛

ئەز وە خوە چۆلا هێشینم جەفەر جان! من خودم صحرای سرسبزم

کەن لە لێڤان دەرەشینم جەفەر جان خنده را بر لب‌هایت می‌پاشم

سەرێ خوە سا تە دێشینم جەفەر جان سرم را برای تو به درد می‌آورم جعفر جان

جەفەرقولی

جعفرقلی

جەفەر قۆلی ئورێناگا ئشق و خواستنێ جعفرقلی الگوی عشق و عاشقی بود

سا خواستنێ ناکەتە پاش مالێ دونێ برای ازدواجش به پول فک نمی‌کرد

جانێ خوە دا سا ملواریێ بگێنە شونێ برای ملواری جانش را داد تا به آرزویش برسد

*رناس ترابیان- لایین

بازنویسی:

جەفەرقولی، ئەو ئورێناگێ خواستنێ جعفرقلی الگوی دلدادگی بود

سا خواستنێ ناکەتە پاش مالێ دنێ برای عاشقی به مال دنیا پناه نمی‌برد

جان دا کو ملواری بمینە لە دنێ * جانش را داد که ملواری در جهان بماند

*قافیه تکراری است و از سر ناچاری جایگزین واژه‌ی «**شوون**» شد که با دو کلمه‌ی دیگر قافیه نبود. بهتر است شاعر واژه‌ی مناسب و هم‌قافیه را پیدا کند.

مەشەوتینن

نسوزانید

ژە ملواری خوە، تو کەس نەدی خێر از مرواریدش هیچ‌کسی خیر ندید

هەمو ئاشق ب تیر گرتن ژن و مێر زن مردهای عاشق را به تیر بستن

دلێ ئاشق مەشەوتینن کو، خەلکۆ دل عاشق را نسوزانید که مردم

دل و جانێ وە داڤێژن ب ناڤ ئێر دل جانتان را به آتش می‌کشانند

*یاسر ابراهیمی- درگز

بازنویسی:

ژە ملواریا خوە، تو کەس نەدی خێر از ملواری (معشوق) هیچ‌کسی خیری ندید

چ ئاشق دانە بەر تیران؛ ژن و مێر چه زن و مردهای عاشقی را به گلوله بستند

دلێن ئاشق مەشەوتینن کو، خەلکۆ دل‌های عاشق را نسوزانید، مردم

دل و جانێ وە داڤێژن ب ناڤ ئێر که دل‌وجانتان را به آتش می‌کشانند

نقد:

تو کەس: تو کەسی

نکته: فاعل فعل **نەدی** باید صرف شود. **تو کەسی/ کسێ**

لە کی چێ؟

در کدام کوه

هین ژی مەرخان چاڤ لە رێنە

هنوز هم مرخ‌های کوه‌ها چشم‌به‌راهت مانده‌اند

سوماران تینە و تێنە

رودها همچنان با لبان تشنه و بی‌تاب، رد و نشانی تو را می‌گیرند

جەفەرقولی لە کی چێنە؟!

همه به دنبال تو می‌گردند که: جعفرقلی در کدامین کوه مانده است؟

*دکتر آرش قراگزلو - درگز/ مشهد

نقد:

مەرخان: مەرخ

سوماران: سومار

چینە: چییێیە

نکته: **جەفەرقولی** به‌عنوان فاعل مفرد است بنابراین فعل ربطی باید مفرد باشد.

دریڤ

نشان شده

گۆتم کیی؟ گۆتی هیڤم

گفتم کیستی: گفتی ماهم

پە دەردێ نە تە کریڤم

با دردهای تو خودمانی شدم

وە ئشقا تە ئەز دریڤم

با عشق تو نشان شدم

*محمد قربانی

بازنویسی:

من گۆت: کی یە؟ تە گۆت: هیڤم

گفتم کیستی: گفتی ماهم

پە دەردێن تە ئەز کریڤم

با دردهای تو خودمانی شدم

وە ئشقا تە ئەز دریڤم!

با عشق تو نشان شدم

نوروز و بهاران

موضوع پیشنهادی برای شعر کارگاهی آخرین نشست کانیادل، نوروز و بهاران است.

بەهاران تێ

بهار می‌آید...

دیسا ژی، نزمەباران تێ
دوباره باران نم‌نم می‌بارد

دیسا دەنگەک ژە داران تێ؛
دوباره، از سمت جنگل صدایی می‌شنوی

دیسا، یارەک ژە واران تێ؛
دوباره، یار از سمت کوهستان برمی‌گردد...

«گولێ! مەمر، بەهاران تێ!»
آی گل! نمیر که بهار در راه است!

نوو بە سالا مە
سال ما که نو شود

تێ هەڤالا مە
یار ما باز خواهد گشت

یەک پێ نیشان دە
لطفاً یک نفر

رێیا مالا مە...
راه خانه‌ی ما را نشانش دهد

گولێن شیلانێ
گل‌های نسترن

لە سەر زیلانێ
بر روی کوه زیلان

وە دەنگێ گولّان
با صدای گلوله‌ها

دەگرن دیلانێ!
به رقص درمی‌آیند

*سپاهی لایین

بهار هاتیه

بهار آمده است

ببار بارش بهارە، دار مرن لۆ
ببار باران درخت‌ها از بین رفتند

کەنان ژە سەر لێڤێن مە بار کرن لۆ
خنده و خوشی از بین ما برچیده شدند

بهار هاتیه ئەما گولەک تنینێ
بهار آمد اما حتی یک گل پیدا نمی‌شود

بولبلان ژی خوەندن ژە بیر کرن لۆ
بلبل‌ها هم خواندن را فراموش کردند

*محمد قربانی

نقد:

لۆ: چون خطاب بارش است، بنابراین از حرف ندای **لێ** استفاده شود.

بەهارا من

بهار من

تو ملواری و ئەز، جەفەرقولیمە
تو شبیه ملواری و من مانند جعفرقلی‌ام

تو ئەو کانیا زەلالی، سا تە، تیمە
تو آن چشمه‌ی زلالی که من تشنه‌ی وجودت هستم

تا وەقتی هەیی، کولێ فەسلان، بەهارن
تا وقتی تو باشی، همه‌ی فصل‌ها برایم مثل بهارند

وەرە تا ئەز، ژە وان رندییێن، تە بیمە
بیا تا از خوبی‌هایت سخن بگویم

*محمد حسین پور- شیروان/ مشهد

نقد:

فەسلان: فەسل (دەمسال)
بیمە: بوێژمە/ بێمە
نکته: فعل‌های ربطی به اسم قبل از خود می‌چسبند. **جەفەرقۆلیمە، تیمە**

دیسا بەهارە

دوباره بهار است

زڤستان چوو، هەوا خواشە، بەهارە
زمستان رفت و بهار آمد و هوا خوش است

بەساتا داوەتان دیسا تەیارە
بساط رقص و عروسی مهیاست

تو کینگا تێیی، ئەڤینێ من، هەڤالۆ؟!
عشق من، یار من، تو کی می‌آیی؟

دلێ من ساتە تەنگ و بێقەرارە
دل من برای تو تنگ و بی‌قرار است

*ایران توحدی- اوغاز/ لندن

نقد:

تێیی یک فعل با شناسه دوم‌شخص مفرد است که سرهم نوشته می‌شود.

ئەڤینێ من: ئەڤینا من

سۆز

قول

بهارێ تێ، تە دا سۆزە؛
بهار می‌آید، تو قول دادی؛

سالێ جارێ تێ نەورۆزە
سالی یک‌بار نوروز می‌آید

بهارێ، وەرە خاپاندن
ای بهار، این‌گونه فریب دادن

ل با کوردان نە پیرۆزە
نزد کردها مبارک نیست

*شیرکوه پهلوانی- شیروان/ مشهد

نقد:

بهارێ تێ: بهار تێ

سۆزە: سۆز

سۆز واژه‌ای ترکی است و بهتر است از معادل کردی آن یعنی **سۆند** استفاده شود.

نەورۆزە: نەورۆز

وەڕە خاپاندن: هات خاپاندن

نکته: مصراع سوم فاعل مجهول است بنابراین فعل نیز باید مجهول شود: **هات خاپاندن**

کووز

کوزه

بفکر ئیرۆ کو نەورۆزە ببین امروز که نوروز است

تە ئشکاند دلێ نیمسووزە تو دل نیم‌سوزم را شکستی

ل تە نارە، مەگە کووزە؟ آه و نفرینم دامنت را می‌گیرد، مگر (دل) کوزه بود که شکستی؟

*یوسف بریمانلو - بجنورد

هەفتسین

هفت‌سین

زڤستانێ ئیسال چقە سارە زمستان امسال چقدر سرد است

مینا کو ڤا سالا ژی بێ بەهارە انگار که امسال هم بهاری ندارد

همەت دەخازە، دو دەنە غیرەت یک همت و دو دانه غیرت می‌خواهد

هەفتسینێ مەیێ ئەیدێ تەیارە که ببینیم هفت‌سین عید آماده است

*علی محمدزاده - بوانلو

بازنویسی:

زڤستانێ ئیسالێ سک و سارە زمستان امسال سرد و بی‌روح است

مینا کو ڤا سالا ژی بێ بەهارە انگار که امسال هم بهاری نیست

دو دەنە غیرەت و همەت کو بینی همین‌که دو دانه همت و غیرت بیاوری

ڤێ ئەیدا هەفتسینێ مە، تەیارە هفت‌سین امسالمان کامل می‌شود

نقد:

زڤستانێ: زڤستانا

هەفتسینێ: هەفتسینا

نکته: **زڤستان** و **ئەید** مؤنث هستند بنابراین نشانگر **ا** می‌گیرند. **هەفتسین** هم یک واژه است و مؤنث بنابراین سرهم و با نشانگر **ا** نوشته می‌شود.

تو بەهاری

تو بهاری

وەرە جەفەرقولی لێخن دوتارێ
بخوین سا من ژ ئشقێ و ژ یارێ
ئەزم ملواریا تە، چاڤ ل رێ مە
وەرە، وە خوە وەرین فەسلا بەهارێ

جعفرقلی، بیا و دوتار بزن
برایم از عشق و دلدار بگو
من ملواری توأم و چشم‌به‌راهم
بیا و با خودت بهار را به ارمغان بیاور

*ایران توحدی - اوغاز

چاڤ لە رێ

چشم‌انتظار

چاڤ لە رێیا بەهارێنی
دل‌وەدارێ تە یارێنی
سەرگەردان لە دیارێنی

چشم‌انتظار بهاریم ما
نگران توایم ای یار
سرگردانیم در این سرزمین

*سارا سودمند

نقد:

دل‌وەدارێ: دل‌وەدارا

نکته: فعل‌های ربطی به اسم قبل از خود می‌چسبند (**بەهارێنی**). همچنین **دل‌وەدار** یک واژه است بنابراین سرهم نوشته می‌شود.

دلێ خوەدێ بخوازە

دل خدا بخواهد

تەراز بوونە هەردو چاڤ، دەشەوتن ناتێ چرێ
ژە وێ دا تێ، رووێ خوە، دەگرە وە چادرێ
دلێ خوادێ بخوازە، لە کاران نێخە گرێ
هەر وەخت کو تە دەوینم، دەوم جەوانێ بەرێ

هردو چشمش هم‌اندازه بازشده‌اند و مانند چراغ می‌سوزند
از آن‌طرف می‌آید درحالی‌که رویش را با چادر گرفته است
اگر دل خدا بخواهد، گره به کارها نمی‌اندازد
هرگاه تو را می‌بینم، همچون گذشته جوان می‌شوم

*جعفرقلی زنگلی

مزگین

مشتلق

مزگینا بەهارێ، ئیسال ئەقینە
خەلکۆ! ملواری سەوا جەفەر، دینە
یا کو سەوا مەمێ جان دەدە، زینە...

مشتلق بهار امسال، عشق است
آی مردم! ملواری برای جعفر دیوانه است
آن‌که برای «مم» جان می‌دهد، «زین» است

*مرار خورشیدی - تهران

نقد:

سەوا جەفەر: سەوا جێفەر
سەوا مەمێ: سەوا مەمی
نکته ۱: **جەفەر** بعد از حرف‌اضافه به‌صورت **جێفەر** صرف می‌شود و **مەم** هم به‌صورت **مەمی**

نەورۆز

نوروز

بەهار تێ و جەشنا نەورۆز — بهار می‌آید و جشن نوروز
ئەو سەمبولا هەرتم پیرۆز — آن سمبل همیشه مقدس
گرێدانە کوردان پێ سۆز — که با آرمان‌هایش عهد و پیمان بسته‌ایم

*رزگار سپاهی

نقد:

جەشنا نەوروز: جەژنا نەوروزێ
سەمبولا: نمادا
نکته: **نەورۆز** به‌عنوان مضاف‌الیه صرف می‌شود.

بهار

بهار

سا بارێ بوونی بێهەدوور — برای بهار آرام نداریم
سا گولێن کسک و زەر و سوور[۱۶] — برای گل‌های سبز و ورد و قرمز
سا نزمەبارانەکی هوور — برای یک نرمه‌باران ریزریز...

*سیپان سپاهی

نقد:

نزمەبارانەکی: نزمەبارانەکە (نەرمەباران/ هووڕەباران)

گرانی

قیمت

ئیسال، بەهار چ سارە — بهار امسال خیلی سرد است؛
دلێ خەلکێ وە ئارە — دل مردم آتش‌گرفته است
گرانیا گرانیێ — سنگینی گرانی قیمت‌ها
لە سەر پیلان بوو بارە! — روی شانه‌ها بارشده است!

*یوسف غلامی - عمارت

---

[۱۶] **سۆر** به معنای رنگ سرخ در مناطق مختلف خراسان به سه شکل **سۆر، سویر** و **سوور** تلفظ می‌شود.

ئەیدا نەورۆزێ

عید نوروز

هات فەسلێ بەهارێ، ئەیدا نورۆزە فصل بهار وعید نوروز فرارسید

هەلی ژە سەرێ چیان، بەرفا بۆزە برف سفید بلندی کوه‌ها باز شد

قەدرێ بەهارێ بکەن، تێ تەموزە قدرِ فصل بهار را بدانید فصل تابستان می‌آید

نەورۆز لە گشتکان، بوە پیرۆزە عید نوروز را به همگی‌تان تبریک عرض می‌کنم

*وحید امیدی - پلگرد

بازنویسی:

هات فەسلا بەهارێ، بوو ئەیدێ نورۆز فصل بهار وعید نوروز فرارسید

دەهەلە لە سەرێ چیان، بەرفا بۆز برف سفید بلندی کوه‌ها باز شد

قەدرێ بەهارێ بکەن کو تێ تەموز قدرِ فصل بهار را بدانید فصل تابستان می‌آید

نوروز، لە وە گشتکان، بوە پیرۆز عید نوروز را به همگی‌تان تبریک عرض می‌کنم

قابل‌توجه دوستان؛ این دو بیت در چارچوب سرایش شاعر، بازنویسی شده است. در روایت جناب امیدی، فعل «است» یا «ه» صرفاً حسب ضرورت ردیف آمده و کارکرد دستوری ندارد.

بهار

بهار

هەر بهار هر بهار

ئەز و یار من و یار

دەبوونی می‌شدیم

ئەڤیندار عاشق

چاڤێن رەش چشمان سیاه

دلێ گەش دل شاد

دەدا من به من می‌داد

هالەک خوەش حالی خوش

بازن هوور دستبند ظریف

شیلوار سوور شیلوار سرخ

ژە دەس وێ از دستش

بێ هەدوور بی‌قرار می‌شدم

پۆڕێ زەر	موی طلایی‌اش را
داڤێت دەر	در باد رها می‌کرد
دەگێشت من	وقتی از روبرو
ژە هەمبەر	به من می‌رسید
یارا من	یار من
پارا من	سهم من
گولێ سوور	گل‌های سرخ
دەدا من	را به من می‌داد
دیسانێ	دوباره
بهاره	بهاره
دل، چ بێ	دل چه
قەرارە	بی‌قرار است
دل ژە وێ	حالا دل از او
بێ پارە	سهمی ندارد
تێ با من	پیشم می‌آید
دوجارە؟	دوباره؟

*هادی نادری- بادخور/ مشهد

نقد:

هالەک خوەش: هالەکی خوەش
پۆڕێ زەر: پۆڕێن زەر
داڤێتن دەر: داڤێتن دەر
دەگێشت من: دەگێشتن من
گولێ سوور: گولێن سوور
دەدا من: دەدان من

نکته: **پۆڕ** به‌عنوان مفعول جمع فعل‌های **داڤێتن** و **دەگێشتن** را مجبور می‌کند که شناسه جمع بگیرند. چون زمان آن‌ها گذشته است. به مقاله نیمه ارگتیویتی در کرمانجی در کانال کانیادل رجوع کنید.

نکته: چون **گولێن** به‌عنوان مفعول جمع است دوباره فعل شناسه جمع می‌گیرد. **ددان/ دەدان**

دیسا

دوباره

دیسا ژەنیان بهار بوو
بولبول په گولێ یار بوو
چیا وه گول و دار بوو

باز دوباره بهار شد
بلبل با گل رفیق شد
کوه پر از گلو درخت شد

*بیژن ابراهیمی - اسفراین

نقد:

بهار بوو: بوو بهار (بهار هات)
یار بوو: بوو یار
چیا وه گول و دار بوو: چیا بوو وه گول و دار

نکته: «**بهار بوو**» به معنی بهار بود و «**بوو بهار**» یعنی بهار شد. اگر فعل ربطی **بوو** قبل از اسم یا صفت یا قید قرار گیرد به معنی شد و اگر بعد از آن‌ها قرار گیرد به معنی بود است.

بەهار

بهار

هاتیه بەهارا هێڤیان
فەسلا تەمامێ خوەشیان
پارەڤا دەکە رندیان

آمده است بهار خوبی‌ها
فصل تمام خوشی‌ها
خوبی‌ها رو بین همه تقسیم می‌کند

*ژیکان سپاهی

یک نکته؛

این شعر زیبا قافیه‌هایش ایراد دارد. چرا؟ چون ریشه‌ی هر سه کلمه‌ی قافیه؛ **هێڤیان**، **خوەشیان** و **رندیان** در اصل عبارت است از:

هێڤی، **خوەش** و **رند**، «**یان**» نشانه‌ی جمع است که جزء اصلی کلمات به شمار نمی‌رود. این سه ریشه باهم هم‌قافیه نیستند.

بهار

بهار

بهار، یانێ؛ چاڤێ ته و پەنجەرە و بارانەک
بهار یانێ؛ چاڤ له چاڤان، یەکەجارە، دووماندک
هەوا سارە، بخوریکا دلا ته را دەخوازم
بهار یانێ؛ بریژ سا من، هەڤال یارێ، زمانەک

بهار یعنی قابی از چشمان تو و پنجره‌ای و نزمه‌های بارانی
بهار یعنی چشم‌هایی که در ناگهان یک اتفاق به هم گرفتار می‌شوند و دل‌ها مه‌آلود می‌گردند
هوای روزگار خیلی سرد است، اجاق گرم دلت را می‌خواهم ای نگار من!
بهار یعنی ای عزیز یارم! در این هوای عاشقانه برایم زبان شیرین کرمانجی بریز

*دکتر آرش قراگزلو

نقد:

دلا: دلێ
چاڤێ: چاڤێن
بازنویسی:

بهار، یانێ؛ چاڤێن ته و پەنجەرە و بارانەک
بهار یانێ؛ چاڤ لە چاڤان، یەکەجارە، دووەمانەک
هەوا سارە، بخوریکا دلێ تە، ئەز دەخوازم
بهار یانێ؛ بریژ سا من، هەڤال یارێ، زمانەک

بهار یعنی قابی از چشمان تو و پنجره‌ای و نزمه‌های بارانی
بهار یعنی چشم‌هایی که در ناگهان یک اتفاق به هم گرفتار می‌شوند و دل‌ها مه‌آلود می‌گردند
هوای روزگار خیلی سرد است، اجاق گرم دلت را می‌خواهم ای نگار من!
بهار یعنی ای عزیز یارم! در این هوای عاشقانه برایم زبان شیرین کرمانجی بریز

ژە ئشقا وەفادارێ

از عشق آن وفادار

ئاشقم شەڤا رۆیێ، دەکم داد و بێدادە
گەهـ خورسەند و گەهـ غەمگین گەهـ دەکمە فەریادە
موورادێ جەفەرقولی ژە هەق ببە ئامادە
رەقیوان گرفتار کە، هەم زەلیل و ئوفتادە
بێ کەس و گرفتارم، ژە هجرێ وەفادارێ

عاشقم و شب و روز می‌کنم دادوبیداد
گه خرسند و گه غمگین گاه فریاد می‌زنم
آرزوی جعفرقلی از جانب حق برآورده شود
رقیبان گرفتار و خوار و افتاده نما
بی‌کس و گرفتارم از هجر آن وفادار

❋جعفرقلی زنگلی

مثنوی

جهت اطلاع خوانندگان عزیز این صفحات باید عرض کنم که؛ چنانچه ملاحظه خواهید فرمود موضوع مشق و تمرینات مثنوی است و برای مشق شعر و کار کارگاهی، بنابراین است که؛ تا جلسه آتی هر یک از دوستان چند بیت مثنوی (نهایتاً ۱۰ بیت) بسرایند.

موضوع پیشنهادی؛ بیان زندگی، دلدادگی، اندوه، تنهایی، سرگشتگی و تخیلات و زمزمه‌های جعفرقلی زنگلی با خویش بود. به عبارتی، بیان روایت‌ها و برداشت‌هایی شاعرانه از زندگی جعفرقلی، خواه کاملاً آزاد، خواه مستند به گزارش‌های مکتوب در زندگی‌نامه‌ی این شاعر و عارف شوریده.

همچنین قرار شد، مثنوی‌ها بر دو وزن مشخص یعنی دو بحر متقارب (وزن شاهنامه‌ی فردوسی؛ توانا بود هرکه دانا بود) و رمل (وزن مثنوی معنوی؛ بشنو از نی چون حکایت می‌کند) سروده شود.

بێ نیشان!

بی رد!

ساڵەکی جەفەرقولی هاتە کەڵێ
یک سال، جعفرقلی به روستای ما آمد

هاتە لاهین‌کوهنەیا لە وێ مەڵێ
به لایین کهنه‌ی آن زمان‌ها

لە کەڵێ، هەم بیدەم و، هەم داوەتوو (بوو)
در روستا، در هوایی سرد، عروسی بود

خانێ هاکم ژی لە جەژنی دەئوەتوو (بوو)
خان حاکم هم به جشن دعوت شده بود

هاکمێ شەهرێ کەلاتێ هاتبوو
حاکم شهر کلات آمده بود

خەڵکێ سا وی را فەتیڕوون پاتبوو
مردم برایش فتیر و مسکه(کره)، پخته بودند...

هاکمی بانگ کر: وەرە جەفەرقولی
حاکم که جعفرقلی را دید، صدایش زد بیا

لۆ کە لە جەم من، وە دەنگی بولبولی
در کنار من بنشین و با آن صوت بلبلی بخوان

جەف کو لە تینی دێڕی ڕوونشتێ بوو
جعفرقلی که دم در نشسته بود

نەڵڤی و قەت ژە شوونا خوە نەچوو
از جایش تکان نخورد و همان‌جا که بود نشست

را دوتارێ مشت و هەنگەک ئسترا
دوتارش را به دست گرفت و سرودی سر داد

کو ژە دەنگێ وێ، ژە خوە چوو ئەو گرا
که از زیبایی صدا، آن مرد بزرگ ازخودبی‌خود شد

ڕێتە سەر جەفەرقولی نوقل و نەوات
برخاست، بر سر جعفرقلی نقل‌ونبات پاشید

پوستینێ خوە ژی، دایە وی خەلات
و پوستین ارزشمندش را نیز به جعفرقلی هدیه داد

پشتی چەند ئاهنگ و شێئران، شەڤ کو چوو بعد از چند آهنگ و شعر، شب کم‌کم گذشت

هەر کەسک ژی ڕێوێ مالا خوە بوو و مردم راهی خانه‌ی خود شدند

لێ، لە وێ شوونا کو جەف ڕوونشتی بوو اما در همان نقطه که جعفر نشسته بود

چاڤێ هاکم، هالی وە هەر تشتی بوو چشم حاکم به چیزهایی افتاد و همه‌چیز را فهمید...

قەت ژە جەفەر ڕەد و نیشانەک نەدی هیچ اثر و نشانه‌ای از جعفر دیده نمی‌شد

پوستین و سیکە مابوون بێ خوەدی! فقط پوستین و سکه‌ها بی‌صاحب رها شده بودند!

*سپاهی لایین

**این منظومه‌ی کوتاه، بر اساس شنیده‌های یکی از بزرگان لایین (حاج عسکر دانا) سروده شده است. ایشان، این ماجرای واقعی را از قول کهن‌سالان لایینی که شاهد واقعه بوده‌اند، نقل کردند.

نقد:

سالەکی: سالەکێ

لە جەژنی: لە جەژنێ

وە دەنگی: وە دەنگێ

فەتیڕوون پاتبوو: فەتیڕوون پاتبوون

ڕێتە سەر جەفەرقولی نوقل و نەوات: ڕێتن سەر جەفەرقولی نوقل و نەوات

ژە جەفەر: ژە جەفەری/ جێفەر

ئێتیم

یتیم

سالەکی جەفەرقولی هاتە کەلێ یک سال جعفرقلی آمد ده

تا قۆچانێ پاش چیان و کوتەلێ تا قوچان، پشت کوه‌ها و تپه‌ها

هین نەگشتێ، چاڤ لێکەت بەژنا زراڤ هنوز نرسیده، چشمش افتاد به قامت رعنا

قێزا ئاپێ رندکا سەربدراڤ دخترعمو، زیبارویی که کلاه سکه دوزی (لباس کردی) بر سر داشت

ڕۆژ ژ وێ ڕۆژێ نەبوو ناتا بەرێ روز از آن روز مانند قبل نشد

هەر ددیت چاڤێن ڕەشێ ل هەمبەرێ دائم چشمان سیاه را در مقابلش می‌دید

تا کو بینە ئیلچییەکی ئەو بێباڤ تا که ایلچی (بزرگی برای خواستگاری) بیاورد آن یتیم

مل ژی دابوون... و نەمابوو ژێ تو ناڤ ملواری را شوهر داده بودند و اثری از او نمانده بود

جەڤ ژ وێ رۆژێ چوو بەرڤە وارێ دن جعفر از آن روز رفت سمت دیاری دیگر

ئەو بێچارا، کەس نەدیت سا جارێ دن... هیچ‌کسی دیگر ندید آن بیچاره را باری دیگر...

*شیرکوه پهلوانی

نقد:

سالەکی: سالەکێ

مل ژی دابوون: مل ژی هاتبوو دابوون

کەس نەدیت: تو کەسی /کەسێ نەدیت

سەربدراڤ: سەربدرێڤ

هەر ددیت چاڤێن رەشێ: هەر ددیتن چاڤێن رەشێ

نکته ۱:

فعل متعدی در زمان گذشته با مفعول مطابقت می‌کند؛ بنابراین در بیت قبل از آخر اگر ملواری باشد مفرد است و فعل شناسه مفرد می‌گیرد. چون فاعل مجهول است بنابراین فعل «**دان**» با فعل کمکی «**هاتن**» مجهول می‌شود.

جمله معلوم: **وان مل دا**

جمله مجهول: **مل هاتبوو دان/ مل دابوون**

نکته ۲: فاعل فعل متعدی در زمان گذشته صرف می‌شود.

«تو کەسی» ئەو نەدیت ← ئەو تو کەسی نەدیت

ئشقی

عاشق

رۆیەکی وەرکەتم هەزارمەچیتێ روزی از کوه هزار مسجد بالا رفتم

لە دۆربەر دەفکریم، تا مینێ کی تێ دوروبرم را نگاه می‌کردم تا کسی را بیابم

من دی ژە دوور دا، یەک تێ، دلوەدارە ناگهان دیدم از دور یکی می‌آید و بی‌قرار است

لە پیلەک تووروێ نین، پیلەک دوتارە بر یک شانه کوله‌ی نان و شانه‌ی دیگر، دوتار

من گۆت وەخێر هاتی ئاپۆ، کەرەم کە گفتم خوش‌آمدی عمو جان، بفرما بنشین

تا ڤا نوکەری تە، چایەکێ دەم کە تا این چاکرت، برایت یک چای دم کند

رووتشت له سیا کەڤرەکی و یان دا	در سایه‌سار سنگی نشست و تکیه داد
من هەم تاریف کر و هەم ئاڤ و نان دا	من هم آب‌ونانی، تعارفش کردم
سپاس کر گۆت کو ئەز، جەفەرقولیمە	سپاسگزاری کرد و گفت، من جعفرقلی‌ام
نە برچی مە برانگ جان و نە تیمە	نه گرسنه‌ام برادرم و نه تشنه‌ام
ئەز ئشقی مە، شەڤارۆ لە چیانم	من عاشق شدم و شب و روز در کوه‌هایم
و چاڤێن ئازیزەکێ، وە گیانم	و از با نیروی چشم یک عزیز، زنده‌ام
نزام کینگا قەرارە، وێ بوینم	نمی‌دانم که چه وقت قراراست ببینمش؟
گاشە من دی، ئەگەر زندە بمینم	شاید دیدم و شاید هم اصلاً زنده نماندم
ژە دوو ڤا گەپانا، دوتار هلانی	بعدازاین گفتگو، دوتار را برداشت
لێخست ژە هەنگێ «یارێ مە نزانی»	و آهنگ «یار من نمی‌داند» را، نواخت
وەقەس گیریا و گۆت، کولام تەڤا کر	آن‌قدر گریه کرد و گفت تا کلامش به پایان رسید
وە هێستران ئارێ دل ژی، خەڤا کر	طوری که با اشک‌هایش، آتش‌دل را هم خاموش کرد
من گۆ نکا کو تو ئشقی و دینی	گفتم حالا که این‌همه عاشق و دیوانه‌ی معشوقی
دەخوم سۆند ئەز، کو ملواریێ دەوینی...	سوگند می‌خورم که ملواری - معشوق جعفرقلی را خواهی یافت

*محمد حسین پور

در مورد این مثنوی باید به دو نکته اشاره کنم؛ نخست اینکه در بحرهای پیشنهادی کارگاه سروده نشده، بلکه بر وزن معروف دو بیتی یعنی «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل» است. سپس اینکه؛ برای جور شدن وزن، ناگزیرم برخی کلمات را با مکث یا تشدید بخوانیم که نوعی اشکال محسوب می‌شود.

نقد:

رۆیەکی: رۆیەکێ

نوکەری تە: نوکەرێ تە

لە دۆربەر: لە دۆربەرێ/دەردۆرێ

لە پیلەک: لە پیلەکی

ئاڤ و نان دا: ئاڤ و نان دان

جەفەرقولی و خشتمال

جعفرقلی و خشتمال

رۆیەکێ جەفەرقولی خش(ت) مالەک دی
ئشتباه دەخوەند خش(ت) مالێ شێئرێ وی

یک روزی جعفرقلی خشتمالی رادید
اشتباه می‌خواند خشتمال شعرهایش را

پر قنەمیش بوو ژە دەس(ت) وێ خوەندنێ
پێ لە خشتان کر، نەکر کارەک دنێ

خیلی ناراحت شد از آن نحوه خواندن
لگد کرد خشت‌ها را و هیچ کار دیگری نکرد

چەند خشتان جەفەرێ مە کر خەراو
لە دلێ وی خشتمالێ خست ئەلاو

چند تا خشت را جعفر ما خراب کرد
به دل آن خشتمال آتش زد

ڤەگەریا گۆت، چاڤ تە تونە مەگەر؟
تە خشتێ من کر خەراو، وێدا ڤەگەر

برگشت و گفت چشم نداری تو مگر؟
تو خشت‌های من را خراب کردی، برگرد

هاتە جۆشێ خوین وە ناڤ دل دا کەلی
دەنگ بەردا وە جارێ جەفەرقولی

به جوش آمد و خون در دلش جوشید
صدایش را سر داد به‌یکبار جعفرقلی

تو دەخوینی خشتێنە من پر خەراو
سا وی کاری تە ڤا کارا بوو جەواو

تو می‌خوانی خشت‌های (شعر) مرا خیلی خراب
برای این کارت را، این کار شد جواب

چاڤێ خوە گرت و ڤەکر، رند ئفکری
گۆت کیی تو؟ لە من ئیراد دەگری

چشم‌هایش را بست و باز کرد، خوب نگریست
گفت چه کسی هستی تو؟ به من ایراد می‌گیری

گۆت ئەزم جەفەرقولیا سەر وەشۆر
ئشقێ ملواریێ، کریە بێهەدوور

گفت منم جعفرقلی شوریده
که عشق ملواری بی‌قرارش کرده

تا کو خشتمال هالی بوو ڤا جەفەرە
گۆت ژە وێدا پێلێ کە ڤردا وەرە

تا اینکه خشتمال حالی شد او جعفر است
گفت از آن‌طرف لگد کن و این‌طرف بیا

ئەمما جەفەر ئەسل ڤێ کارێ نەکر
روونشت و هەنەک ژە وان خشتان چێ کر

اما جعفر اصلاً این کار را نکرد
نشست و چند تا از خشت‌هایی را که خراب کرده بود درست کرد

چەند خشتەک کو رەدێ لنگێ جەفەر چند خشتی که رد پای جعفر

مابوو مینا نەخشێ قالیێ لە سەر مانده بود مثل نقش قالی بر روی آن

خشت مالێ وان تەوەرک کر و بر خشت‌مال آن‌ها را تبرک کرد و برد

خشتێنە جەفەر قە وەڕە کار کر خشت‌های جعفر را همان‌طور کارکرد

*محمد قربانی

توجه داشته باشیم که کلماتی چون «قولی» و «کەلی» در واقع قافیه نیستند چراکه، همچنان که پیشتر گفته‌ایم، برای داشتن قافیه‌ای سالم، علاوه بر حرف قافیه‌ی مشترک، باید مصوت پیش از حرف روی نیز مشترک باشد. در این مثنوی نیز بعضا مجبوریم برای جور شدن قافیه، کلمات را با شتاب یا مکث و تشدید بخوانیم که جالب نیست.

نقد:

جەفەرقولیا سەر وەشۆر: جەفەرقولییێ سەر وەشۆر

پێلێ: پێلی

شێئرێ وی: شێئرا وی

چەند خشتان جەفەرێ مە کر خەراو: چەند خشتان جەفەرێ مە کرن خەراو

لە دلێ وی خشت‌مالێ: لە دلێ وی خشت‌مالی

تە خشتێ من کر خەراو: تە خشتێن من کرن خەراو

خشتێنە: خشتێن

چاڤێ خوە گرت و ڤەکر: چاڤێن خوە گرتن و ڤەکرن

ئشقێ ملواریێ، کریە بێ‌هەدوور: ئشقێ ملواریێ، کرمە بێ‌هەدوور

ڤێ کارێ: ڤی کاری

چەند خشتەک: چەند خشتنە

مابوو مینا نەخشێ قالیێ لە سەر: مابوون مینا نەخشێ قالیێ لە سەر

خشت مالێ وان تەوەرک کر و بر: خشت مالێ ئەو تەوەرک کرن و برن

خشتێنە جەفەر قە وەڕە کار کر: خشتێنە جەفەر قە وەڕە کار کرن

سەرگزدان

سرگردان

جەئفەرقولییۆ! مایی بێچارە ای جعفرقلی، ای بیچاره مانده

سەرگزدان ل دوو ئشقێ، ئاوارە سرگردان به دنبال عشق آواره

ئشقا ملێ و دینێ خوەدێیی	عشق ملواری و دین خداوندی
چاڤ ل رێ مانە، کو گاشە بێوی	چشم‌هایی که به راه ماندند که شاید بیایی
چاڤێن کو تە سوجدە دکر ل وان	چشم‌هایی که تو بر آن‌ها سجده کردی
ژ شوونا کەڤر و خوەلیا بێزمان	به‌جای خاک‌های بی‌زبان
ئیرۆ، دوهۆ و رۆژێن کو هاتن	امروز، دیروز و روزهایی که آمدند
چوون و وان تەنێ، نانێ دل پاتن	رفتند و تنها دل را سوزاندند
بەختا ملێ بێ تە نە بلندە	بخت ملواری بی تو بلند نیست
مەگەر کو بێوی، بمینە زندە	مگر که بیایی، زنده بماند
مل مایە ل ڤر، بێ تە ددە جان	ملواری اینجا مانده است، بی تو جان می‌دهد
چاڤ ب کل، مر چوو، قێزا کورمانجان	چشمان سرمه زده، مرد دختر کرمانج‌ها

*شیرکوه پهلوانی

وزن این مثنوی نیز مطابق اوزان پیشنهادی نیست. وزن آن « مستفعلاتن مستفعلاتن» است.

نقد:

چاڤێن کو تە سوجدە دکر ل وان: چاڤێن کو تە سوجدە دکرن ل وان

ژ شوونا کەڤر: ژ شوونا کێڤر

نانێ دل پاتن: نانێن دل پاتن

جەف و مل

	جعفر و ملواری
جارەکێ جەفەرقولی وەرکەت ژە مال	یک‌بار جعفرقلی از خانه زد بیرون
چاڤ لێکەتە ملواریا خوەش‌جەمال	چشمش به ملواری خوش جمال افتاد
ژونیێ وی لەرزی نەما سەور و قەرار	زانوانش لرزید و صبر و قرارش نماند
چاڤ تژی هێستر بوون و بێئەختیار	بی‌اختیار اشکش جاری شد
دایەقولتاند خوازیا خوە وە زۆرێ	آب گلویش را بەسختی قورت داد

ناتا منیکان گەریا لە دۆرێ
مثل پروانه‌ها دورش چرخ می‌زد

گۆ ئومرەکە سەرگزدانم سەوا تە
تژی ژانم، کا دەرمان و دەوا تە؟
گفت عمری است سرگردان توأم
پر دردم درمان و دوایت کو؟

ئارێ دلێ من ئەگەر کەسک و سووڕە
ژە ئشقا تە دلێ م بێهەدووڕە
آتش‌دلم اگر پرحرارت است
از عشق توست که بی‌قرارم

ئاڤەکێ بڕێژ ئارێ دل خەڤا کە
دل بدە من ڤێ دووریا تەڤا کە
آبی بریز و آتش‌دلم را خاموش‌کن
دل بده و این دوری را تمام کن

ملواریا گەردەن زەری و زراڤ
ئەو دەلالا سەر وە قەران و دراڤ
ملواری گردن زری و باریک
آن زیباروی ارزشمند

وێ نازدارێ جەفەرقولی قەوتاند
دلێ وی وە گەپێ تەزە شەوتاند
جعفرقلی را از خود راند
دلش را با حرف‌های جدید سوزاند

گۆ تە چما زمان ژە بیر کرییە
لە شێئرێ خوە ئەرەوی کار بریە
گفت چرا زبان کردی را فراموش کردی
در شعرت عربی بکار بردی؟

ما تو ترکی یا ئەجەمی یا ئەرەو؟
لە کوردیا شیرین تە کریە قەزەو
مگر تو ترکی، عجمی یا عرب؟
به زبان شیرین کردی، کردی غضب

بدڕینە کتاو و دەفتەرێ خوە
نەدڕینی هلتەینمە سەرێ خوە
کتاب و دفترت را پاره کن
پاره نکنی دوباره سر برمی‌دارم

تەرم دیسا ژە کۆلان و باژاران
وە دوو م را دەوی مینا هەژاران
دوباره از کوی و برزن می‌روم
دنبالم بیچاره و سرگردان می‌شوی

جەفەرقولی گۆ ئەز کیمە ملواری
وە بایسێ من بکی گلەگزاری
جعفر گفت من کی باشم ملواری؟
به خاطر من گله‌گزاری کنی

دەفتەرێ خوە گشتێ دەدەرینمە
همه دفترها مو پاره می‌کنم

لەفزێ کوردی لە ناڤ دەرەشینمە
لفظ کردی درونشان می‌پاشم

زمان پارێز دەوم سەوا تە یارێ
نگهبان زبانم می‌شوم برای تو

ژە هەندرووون لێدەخنم دوتارێ
از عمق وجودم دوتار می‌نوازم

ئەز نە ئەرەو نە ترکم و نە فارسم
من نه عرب نه ترک نه فارسم

کورمانجەکی زمان پارێزێ خاسم
کردی نگهبان زبان و خاصم

دیوانێ خوە دەنقیسم ژە یان دا
دیوان شعرم را دوباره می‌نویسم

هەلبەستێنە کوردی و وە نیشان دا
شعرهایی کردی اصیل و نشان‌دار

تا کو تە ژە کاری خوە رازی بکەم
تا تو را از کارم راضی کنم

وە هەلبەستێ کوردی شانازی بکەم
به شعر کردی افتخار کنم

ئەز دەمرم سەوا تە را لێ یارێ
ای یار برایت جان می‌دهم

هەر چ بێژی ئەز دەکەمە وێ کارێ
هرچه بگویی همان را انجام می‌دهم

بمین تەنێ لە با م سەورا دلا
تنها برایم بمان ای صبر دلم

ژە دووری تە ناگێ من ت هاسلا
از دوری تو هیچ حاصلی ندارم

دیسا چاڤێ خوە ڤەکر و قەت نەدی
دوباره که چشمانش را باز کرد

ملواری چوو، ئەو ژی مابوو بێ خوەدی
ملواری رفته بود و او هم بی‌صاحب مانده بود.

❋هادی نادری

این مثنوی بر وزن «مفتعلن مفتعلن فاعلن» سروده شده که با اوزان پیشنهادی متفاوت است. قافیه کردن دو کلمه «فارس» و «خاس» هم در یکی از ابیات، از اصول قافیه‌ی درست بیرون است. در واژه‌ی «فارس»، حرکت پیش از روی «س» ساکن و همراه با صامت «ر» است حال آنکه در واژه‌ی «خاس»، مصوت بلند «آ» قرار گرفته و این امر قافیه را دچار اشکال کرده است.

نقد:

دایەقولتاند خوازیا خوە: رایج نیست؛ خوازیا خوە داقولتاند

گلەگزاری: رایج نیست؛ گلەگازی

کاری خوە: کارێ خوە

ژونیێ وی لەرزی: ژونیێن وی لەرزین

گەپێ تەزە: گەپێن تەزە

شێئرێ خوە: شێئرێن خوە

بایسێ من: باییسا من

لەفزێ: لەفزێن

ژە یان دا: ژە نیان/نوو دا

هەلبەستێنە: هەلبەستێن

هەلبەستێ کوردی: هەلبەستێن کوردی

وێ کارێ: وی کاری

دیسا چاڤێ خوە ڤەکر: دیسا چاڤێن خوە ڤەکرن

نگاهی به مثنوی‌های کانیادل

همان‌طور که عرض شد، این بار سراغ وزن‌ها و قالب‌های مفصل‌تر کلاسیک شعری رفته‌ایم. در این میان مثنوی به دلایل متعدد، در اولویت قرار گرفت و قرار هم شد دوستان شاعر و هم‌نشینان کانیادل، در دو وزن معیار رمل و متقارب (اوزان مثنوی مولوی و شاهنامه‌ی فردوسی) طبع‌آزمایی کنند.

خوشبختانه، شعرهای خوبی دریافت و بعضاً در همین جزوه بازخوانی‌شان کردیم. درعین‌حال، چند نکته در باب آثار دریافتی لازم به اشاره است که عرض می‌کنم:

برای سهولت در خوانش و بررسی و نقد اشعار، قرار گذاشتیم که حتی‌الامکان تعداد ابیات ارسالی کمتر از ۱۰ باشد که خوشبختانه تا حدی در آثار دریافتی مراعات این خواسته‌شده بود. بعضاً هم مثنوی‌های طولانی‌تری ارسال‌شده بود.

نکته‌ی دیگر در باب وزن‌های درخواستی بود که به‌عمد و به‌منظور یکسان‌سازی شرایط سرایش و مضمون و مختصات فنی و ادبی بر آن تأکید کردیم.

در این مورد هم آثاری خواندیم که گاه از قاعده خارج بود.

موضوع عشق جعفرقلی و ملواری و نیز زندگی و رفتار جعفرقلی زنگلی، مضمون پیشنهادی بود که خوشبختانه در این مورد همه‌ی دوستان همراهی و همکاری کردند.

یک نکته در مورد مضمون شعرهای دریافتی این بود که بعضاً مشابهت و تکرار در آن‌ها دیده می‌شد. امیدوارم در آینده، دوستان شاعر من، به ذهن و زبانشان اجازه‌ی پرواز و پردازش بیشتری بدهند.

مثنوی چیست؟

حال که موضوع سخن ما «مثنوی» است، می‌خواهیم مختصات فنی آن را بیشتر بشناسیم:

مثنوی در لغت به معنی دوتایی است؛

اشعاری که یک وزن خاص اما هر بیت آن قافیه مستقل دارد؛ یعنی مصراع‌های ابیات دوبه‌دو هم‌قافیه هستند. تعداد ابیات مثنوی نامحدود است.

ازآنجاکه مثنوی به لحاظ قافیه محدودیت ندارد بیشتر برای بیان موضوعات و مضامین طولانی و مفصل به کار می‌رود.

خصوصیات مثنوی باعث شده است که داستان‌ها اغلب در قالب مثنوی سروده شوند. علاوه بر داستان‌سرایی، برای هر موضوعی که طولانی باشد هم از مثنوی استفاده می‌شود.

مثنوی، جدا شدن و گسستن از روابطی است که قراردادهای اجتماعی و فرهنگ بشری به دست و پای انسان می‌بندد و آماده کهنه شدن در مجرای زمان می‌نماید.

سرودن مثنوی از قرن سوم و چهارم هجری آغازشده است و از بهترین مثنوی‌های ادبیات فارسی می‌توان به شاهنامه فردوسی، حدیقه سنایی، خمسه نظامی و مثنوی مولوی اشاره کرد.

قدیمی‌ترین مثنوی سروده شده (که اکنون به‌جز چند بیت چیزی از آن در دست نیست) مربوط به رودکی است که متن کلیله‌ودمنه را در قالب مثنوی به نظم درآورده بود.

در ادبیات کردی، منظومه‌ی بلند و معروف مم و زین احمدخانی و شعرهای ابن غریب خراسانی و کتاب چیکسای دکتر حسن روشان و... در این قالب سروده شده‌اند.

جملات معلوم و مجهول

نویسنده: محمد تقوی

جمله تشکیل شده است از یک یا چند عنصر که در کنار هم معنی و مفهوم خاصی را می‌رسانند. ازآنجاکه فعل، جزء و پایه اصلی جمله است می‌تواند به دو شکل معلوم و مجهول و در زمان‌های مختلف در جمله ظاهر شود.

الف: جمله معلوم: جمله‌ای است که فاعل یا کننده کار در اول جمله مشخص است.

ساختار جملات معلوم:

فاعل + مفعول + فعل

مثال:

زمان حال: **ئەز نامەیەکێ دنقیسم**.

(من یک نامه می‌نویسم.)

زمان گذشته: **من نامەیەک نقیسی**.

(من یک نامه نوشتم.)

زمان آینده: **ئەزێ نامەیەکێ بنقیسم**.

(من یک نامه خواهم نوشت.)

ب: جمله مجهول: جمله‌ای است که فاعل یا کننده کار در اول جمله مشخص نیست.

ساخت جملات مجهول:

مفعول + فعل کمکی + مصدر

زمان حال: **نامەیەک دهێ /تێ نقیسین.**

(یک نامه نوشته می‌شود.)

زمان گذشته: **نامەیەک هات نقیسین.**

(یک نامه نوشته شد.)

زمان آینده: **نامەیەک دێ بهێ /بێ نقسین.**

(یک نامه نوشته خواهد شد.)

ج: روش مجهول کردن جمله معلوم:

۱- فاعل از اول جمله معلوم حذف می‌شود.

***نامەیەکێ دنقیسم.**

***نامەیەک نقیسی.**

***نامەیەکێ بنقیسم.**

۲- مفعول در اول جمله به‌صورت ساده می‌آید. به‌عبارت‌دیگر اگر نشانگر صرفی دارد حذف می‌شود.

***نامەیەک دنقیسم.**

***نامەیەک نقیسی.**

***نامەیەک بنقیسم.**

۳- بعد از مفعول از فعل کمکی **دهێ /تێ** برای مفعولِ مفرد و **دهێن /تێن** برای مفعولِ جمع در زمان حال، از فعل کمکی هات برای مفعولِ مفرد و هاتن برای مفعولِ جمع در زمان گذشته و از فعل کمکی **بهێ /بێ** برای مفعولِ مفرد و **بهێن /بێن** برای مفعولِ جمع در زمان آینده استفاده می‌شود.

***نامەیەک دهێ /تێ دنقیسم.**

***نامەیەک هات نقیسی.**

***نامەیەک بهێ /بێ بنقیسم.**

۴- فعل از حالت فعلی به حالت مصدری تبدیل می‌شود.

زمان حال: **نامەیەک دهێ /تێ نقیسین.**

(یک نامه نوشته می‌شود.)

زمان گذشته: **نامەیەک هات نقیسین.**

(یک نامه نوشته شد.)

***نامەیەک بهێ /بێ نقیسین.**

۵- در زمان آینده از نشانگر آینده **دێ** بعد از مفعول استفاده می‌شود.

زمان آینده: **نامەیەک دێ بهێ /بێ نقیسین.**

(یک نامه نوشته خواهد شد.)

چند نمونه دیگر از ساخت معلوم و مجهول:

۱- زمان حال:

معلوم: **ئەو پرتووکان دخوینه.**

(او کتاب‌ها را می‌خواند.)

مجهول: **پرتووک دهێن /تێن خوەندن.**

(کتاب‌ها خوانده می‌شوند.)

۲- زمان گذشته:

معلوم: **وی پرتووک خوەندن.**

(او کتاب‌ها را خواند.)

مجهول: **پرتووک هاتن خوەندن.**

(کتاب‌ها خوانده شدند.)

۳- زمان آینده:

معلوم: **ئەوێ پرتووکان بخوینه.**

(او کتاب‌ها را خواهند خواند.)

مجهول: **پرتووک دێ بهێن /بێن خوەندن.**

(کتاب‌ها خوانده خواهند شد.)

نکته: علامت ستاره (*) نشانه جمله یا عبارت ناقص است.

مثنوی ۲

خوانندگان گرامی! شعرهایی که در صفحات بعد خواهید خواند همچنان، در قالب مهم و پرکاربرد مثنوی سروده شده‌اند و مقرر بوده است که اشعار، در تمام اوزان شناخته‌شده‌ی مثنوی و تعداد ابیات بین ۵ تا ۱۵ بیت باشد. موضوع و محور شعرهای این صفحات، زمزمه‌ها و وصایای جعفرقلی زنگلی در آخرین لحظه‌های زندگی، خطاب به خدا، به خودش، به محبوبش ملواری، به مردم کرمانج و به دیگران است.

زبان حال جعفرقلی در آخرین لحظات زندگی:

بێ مەزار

بی مزار

خوەدێیۆ! ئەز لە ڤێ هەردا غەریوم
خداوندا، من در این دنیا غریبم

ژە مال و یار و پاران، بێنەسیوم
از خانه و سهم و دوستانم بی‌نصیبم

ئەزم جەفەرقولی؛ کانیا کولامان
منم جعفرقلی؛ سرچشمه‌ی ترانه‌ها

زمانێ ژان و ئشقێ بێ مەقامان
زبان درد و عشق انسان‌های بی مقام (بی‌آهنگ و بی‌مقام)

ئەزم لاوێ گولان و پوونگ و مەرخان
منم پسر پونه و سرو کوهی و گل...

برێ پەزکیڤیان و کار و بەرخان
برادر آهوها و بره‌ها و بزغاله‌ها

ئەزم ئاوارە و ئشقی لە یارێ
منم؛ آواره و عاشق یار

ئەزم بێچارەیێ چاڤ لە دوتارێ
منم بی‌چاره‌ای که فقط نگاهش به دوتار است

ئەزم پیرە پلنگێ سەر زناران
منم پلنگ پیر نشسته بر صخره‌ها

ئەزم مەرگانێ مر لە پێ مەراران
منم آن شکارچی که در پی آهوان جان داد

بگشتی ئومرێ خوە پەکەیمە لە رێ
تمام عمرم را در جاده‌ها به جست‌وجو گذراندم

نە من یارە، نە من باڤە، نە من دێ
اما نه یاری دارم، نه پدری و نه مادری

لە ملواریا خوە گەریامە، شەڤارۆ
شب‌ها و روزها در پی معشوقم ملواری گشتم

م رێت نینک، م رێت هێستر، م رێت خۆ
ناخن پایم ریخت، اشک ریختم و عرق ریختم

وەلی وێ دیلوەرا شیرین و شاباز
اما آن دلبر شیرین و شوخم چون عقاب

کرم لە چارمیخا دل، دلەنگاز
مرا به صلیب دلم آویخت

نه بانگەک کر، نه خوه نیشانێ من دا
نزانم کی بوو، ئەو بالابلندا...

نه صدایم زد، نه چهره‌ای نشانم داد
نفهمیدم آن دلبر بلندبالا چه کسی بود...

نها ئەز مامه و دەردێ بێدەرمان
نه دلدار و نه دیدار و نه ئەرمان!

اکنون من مانده‌ام و دردی بی‌درمان
نه آرزویی، نه دلداری و نه دیداری...

نها مامه له هالەت، مات و بێ مل
له سەر پیلێ منه، بارێ غەمێ دل...

اکنون من مانده‌ام بی ملواری در انتظار مرگ
و بر روی دوشم باری از اندوه دلم دارم

****

***

رۆیێکێ، ئەو ژی هەش تینه سەرێ خوه
دەگەڕێ له چیان، له جەفەرێ خوه

یک روز، او هم متوجه حقیقت می‌شود
و در کوه‌ها دنبالش جعفرقلی‌اش خواهد گشت

ئەگەر ملواریا من، له م گەریا
بوێژن، قەت مەگەر، ئەو بوویه دەریا

اگر مرواریدم دنبالم گشت
بگویید هرگز نگرد، او بدل به دریا شد

بوێژن ئەز مرم له هەسرەتا وێ
بوومه دەریا، وەقەس گریامه سا وێ

بگویید من در آرزویش مردم
دریا شدم، بس که برایش گریستم

ئەگەر وه دی کو مل، پر بێقەرارە
بوێژن قەت مەگەر، جەف بێمەزارە...

اگر دیدید که مرواریدم خیلی نگران است
بگویید که؛ هرگز جست‌وجو نکن، جعفر مزاری ندارد!

*سپاهی لایین

نقد:

قێ هەردا: قی هەردی/ا

م ڕێت نینک، م ڕێت هێستر، م ڕێت خۆ: م ریتن نینک، م ریتن هێستر، م ریتن خۆ

نکته: در زمان گذشته شناسه فعل متعدی با مفعول مطابقت می‌کند بنابراین در مصراع ۱۴ چون مفعول فعل **ریتن** یا **رژاندن** جمع است بنابراین شناسه جمع می‌گیرد.

من ریتن /رژاندن نینک، م ریتن /رژاندن هێستر، م ریتن /رژاندن خۆ

چارمیخا دل: چارمیخا دلی

له سەر پیلێ منه، بارێ غەمێ دل: له سەر پیلێن منن، بارێن غەمێن دل

هەش: هەشی

نامە

نامه

گۆت، جەئفەر ل داویا ئومرێ خوە
گفت، جعفر در پایان عمر خویش

من نقیسیە نامەکە سا ئومرێ خوە
من نوشته‌ام نامه‌ای برای عمر خویش

هەگەر ئەز چووم و نەهات جانا نەدی
اگر من رفتم و نیامد جان دیده نشده

هوون بون نامێ، نەمینە بێ‌خوەدی
شما ببرید نامه را، نماند بی‌صاحب

گاشە کو بە ل دڤینێ یارا من
شاید که باشد در دوین[۱۷] یار من

گاشە دل دایە ئەڤینێ یارا من
شاید دل داده است به عشق یار من

هوون بگەرن بۆست بۆست، گشتی وەلێت
شما بگردید وجب‌به‌وجب، تمام سرزمین را

وێ غەریب‌وارێ کو پاش کەس ئاڤ نەرێت
آن سرزمین غربتی که پشت سر هیچ‌کس آب نریخت

گاشە پەیدا بە بدنە دەستێ وێ
شاید پیدا شود، بدهید دست او

نامەیا ئومرێ دینێ بوو مەستێ وێ
نامه‌ی عمر دیوانه‌ای که شد مست او

با بخوینە، کەس نەزانە من چ گۆت
بگذار بخواند، کسی نداند چه گفتم

هوون بخوینن ل رەشیا چیکەجۆت
شما بخوانید در سیاهی جفت ستارگان (چشم‌هایش)

*شیرکوه پهلوانی

نقد:

من نقیسیە نامەکە سا ئومرێ خوە: من نقیسیە نامەیەک سا ئومرێ خوە

هەگەر ئەز چووم و نەهات جانا نەدی: هەگەر ئەز چووم و نەهات جانێ نەدی

وێ غەریب‌وارێ کو پاش کەس ئاڤ نەرێت: وێ غەریب‌وارێ کو پاش تو کەسی ئاڤ نەرێت

نکته ۱: مفعول در مصراع دوم به دلیل گذشته بودن زمان فعل باید ساده باشد. **نامەیەک/ نامێکە**

نکته ۲: جان به لحاظ جنس دستوری مذکر است. **جانێ نەدیتی**

نکته ۳: بعد از حرف‌اضافه پاش اسم صرف می‌شود. **پاش تو کەسی**

---

[۱۷] دشت دوین، شیروان

هینه هینه

هنوز هم

زڤستان چوو، بەهارێ فەرش دانی
بینا ئەتری گولان و، رەوش هانی

زمستان رفت و بهار، فرشش را گسترد
و شمیم گل‌های زیبا را با خود آورد

له وان رۆیێنه کو، دل وێ دەخازه
خەوەرداروووم کو جەفەر ژی نەسازه

در آن روزهایی که دل آن بهار را می‌خواست
خبردار شدم که حال جعفرقلی هم خوب نیست

هەوا ئارامه و ئەسلەن، شەمال نێ
خجاوێ دوتارێ، ئیشەڤ، ژە مال نێ

هوا آرام است حتی باد هم نمی‌آید
صدای دوتارش، امشب بگوش نمی‌رسید

چوومه ئۆرتێ من دی، ئارام دەنالێ
ژە دەس ئشقێ خوە دا، دەگری دەکالێ

داخل شدم دیدم، آرام زمزمه می‌کند
و از دست عشق و سرنوشت، اشک می‌ریزد

من گۆت جەفەر راوێ دەنگێ خوە بەردە
گاشە ملواری بێوێ، گو وە سەردە

گفتم جعفرقلی یک‌بار دیگر صدای آوازت را بلند کن
شاید ملواری بیاید و گوش فرا دهد

گۆت من ئومرەک دەخوەند و وێ نەبیستن
چقەس ملواری وە سازێ خوە لیستن

گفت من عمری آواز خواندم و ایشان نشنیده‌اند
چه ملواری‌هایی که هریک به ساز خودشان رقصیدن

وەلی ئیشەڤ تیکێک کاغاز هلینه
گەپ و گۆتنێ من، وە ملواریّ گینه

ولی امشب یک‌تکه کاغذ بردار و بنویس
و آخرین حرف‌هایم را، به ملواری برسان

بێ(بێژ) ئەز جەفەرقولی، هێستر دەرێژم
هینه هینه، ژە ئشقێ ته دەوێژم

بگو جعفرقلی هنوز اشک می‌ریزد
هنوز که هنوز است، از عشق تو میگویم

بێ(بێژ) ملواری، سا هەمیشه گوداگر
قا گەپانا له سینگێ خوە، تو داگر

بگو ملواری یک‌بار برای همیشه گوش کن
و این حرف‌هایم را در سینه‌ات محفوظ بدار

شەڤانەرۆ، روو له ته، له نمازم
وە گولێنه ته یی رەش، هین دەنازم

شب و روز را، به سویت، در نمازم
به گیسوان سیاهت هنوز هم می‌نازم

مینا شێر و پلنگێ دوو مــەراران مانند آن شیر و پلنگی که به دنبال غزال است

له وی دونێ ژی هەتتا، تە دەخوازم حتی در آن دنیا نیز، خاطرخواهم و دوستت دارم

*محمد حسین پور

نقد:

بینا ئەتری گولان و رەوش هانی: بینا ئەتری گولان و رەوش هانین

ژە دەس ئشقێ خوە دا، دەگری دەکالێ: ژە دەس ئشقا خوە دا، دەگری دەکالێ

وە گولێنە تە یی رەش، هین دەنازم: وە گولێنە تە یێن رەش، هین دەنازم

له وی دونێ ژی هەتتا، تە دەخوازم: له وێ دونێ ژی هەتتا، تە دەخوازم

نکته ۱: در مصراع دوم مفعول (**بین و رەوش**) جمع است بنابراین فعل در زمان گذشته شناسه جمع می‌گیرد: **هانین**

نکته ۲: اگر منظور از عشق ملواری است بنابراین مؤنث است و نشانگر/ **ا** /می‌گیرد: **ئشقا**

نکته ۳: مرجع ضمیر ملکی اسم جمع (**گولێن**) است بنابراین ضمیر ملکی به پیروی از اسم مرج باید به‌صورت جمع نوشته شود: **گوڵێن تە یێن رەش**

نکته۴: دنیا به لحاظ جنس دستوری مؤنث است بنابراین صفت اشاره نیز باید مؤنث باشد. **وێ** (آن) یا **ڤێ** (این)

ژە مال: ژە مالێ

ئشقێ خوە: ئشقا خوە

چقەس ملواری وە سازێ خوە لیست

تیکیکە کاغازێ

گەپ و گۆتنێ من: گەپ و گۆتنێن من

دەما ئاخرئومرا جەفەرقولی

واپسین دم عمر جعفرقلی

ئەزم جەفەر کو ملواریێ دەخوازێ منم جعفرقلی که عاشق ملواری‌ام

وە دوو وێ نازێ را بووم رووت و تازێ به دنبال آن ناز دار داروندارم را از دست دادم

ژە پێ کەتم وەقەس گەریام و ئەو چوو از پا افتادم آن‌قدر گشتم و او رفت

دەکەم پال پال وە ڤان چاڤێنە بێسوو با چشمان بی‌سو دنبالش بودم

من ئومر و جانێ خوە لە سەر وێ دانی عمر و جانم را برایش گذاشتم

ئەگەر ئاشق نەوی، دەردان نزانی اگر عاشق نباشی این دردها را نمی‌فهمی

دەمرم ئەز وە سینگەک تژی ئەرمان
نەبو جارێ بوینم ژە دل و جان

هینە هینە وە دوو را چاڤ لە رێ مە
ئەگەر بان کە، وە چاڤان بەر ڤێ تێ مە

سەرگزدانم، غەریوم، بێهەدوورم
هەزار ئاغاج ژە ملواریا خوە دوورم

ناتا شەلپێنە زەر بوونە لە دارێ
ئیرۆ-سووە دەرێژم یێکەجارێ

ناتا بەرخا لە چۆلێ ما ژە دوو را
کەرێ وەندا کرێ گورەک وە دوو را

بریندارم، ئەڤیندارم جیگەرخوین
لە ڤی ئاخر دەمێ ئومر، خوە وە من گین

مینا مەجنوون کو سا لەیلێ ببوو دین
تا ئاخرکاریا ئومر، ئەو نەدی هین

ناتا فەرهاد کو دل کەتە شیرینێ
ناتا هێجا ئەڤینا مەم و زینێ

ناتا گشتێ ئەڤیندارێن وە ئەرمان
چیرۆکا من تەڤا بوو، نەبوو دەرمان!

❋هادی نادری

نقد:

دەخوازێ: دەخوازە

چاڤێنە: چاڤێن

وە سینگەک: وە سینگەکی

می‌میرم با سینه‌ای پر از آرزو
نشد یک‌بار از دل‌وجان ببینمش

هنوز هم چشم‌به‌راهش هستم
اگر صدایم کند با چشمانم به سویش می‌آیم

سرگردانم، غریبم، بی‌قرارم
هزار فرسنگ از ملواری دورم

مانند برگ‌های زرد شده درختان
امروز و فردا، به‌یک‌باره می‌ریزم

مانند بره‌ای که در بیابان جامانده
گله را گم‌کرده و گرگی در کمین اوست

زخمی‌ام، عاشقم، جگرخونم
در این دم آخر عمر، خودت را به من برسان

مانند مجنون که برای لیلا دیوانه بود
ولی تا آخر عمر هم او را ندید

مثل فرهاد که عاشق شیرین بود
مانند عشق ارزشمند مم و زین

مثل تمام عاشقان آرزومند
داستان من هم تمام شد و دردم درمان نشد

ژه دل و جان: ژه دل و جین

شەلپێنە: شەلپێن

من ئومر و جانێ خوە لە سەر وێ دانی: من ئومر و جانێ خوە لە سەر وێ دانین

دەمرم ئەز وە سینگەک تژی ئەرمان: دەمرم ئەز وە سینگەکی تژی ئەرمان

لە ڤی ئاخر دەمێ ئومر، خوە وە من گین: لە ڤێ ئاخر دەما ئومر، خوە وە من گین

مینا مەجنوون کو سا لەیلێ ببوو دین: مینا مەجنوونی/مێجنوون کو سا لەیلێ ببوو دین

ناتا فەرهاد کو دل کەتە شیرینێ: ناتا فەرهادی/فەرهێد کو دل کەتە شیرینێ

کەرێ وەندا کرێ: کەری وەندا کری

نکته ۱: در مصراع پنجم مفعول (**ئومر و جان**) جمع است بنابراین در زمان گذشته فعل شناسه جمع می‌گیرد: **دانین**

نکته ۲: بعد از حروف اضافه (**وە، مینا، ناتا** و غیره) اسم صرف می‌شود.

نیشان

نشانه

جەفەر کودا چوو ژە کەلێ گۆگانێ
جعفر کجا رفت از داخل روستای گوگان

چوویە بازارێ و لە ناڤ دۆکانێ
رفت رو به شهر و داخل مغازه

بێ دراڤ بوو، سەر لە چیان هلانی
بی پول، رو به کوه‌ها راه افتاد

مال بوو دوتار لە سەر پیلێ خوە دانی
دارایی‌اش شد دوتار و روی دوشش گذاشت

خیال دەکر دەست دایە دستێ بووکێ
فکر می‌کرد دستش را داده دست عروس

زلّە راکەت لە سیبێ دارەک چۆکێ
خسته خوابید زیر سایه یک درخت چوک

سەر لە خوەدێ ژۆر کر و گۆت قادری
رو به خدای بالاسرش کرد و گفت: تو قادری

ملواریيەک سا م را تو داگری
ملواری را برای من تو نگهدار

دەفکری لە زل و گولان هەر دو چاڤ
نگاه می‌کرد به زل (یک گیاه) و گل‌ها با دو چشم

قۆرتە قۆرتۆ نان دەخوار وە شیر و ئاڤ
لقمه‌لقمه نان می‌خورد همراه شیر و آب

سەر لە ژۆرە چیکێ ئاسمین دەژمێرێ
با سری رو به بالا ستاره‌های آسمان را می‌شمرد:

خوەدێ! وەختە جەفەرقولی بمرێ؟
خدایا! وقتش است که جعفرقلی بمیرد؟

وی ئووسی کر له من و گشتێ خەلکێ	او وصیت کرد به من و دیگران
هێفا ملواریێ له ئۆرتێ خەلکێ	حیف است ملواری در میان مردم بماند
جەفەرقولی، دلێ وی له ڤرا ئشکەست	جعفرقلی، دلش در اینجا شکست
کاسێ سێر و دوتارێ هەڤ را ئشکەست	کاسه سر و دوتار باهم شکست
جەفەرقولی ناس بکەنە تا کاینن	جعفرقلی را بشناسید تا می‌توانید
نیشان له سەر قەورەکێ وەندا داینن	علامتی روی قبری گم‌شده‌اش بگذارید
رێ ژە جانێ وی کشییە ئاسمین	روح از جان او پرکشید سوی آسمان
ملواریێ، یوسف! زولیخا بوین	ملواری را، ای یوسف! زلیخا ببین

*یوسف غلامی

نقد:

کەلێ گۆگانێ: کەلا گۆگانێ

ملواریێک سا م را تو داگری: ملواریێکێ سا م را تو داگری

هەر دو چاڤ: هەر دو چاڤان

وە شیر و ئاڤ: وە شیر و ئاڤێ

نیشان له سەر قەورەکێ وەندا داینن: نیشانەیەکێ له سەر قەورەکێ وەندا داینن

زڵە راکەت له سییێ دارەک چۆکێ: زڵە راکەت له سییا دارەکە چۆکێ

کاسێ سێر و دوتارێ هەڤ را ئشکەست: کاسێ سێری و دوتارێ هەڤ را ئشکەستن

رێ ژە جانێ وی کشییە ئاسمین: رەـ ژە جانێ وی کشییە ئاسمین

دۆکان: دووکان

نکته ۱: هم کلمه سایه (**سی**) و هم کلمه درخت (**دار**) در کردی کرمانجی به لحاظ جنس دستوری مؤنث هستند بنابراین نشانگر مؤنث می‌گیرند: **له سیا دارەکە /دارەکا چۆکێ**

نکته ۲: فاعل فعل **ئشکەستن** جمع است بنابراین شناسه جمع می‌گیرد: **کاسێ سێر و دوتارێ هەڤ را ئشکەستن**

نکته ۳: بهتر است به‌جای واژه **رێ** از واژه **رۆهـ /رەـ/رووهـ** استفاده کنیم تا با واژه **رێ** ب معنی راه اشتباه نگردد.

غزل

یاران یک‌زبان و یکدل

پس از طرح گفتنی‌ها و توصیه‌های لازم پیرامون قالب مثنوی، در فرصت پیش رو، به مهم‌ترین و پرکاربردترین قالب شعری معاصر (در ایران) یعنی قالب غزل، خواهیم پرداخت... موضوع و محور نخستین بخش پیرامون غزل، به مضامین عاشقانه اختصاص دارد. در بخش‌های بعد، سراغ غزل‌های اجتماعی و... خواهیم رفت. برای کار تمرینی پیرامون غزل مقرر شد که دوستان در انتخاب وزن غزل مختار باشند و ابیات غزل بین ۵ الی ۱۰ باشد. همچنین مقرر شد که دوستان شاعر سروقت قوافی کم کارشده و کم‌یابتر و تازه‌تر بروند. اما پیش از خواندن شعرهای دوستان حاضر در کارگاه کانیادل، می‌کوشیم شناختی اجمالی پیرامون غزل به دست دهیم.

غزل؛ چیستی و چگونگی و سابقه

اگرچه به دلیل عدم امکان کتابت و نبود فرهنگ قوافی و عدم کشف و کاربرد بسیاری از واژگان مؤثر، در میان ما کردها قالب‌های شعری مفصل‌تر و ازجمله غزل، کم‌تر گفته و شنیده‌شده‌اند، اما باید گفت و دانست که یکی از شناخته‌شده‌ترین و زیباترین قالب‌های شعری، «غزل» است.

در غزل، مصراع اول شعر، با مصراع‌های زوج هم‌قافیه است. تعداد ابیات معمولاً حداقل پنج بیت و حداکثر پانزده بیت است، هرچند که گاه، غزل‌هایی شانزده تا نوزده بیتی نیز مشاهده می‌شود.

غزل و تغزل، چنان‌که از نامش پیداست در لغت به معنای «عشق و عشق‌بازی» است اما در روزگار ما، تعمیم معنایی و محتوایی یافته و دیگر صرفاً محدود به شعر عاشقانه نیست. بیشتر غزل‌های معاصر زبان پارسی، اجتماعی و تا حدودی سیاسی است.

تاریخچه‌ی غزل

بنا به معروف؛ در گذشته، ابیات آغازین قصیده را تغزل می‌گفتند که آن پیش درآمدی بر قصیده بود. این تغزل از سوزوگدازی عاشقانه و احساسی برخوردار بود و باعث می‌شد که خواننده با خواندن آن، ذهنش را آماده‌ی شنیدن بخش اصلی قصیده کند. به‌مرور، تغزل از قصیده جدا و خود تبدیل به قالب شعری جداگانه‌ای شد و محبوبیتش از قصیده فراتر رفت.

صدالبته، عده‌ای نیز به این برداشت اعتقادی ندارند و می‌گویند که غزل از دل قصیده بیرون نیامده و خود قالب شعری مستقلی است. این افراد به اشعار شاعران پارسی‌زبان نخستین همچون رودکی سمرقندی و شهید بلخی و دقیقی توسی استناد می‌کنند که از این دو شاعر گران‌قدر، غزل‌هایی برجای‌مانده است و ثابت می‌کند که غزل، هم‌زمان با دوران اوج قصیده‌سرایی، وجود داشته است.

دوران شکوفایی غزل در ایران

دوران اوج غزل را می‌توان در حدود قرن هفتم و هشتم هجری و مربوط به سال‌های رواج سبک عراقی دانست. غزل در این دوران، شهرت خود را مدیون درخشش سعدی شیرازی و خواجوی کرمانی و بالأخص حافظ شیرازی است.

در قرن‌های بعد، غزل سبک هندی نیز با ظهور شاعرانی چون صائب تبریزی و بیدل دهلوی، در ادب پارسی نام و جایگاه درخوری پیدا کرد.

موضوع غزل

اگرچه، غزل عمدتاً شعر عاشقانه و عرفانی است، اما از دوران مشروطه به بعد، با توجه به حساسیت بالای سیاست در کشور و منطقه، شعر نیز به دفاع از میهن و اجتماع پرداخت. دراین‌بین غزل، بیش‌ازپیش موردتوجه شاعران قرار گرفت و موضوعات اجتماعی، سیاسی و ملی بدان راه یافت. فرخی یزدی ازجمله‌ی شاعرانی است که در سرودن غزل اجتماعی و سیاسی پیشتاز بوده است.

درمجموع، از معروف‌ترین غزل‌سرایان زبان پارسی، می‌توان به این نام‌ها اشاره کرد: حافظ، سعدی، مولانا، عطار نیشابوری، سنایی غزنوی، خواجوی کرمانی، فخرالدین عراقی، بیدل دهلوی، صائب تبریزی، فرخی یزدی، شهریار تبریزی، سیمین بهبهانی، محمد قهرمان، حسین منزوی، هوشنگ ابتهاج و محمدعلی بهمنی.

غزل کردی

چنان‌که اشاره کردیم، نبود سنت کتابت و منابع مکتوب و فرهنگ لغت‌های مناسب و کاربردی در میان کردها و مخصوصاً کردهای خراسان تا این اواخر، باعث شده است که سرودن غزل در میان این مردم چندان مرسوم و مقبول نباشد.

اگرچه غزل به معنی شعر عاشقانه - و نه به‌عنوان یک قالب شعری خاص- در میان کردها از مسیر قالب‌هایی چون مسمط رواج نسبی داشته، ولی در قرون ماضی، جز معدود شاعرانی که به تبعیت از سنت غزل‌سرایان پارسی‌زبان گاه غزل‌هایی نیز سروده‌اند، درمجموع این قالب چنانکه معنای لغوی و عرفی آن ایجاب می‌کند در میان کردها معمول نبوده است. نه شاعرانی چون ملای جزیری، خانی، فقیه طیران، ملای باته‌ای، نالی، مستوره، علی حریری، محوی، هیمن و نه جعفرقلی زنگلی خراسانی، تقریباً توجه حرفه‌ای و جدی به این قالب نداشته‌اند و اگر هم بعضاً غزل موفقی سروده‌اند. جز بعضی شاعران کردستان ایران-کمتر به زبان مادری بوده است.

نکته‌ی دیگر اینکه؛ کردها به دلیل عدم وحدت کتابت، عدم انسجام لهجوی و پراکندگی جغرافیایی، نمی‌توانسته‌اند در فرازوفرودهای تاریخ ادبیاتشان، از وحدت رویه‌ای در توجه به سبک و قالب برخوردار شوند. لذا، می‌توان گفت اصولاً در میان کردهایی که بیرون از ایران و ازجمله در عراق و ترکیه و سوریه و اروپا و کشورهای قفقاز و آسیای میانه ساکن‌اند، شناخت از قالبی چون غزل، چنانکه در کشور ما معروف و مرسوم است، وجود نداشته است.

بااین‌وجود، در روزگار ما و با توجه به ارتباط و استنباط و اشراف لازمی که در سایه‌ی انقلاب رسانه‌ای شکل‌گرفته، می‌توان و باید این مرحله‌ی نقص و نارسایی را پشت سر گذاشت.

راقم این سطور، به مدد شناختی که از ظرفیت و استعدادهای ناب شاعران کرد خراسانی و امیدی که به دانش ادبی و زبانی و نگارشی روبه گسترش آنان از زبان مادری دارد و نیز امیدواری به استقبال کردها و به‌ویژه نسل جوان از کتاب و کتاب‌خوانی کردی، دلگرم است که به زودی شاهد سرایش و نشر مجموعه آثاری از غزل‌های عالی و اثرگذار و ماندگار شاعران کرد خراسان باشیم.

هیری

سرگردان

ئەو دڵێ کو نەدیبوو هێسیری
آن دلی که هرگز اسارت ندیده بود

لە چیان و کەلان بوویە هیری...
در میان کوه‌ها و روستاها سرگردان شد

قا هونێرا تە بوو، دەلالا من
زیبای من! این هدیه‌ی تو بود...

وەرە بفکر، چ هالە هێسیری!
اکنون بیاوببین اسارت چه حالی دارد!

دلێ ئاشق، لە دافا گولیێن تە
بەس کو ما، بوویە دینێ زنجیری

دل عاشق، در دام بافه‌های گیسوی تو
آن‌قدر ماند که به دیوانه‌ای دربند، بدل شد!

سا دلێ تژی هیڤی و ئەرمان
ما تەنێ ژاری، ژە وەقەس ژیری

برای آن دل پر از امید و آرزو
از آن‌همه زیرکی، فقط حسرت و گرسنگی ماند!

ئەینێ مینا شڤانەکی، گەریام
لە مەرارا خوە، بیری وە بیری

همانند چوپانی، دنبالت گشتم، خوب من
یکایک محل‌های دوشیدن گله‌ها را

لێ ژە بەختا م، جارێ پێ هەسیام...
کو میا قاش، دایە گوران، نیری...

اما از بخت بد، ناگاه متوجه شدم
که میش سپیدم را، بز پیشاهنگ به گرگ‌ها داده است!

***

***

ئاخ بەختا م، مەفکرە چیکان
می، تونین لە ڤان رێییێن شیری...

آه ای بخت من، به ستاره‌ها نگاه نکن
میشی در این راه‌های شیری نمانده است

لا بوێژ، ئەی زمان و کەن شیرین...
تە چما ئەز کرم کەلاگیری؟!

ای که زبان و خنده‌ات شیرین است
بگو که چرا به گریه‌ام راضی شدی؟!

*سپاهی لایین

**وزن غزل مطابق افاعیل عروضی، عبارت است از: فاعلاتن، مفاعلن، فعلات و در برخی ابیات؛ فعلاتن مفاعلن فعلات.

نقد:

هونێرا تە: هونەرا تە

دلێ ئاشق: دلێ ئیشق/ئاشقان

ژە وەقەس ژیری: ژە وەقەس ژیرییێ

شەڤ

شب

شەڤە دیسا و دیسا بێقەراری
چ سەختە ڤا شەڤا و بێدوتاری!

شب دوباره و دوباره بی‌قراری
چه سخت است این شب و بی دوتاری

شەڤەک سار و هەوای چاڤێ م چیکسا
ژ هیڤێ ژی دبارە سپ و ساری

شبی سار و هوای چشم من بی ابر
از ماه هم می‌بارد سرما

چقەس میراسێ ئشق رند پارەڤا بوو!
رۆیێن رند سا تە، سا من بێقەراری

چقدر میراث عشق خوب پخش شد!
روزهای خوب برای تو، برای من بی‌قراری

تە وەستاندم ب خوا ژی وەستیاتر
تەرێ بەر ڤە شەڤێن ئەلاهمەزاری

خسته‌ام کردی خودت هم خسته‌تر
می‌روی به‌سوی شب‌های الله‌مزاری

گری هەفت پشتێ ل گەوری تە مایە
نزانم سا چ سەر من دا نەباری

گریه هفت‌پشت در گلویت مانده
نمی‌دانم چرا بر سرم نبارید

دلەک ئاشق ژ بیر بوویە ل ڤەندا
ل جانبازاریێک خێوە-بخاری

دلی عاشق ازیادرفته در اینجا
در جان بازاری خیوه -بخارایی

چقەس دورنە ژ کۆچێ مانە ئیسال!
چ بوو هەسیا ب سالێ بێبهاری؟

چقدر درنا از کوچ ماندند امسال
چه بود آگاه شدند به سال بی بهاری

م گۆت مالێ تە ئاڤا! ئەز خراوم
بریندارێ برینەک کوور و کاری

من گفتم خانه‌ات آباد! من خرابم
زخم‌خورده‌ی زخمی عمیق و کاری

تە داغەک دانی و هاو کر بریناں
و هالێ من خراوتر بوو دوجاری

تو داغی گذاشتی و زخم‌ها را کهنه تر کردی
و حال من خراب‌تر شد دوباره

چ بینگاڤوو تە شەوتاندم ئەلێلێ!
دزانی کو ب خوا ژی بوویی ئاری؟

چه بی‌وقت بو مرا سوزاندی ای دوست!
میدانی که خودت هم خاکستر شدی؟

*دکتر صادق فرهادی

**وزن این غزل، همان وزن معروف دوبیتی است؛ مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیل

نقد:

ڤەندا: ڤێ هەندا

شەڤەک سار: شەڤەکە سار و / شەڤەک سارە

میراسێ: میراتا

ئەڵاهمەزاری: ئەڵامەزارێ

گری هەفت پشتێ ل گەوری تە مایە: گرییێ هەفت پشتێ ل گەوریا تە مایە

دلەک ئاشق: دلەکی ئاشق

هاو کر بریناں: هاو کرن بریناں

ئەڤیندار

عاشق

غەم و غوسان، براستی جانێ من خوار
غم و غصه‌ها، حقیقتاً جانم را، به لب رساندند

ئەڤیندارم، تە دەخوازم هەزار جار
ولی عاشقم و می‌خواهمت هزاران بار

سا تە تیمە، نکوم گەپ کم بزانە
تشنه‌ی دیدار توأم و قادر به گفتنش نیستم که بدانی

وە من گینە ژە کانیا دل، ئاڤەک سار
لطفاً از سرچشمه‌ی کانیا دل، برایم آب گوارایی بیاور

شەڤا رەش چوو، بوویە چیکسای تو ناتی
شب تاریک رفت و سرمای زُمُخت صبح رسید

چاڤ لە رێ مە، لە وەر دێرێ بومە دار
چشم‌به‌راهت، بیرون منزل، شبیه تکه‌چوبی خشک‌شده‌ام

گرێ خواریە وە غێرەت را، ناڤێ تە
نام تو با غیرت و قدرت گره خورده است

کەرەم کە، لە من و خوە، وی بکە پار
لطفاً این غیرت را، بینمان تقسیم کن

وە قوروانێ تە و بەژنا تە بووم ئەز
به قربان تو و آن قد بلندت بگردم

خوەدێخوەستم، ئەگەر سا من بوویی یار
بنده خدا خواهم بود اگر که یارم شوی

*محمد حسین پور

نقد:

وە من گینە ژە کانیا دل، ئاڤەک سار: وە من گینە ژە کانیا دل، ئاڤەکە سار

گرێ خواریە وە غێرەت را، ناڤێ تە: گرێ خواریە وە غێرەتێ را، ناڤێ تە

نکته ۱: آب ازنظر جنس دستوری مؤنث است و به‌عنوان مضاف یا موصوف نشانگر (فتحه یا الف: **ـە** یا **ـا**) می‌گیرد: **ئاڤەکە سار**

نکته ۲: بعد از حروف اضافه اسامی صرف می‌شوند بنابراین غیرت (**غێرەت**) بعد از حرف‌اضافه **وە** نشانگر **ێ** می‌گیرد: **وە غێرەتێ**

دێرێ: دێری

قوروانێ تە: قوروانا تە

بەرخ!

بره!

با چاڤێ من کویر بە کو هین، ب دوویە
هینە فام ناکە کو ئەو چوویی، چوویە

بگذار چشمم کور شود که هنوز، منتظر است
هنوز نفهمیده آن‌که رفته، رفته است

کەڤۆتەک بوو دلێ من، ئاشق و سیس
نیکا سۆر و بریندار؛ یاراتوویە

کبوتری سفید بود دلم، عاشق و سفید
اکنون سرخ و زخمی است

چ ئار بوو ڤا، کەتە مالا من چاخێ
تەنێ تشتێ ژ مالێ مایە، دوویە

چه آتشی بود این، به خانه‌ام افتاد یک‌باره
تنها چیزی که ماند، نمایان می‌شود، دود است

ب دافێ چاڤێ بەرخێ بکەڤی، لێ
ژ دوو را فام کی، ئەو بەرخەک نەبوویە

به دام چشم بره‌ای بیافتی اما
بعد متوجه شوی بره نبوده است

گورەک هارە چاڤێ تە خوەدێ زانە
چوون گشتی تشت و شێرکۆ، تەنێ رووبە

گرگی هار است چشمت خدا می‌داند
همه‌چیز رفت و شیرکوه، فقط ظاهری است

نە جانەک ما، نە بەژنەک ما، گشتی چوون
بێ تە چاڤەک مایە ئەو ژی بێ سوویە

نه جانی ماند، نه قامتی، همه‌چیز رفت
بی تو چشمی مانده آن‌هم بی‌نور است

ئێدی بەسە بوێژە خوەدێیۆ، ئشق
ژ منێ دین، کینگانێ دەست دشوویە؟!

دیگر بس است بگو خدایا، عشق
از من دیوانه کی دست خواهد شست؟!

*شیرکوه پهلوانی

**وزن این شعر، مطابق افاعیل عروضی، عبارت است از؛ مفاعلن، مفاعلن، فعولن

نقد:

گورەک هارە: گورەکی هارە

دەست دشوویە: دەستی/ دەستان دشوویە

داغ

داغ

ئەلێلێ داغێ دل! چ خوەش رووونشتی
ل دلێ کو تو ژێ را گشتی تشتی

ای داغ دل چه خوش نشستی
بر دلی که برایش همه‌چیز هستی

نه ها بوو دل، ژ کو ڤا هاتی داغێ
نەهاتی، هەینەیا وی رند مشتی

این‌گونه نبود دل، از کجا آمدی ای داغ
نیامده، بودونبودش را خوب بردی

هن مال خۆپان دبن، هنەک ژی ئاڤا
نه تەخسیرا ته یه، ئۆردیبهشتی!

بعضی خانه‌ها خراب و برخی آباد می‌شوند
تقصیر تو نیست، تو اردیبهشتی

ژ باڤان مایی تو، فەرهاد دزانە
داغا شیرینا دینێ هەفتپشتی

میراث پدرانی تو، فرهاد می‌داند
داغ شیرین، دیوانه هفت‌پشت (هفت‌پشت دیوانه) هستی

نەگهشت چاڤێ ته چارۆک، سێخشتی
نێ ستراندن تو وەخت چاڤێن بهشتی

نرسید به چشمت چاروک، سه‌خشتی
هیچ‌وقت چشمان بهشتی سروده نمی‌شوند

ژ دل دا بێژم ئەز، بێچارەیه دل
هەر چ هاته سێرێ چوو چاخێ گشتی

از دل بگویم، بیچاره است دل
هر چیزی سرش آمد، به ناگاه همه‌اش رفت

دلەک بوویی سا خوه رۆژەک؛ کەڤردل
بهار هات و چوو و نیکا، لێمشتی

دلی بودی برای خودت روزی؛ سنگدل
بهار آمدورفت و اکنون، ته‌مانده سیل هستی

چ سێڤێ کال بوویی تو لۆ دلێ من
کو پشتی ئەوقاس داغ، هین نەگهشتی؟

چه سیب نرسیده‌ای بودی تو ای دل من
که بعدازاین همه داغ، هنوز نرسیده‌ای؟

*شیرکوه پهلوانی

نقد:

داغێ دل: داغا دل

هەینەیا وی رند مشتی: ته رند هەینا وی مشت

نەگهشت چاڤێ ته چارۆک، سێخشتی: نەگهشتن چاڤێ ته چارۆک، سێخشتی

نێ ستراندن تو وەخت چاڤێن بهشتی: نێن/ناین ستراندن تو وەخت چاڤێن بهشتی

دلەک بوویی سا خوە رۆژەک؛ کەڤردل: دلەکی بوویی سا خوە رۆژەکێ؛ کەڤردل

چ سێڤێ کال بوویی تو لۆ دلێ من: چ سێڤا کال/ سێڤەکە کال بوویی تو لۆ دلێ من

نکته ۱: واژه‌های **سێڤ** و **داغ** هر دو به لحاظ جنس دستوری مؤنث هستند بنابراین در جایگاه مضاف نشانگر (ا، الف) می‌گیرند.

نکته ۲: در مصراع چهارم از آخر دل نقش موصوف دارد و چون مذکر است نشانگر (**ـی**) می‌گیرد: **دلەکی کەڤردل**

سێریێ: سێری

چ زانی؟

چه می‌دانی؟

تو ژە دەردێنە بێدەرمان چ زانی؟
تو از دردهای بی‌درمان چه می‌دانی؟

ژە جایلەک ژان لێ بوو خەرمان چ زانی؟
از جوانی که دردهایش قد یک خرمن شده چه می‌دانی؟

ئەڤیندار قەت نەگێشتن هەڤ ئەلێلۆ
عاشقان هرگز به وصال نرسیدند

ئەڤین سا وان را بوو ئەرمان چ زانی؟
از عشق که برایشان آرزویی شد چه می‌دانی؟

ژە هەڤ بزداندن و بێدل کرن لۆ
از هم جدایشان کردند و بی دل کردند

کۆنیر و ئێش و ژان بەرمان چ زانی؟
زخم و درد برایشان ماند چه می‌دانی؟

ئەڤین داغەک داتەینێ سەر دلی وان
عشق داغی بر دلشان می‌گذارد

هەلاک نەوێنە ژە سەرمان چ زانی؟
تا هلاک نشوند در سرما چه می‌دانی؟

بهار ژی ژانێ ئشقێ ناکه دەرمان
بهار هم درد عشق را درمان نکرد

تو ژە دەردێنە بێ دەرمان چ زانی؟
تو از دردهای بی‌درمان چه می‌دانی؟

❋هادی نادری

نقد:

دەردێنە: دەردێن

ژە هەڤ بزداندن و بێدل کرن لۆ: ژە هەڤ هاتن بزداندن و هاتن بێدل کرن لۆ

ئەڤین داغەک داتەینێ: ئەڤین داغەکێ داتەینێ

ژانێ ئشقێ: ژانا ئشقێ

محوی، شوریده‌ای از شاعران غزلسرای کرد

محمد بالخی معروف و متخلص به «محوی»، پسر مُلا عثمان از نوادگان «شیخ رەش» است.

محوی، از بزرگ‌ترین شاعران کلاسیک کرد قرن نوزدهم (۱۸۳۶-۱۹۰۶) در روستای بالخ در مجاورت سلیمانیه به دنیا آمد. وی از مشهورترین شاعران عرفانی کرد و گویش سورانی و عمده‌ی شهرت وی به‌واسطه غزل‌های عاشقانه و عرفانی است.

وی از سن هفت‌سالگی به آموختن قرآن و علوم رایج دوران پرداخت و سپس برای تحصیل علم عازم سنندج و مهاباد و بغداد شد. در بغداد او از محضر بزرگانی چون مفتی زهاوی (مفتی وقت عراق) بهره برد. ازجمله شاگردان مشهور محوی هم می‌توان به ملا سعید افندی، ملا حسن قزلچی اشاره کرد. محوی از پیروان طریقت نقشبندیه بود و ارادت بسیاری به مولانا خالد شهرزوری داشت. او پس از ملاقاتی که در سال ۱۸۸۳ با سلطان عبدالحمید دوم عثمانی داشت، اجازه تأسیس خانقاهی را در سلیمانیه گرفت که به خانقاه محوی شهرت یافت. ازجمله عالمان کرد که محوی با آنان هم‌کلام بوده است می‌توان به مولوی کرد، مولانا احمد نودشی، ملا حامد بیسارانی و... اشاره کرد.

محوی به زبان‌های کردی، فارسی و عربی و در قالب‌های غزل، قصیده و دوبیتی و فرد شعر سروده است. مضمون بیشتر اشعار وی تصوف، عرفان و تقبیح دنیا است. اشعار محوی سرشار از استعاره و نماد است. در میان شعرای فارس او بیشتر تحت تأثیر حافظ و در میان شاعران کرد تحت تأثیر نالی بوده است. وی در غزلی، ارادت خود را به حافظ این‌گونه بیان می‌کند:

دلم بگرفته از گفتار پر بی‌مایه‌ی واعظ بخوان ای بذله خوان، اشعار ساقی‌نامه‌ی حافظ

شده دیوان او تا حشر یک میخانه‌ی نشئه مگر می‌جوش زد جای مداد از خامه‌ی حافظ!

در پایان این معرفی کوتاه، غزل زیبایی از محوی می‌خوانیم؛

چ بکەم؟

چه کنم؟

بە نووری بادە کەشفی زوڵمەتی تەقوا نەکەم، چ بکەم!
به نور باده، پرده از تیرگی تقوا برنگیرم، چه کنم؟

بە شەمعێکی وەها چاری شەوێکی وا نەکەم، چ بکەم!
با چنین شمعی، چنین شبی را چاره نکنم، چه کنم؟

لە خەزنەی دڵمدا هەرچی هەیە، هەر داغی سەودایە
در گنجینه‌ی دلم هر چه هست، داغ سوداست

دەسا ئەم نەقدە دەردی عیشقی پێ سەودا نەکەم، چ بکەم!
اگر با چنین نقدی، خریدار داغ عشق نشوم، چه کنم؟

لەگەڵ دەستی مەلا ڕێ ناکەوێ زونناری زوڵفی یار
زنار زلف‌های یار، به دست شیخ نمی‌افتد

وەکو «شێخ» ئیختیاری مەزهەبی «تەرسا» نەکەم، چ بکەم!
اگر همچون شیخ به مذهب مسیحیت نگروم، چه کنم؟

لە ڕێی ئەو شۆخەدا خۆم کردە خاک و پێی نەنا پێما
در ره آن شوخ چشم، خاک شدم و گام بر من نهاد

دەسا خاکی هەموو عالەم بەسەر خۆما نەکەم، چ بکەم!
اکنون اگر خاک همه عالم را به سر نکنم، چه کنم؟

دەمێکە شاری پڕ شۆڕی مەحەببەت مات و خامۆشە
آنگاه که شهر پر شور محبت خاموش است

به قانوونی تەجەننون شۆڕشێ ئینشا نەکەم، چ بکەم!
اگر به قانون جنون شورشی بر پا نکنم، چه کنم؟

له چاوانم نەما بۆ گریە، نۆبەی سەجدە بەردەریە
به هنگام سجده بر درگاهت، در چشمانم گریه‌ای نماند

سیا سالّم نەبارە، نوێژی ئیستیسقا نەکەم، چ بکەم!
این سال سیاه باران ندارد، اگر نماز استقا نخوانم، چه کنم؟

لەسەر تۆم دوشمنە دنیا، قەزیەم «مانع الجمع»ە
عالم به خاطر تو با من دشمن است؛ قضیه‌ای مانع الجمع:

کە تەرکی تۆ نەکەم، تەرکی هەموو دنیا نەکەم، چ بکەم!
برای با تو بودن، ترک همه عالم نکنم، چه کنم؟

بەجێ ماوم لە یاران، نا بە جێ ماوم، ئەجەل زوو بە
از یاران جامانده‌ام و بی جا مانده‌ام، ای مرگ بشتاب

بە مردن لەم قوسووری ژینە ئیستیعفا نەکەم، چ بکەم!
اگر با مردنم این کوتاهی را جبران نکنم، چه کنم؟

ئەوا لەیلا بە ڕۆژی حەشر ئەدا وادەی لیقا مەحوی!
لیلا، وعده‌ی دیدارش را به روز حشر موکول کرد، محوی

هەتا قامی قیامەت، ئاە و واوەیلا نەکەم، چ بکەم؟!
اگر تا روز قیامت آه و واویلا نکنم، چه کنم؟

نالی، نوای عشق!

(آشنایی با یکی دیگر از غزلسرایان بزرگ کرد)

نالی (۱۷۹۵–۱۸۵۵) با نام کامل ملا خدر شاویسی میکایلی شاعر کرد و بنیان‌گذار مکتب شعری بابان است. وی در قریه خاک و خول در شهرزور به دنیا آمد و پس از مطالعه قرآن و صرف و نحو در شهرزور، به‌قصد تحصیل علم به مهاباد، سنندج و حلبچه رفت.

پس از حمله‌ی ترکان عثمانی به سلیمانیه و پایان دادن به حکومت بابانها، نالی از سلیمانیه به شام رفت و ازآنجا قصیده‌ای بلند همچون نامه برای سالم شاعر کرد اهل سلیمانیه فرستاد و از او احوال شهر و دیارش را جویا شد. سالم هم در قصیده‌ای جواب او را داد. این دو قصیده از نمونه‌های ماندگار مکاتبه در ادبیات کردی هستند.

نالی در ادبیات کردی به غزل‌های عاشقانه‌اش شناخته‌شده است. نقش وی از آن نظر در تاریخ ادبیات کردی برجسته است که از اولین کسانی بود که به گویش سورانی شعر سرود و پس از وی شعرای بسیاری چون کردی، سالم (شاعر) و حاجی قادر کویی، محوی، وفایی، ناری (شاعر)، حریقی و قانع به شعر سورانی روی آوردند.

عمده اشعار نالی به زبان کردی و در قالب غزل هستند ولی از وی اشعاری به زبان‌های فارسی، عربی و ترکی هم به‌جامانده است.

در ادامه، دو غزل از نالی می‌خوانیم،

به زبان‌های فارسی و کردی:

منتظر باران

ابروان تو طبیبان دل‌افگاران‌اند

هر دو پیوسته از آن بر سر بیماران‌اند

گنج رخسار تو دیدن نبود زهره مرا

که ز زلف تو برو خفته سیه ماران‌اند

ما هزاران، ز غمت خسته و ناکام، ولی

کامیاب از گل روی تو خس و خارانند

بر سر کوی خود از گریه مکن منع مرا

زان که گل‌های چمن منتظر باران‌اند

نرگسان تو که خواب همه عالم بردند

خفتگان‌اند، ولی رهزن بیداران‌اند

«نالیا» از چه سگانش همه‌شب نالان‌اند

که نه آن شیفتگان نیز، جگرخواران‌اند؟!

**

موسۆڵمانی نەماوە!

مسلمانی نمانده است

زوڵفت بە قەدتدا کە پەرێشان و بڵاوە

زلفت که بر قامتت پریشان و پراکنده است

ئەمڕۆ لە منی شیفتە ئاڵۆز و بە داوە

امروز، با من شوریده در جنگ و ناسازگاری است

ئەم عومرە عەزیزە کە لە بۆت نەقد و دراوە

این عمر عزیز من است که چون سکه به دستت افتاده

سەد حەیف و دریغا کە موسوڵمانی نەماوە!

صد افسوس که مسلمانی نمانده است

عومرێکی درێژە بە خەیاڵی سەری زوڵفت

عمرم با خیال زلف‌های تو طولانی شده

سەودا و پەرێشانم و سەودایەکی خاوە

اما من فقط پریشانحالم و این خیالی خام است

هەرچەندە کە ڕووتم، بەخودا مائیلی ڕووتم
بێبەرگییە عیللەت کە هەتیو مەیلی هەتاوە

هر چند که عریانم ولی به خدا به روی تو مایلم
اینکه یتیم مشتاق آفتاب است، دلیلش عریانی و نداری است

«مانی» نیەتی قووەتی تەسویری بڕۆی تۆ
ئەم قەوسە بە دەستی موتەنەففیس نەکشاوە

مانی هم توان تصویر ابروی تو را ندارد
این کمان به دست انسان کشیده نشده است

بۆچی نەگریم، سەد کەڕەتم دڵ دەشکێنی!
بۆ مۀ نەڕژێ، شیشە لە سەد لاوە شکاوە!

تو که صد با دلم را شکسته‌ای، چرا گریه نکنم؟!
چگونه فرو نریزد شیشه‌ای که از صد جا شکسته است!

بێفائیدەیە مەنعی من ئێستاکە لە گریان
بۆ عاشقی بێچارە زووەم ئاوە ڕژاوە!

منع من از گریه بی فایده است
این آب، برای عاشق بیچاره، ریخته است

هەر جۆگە و جێگێکی کەوا سوور و سوێر بێ
جێی جۆششی گریانی منە و خوێنە ڕژاوە

هر جوی و جایی که قرمز باشد
جای جوشش اشک‌های من است و خون ریخته است

سۆزی دڵمە باعیسی تاو و کوڵی گریان
مەعلوومە کە ئاگر سەبەبی جۆششی ئاوە

سبب همه اشک‌ها، آتش دل من است
پیداست که سبب جوشیدن آب، آتش است

نالی وەکوو زوڵفت کە موتیعی بەری پێتە
تێکی مەشکێنە، بە جەفا مەیخەرە لاوە!

همچون زلفت که مطیع روی توست
نالی را نشکن، این پیر میخواره را

بەرخ!

برە

ژیانا خوە بوێژم؟ مایە ئەرمان...
بوومە رسوا، چەرە هوون بێخەوەر مان؟!

زندگی خود را بگویم؟ فقط حسرت و آرزو
رسواشده‌ام، چطور شما بی‌خبر ماندید!

ئەڤین سهرە، ڤی دینا بفکرن رند
گورێ وەهشی بوو بەرخێ گوھ ب فەرمان

عشق، جادوست، این دیوانه را خوب بنگرید
گرگ وحشی، بره گوش‌به‌فرمانی شده است

ئەڤین، ویرووسەکە ژان و برینە
ژ چاڤان تێ، ژێ را قەت تونە دەرمان!

عشق، ویروس رنج و زخم است
که از چشم‌ها سرایت می‌کند و درمانی برایش نیست

چ هەزکریەک ببێژە، ئەو دبە دین...
دل ئەو دینێ کەرە، فام ناکە شەرمان

هرچه معشوق بگوید همان دینش می‌شود
دل آن دیوانه‌ای است که نمی‌داند شرم چیست

ل با من رووەمەنێ، چاڤ گرتی رەد بە
کو هەر دەر بفکری غەم بوونە خەرمان

در کنارم منشین، چشم‌بسته بگذر
که هر سمت بنگری غم‌ها خرمن شده‌اند

سەلامێ من بگینن باقلا من
هەگەر چوون و نە وەک من دەربدەر مان!

سلام من را به یار عاقلم برسانید
اگر رفتید و همچون من سرگردان نماندید!

*شیرکوه پهلوانی

نقد:

سەلامێ من: سەلاما من

ڤی دینا: ڤی دینی

هەر دەر بفکری: هەر دەرێ بفکری

غزل، قالبی برای همیشه

صحبت ما همچنان پیرامون قالب غزل، اختصاصات و ظرفیت‌های آن و نیز اهمیت و ارزش‌های آن در شعر کردی است.

چنان‌که پیش‌تر گفته‌ایم؛ غزل، درواقع محمل اندیشه و احساسات عاشقانه است. بااین‌وجود، در دنیای معاصر ادبیات پارسی و ایرانی، این قالب به‌ویژه از انقلاب مشروطه به این‌سو، سمت‌وسوی دیگری گرفته و با عنوان «غزل اجتماعی و سیاسی» توانسته پنجره‌ی ذهن و زبان ما را به افق‌های روشن و روزآمدتری بگشاید.

بر این اساس، غزل امروز، بیش از آنکه ناظر بر محتوای عاشقانه باشد، معرف یک قالب است برای طرح و بیان اندیشه‌ها و مضامین مختلف، اعم از: عاشقانه، عارفانه، اجتماعی، سیاسی، طنز و یا تلفیقی از دو یا همه‌ی این موارد.

با توجه به تمرکز و تأکید آغازین ما بر غزل عاشقانه، ازاین‌پس بیشتر پیرامون غزل اجتماعی و... سخن خواهیم گفت و بنای ما بر سرایش و دریافت این‌گونه از غزل است.

غزل، می‌خواهد و باید شعر اجتماعی و مردمی هم بگوید تا متهم به کهنگی و بی نقشی در جامعه‌ی امروز، نشود.

مەرخ

سرو کوهی

مینا ئەورەک رەشم، کو قەت نابارم
مانند ابری سیاهم که اصلاً نمی‌بارم

تامل دەکم وەلی، ژە کەس ناقارم
تحمل می‌کنم و از کسی قهر نیستم

ئەز ئەو مەرخا بلندێ سەر چیانم
مثل مرخی «اُرس» هستم در بلندی کوه

گولیل مەرزم، کو لە تەموزێ سارم
و مرز گلیلم که حتی، در تابستان هم سردم

وەقەس رێ هاتمە، کو تە بوینم
این‌همه راه، به عشق دیدنت آمده‌ام

قەوول کە تا نەوینم ژە ڤر نارم
باور کن تا نبینمت ازاینجا نخواهم رفت

چیان ئەز دیم و بەرف ژی، وەلیا هەردێ
کوه‌ها مرا دیدند و برف‌ها نیز، آب شدند

چون ئەز ژە دل، ناتی تۆپەکێ ئارم
چون‌که از دل، شبیه گلوله‌ای آتشم

ئەڤیندارێ تە مە، هین تە دەخوازم
عاشقت هستم و هنوز هم می‌خواهمت

ژە تە دوورم هەڤالا، ئوستێ خوارم
دورم از تو و از این بابت شرمسارم!

*محمد حسین پور

نقد:

ئەورەک رەشم: ئەورەکە رەشم

ژە کەس: ژە تو کەسی/کەسێ

مەرخا بلندێ سەر چیانم: مەرخا بلندا سەر چیانم

ناتی تۆپەکێ ئارم: ناتا تۆپەکە/تۆپەکا ئارم

ژە تە دوورم هەڤالا: ژە تە دوورم هەڤالێ/هەڤالۆ

گەپا زمێن

حرف زبان

سالێ سالن تە ڤا دلا خوین کرییە

سال‌های سال است که این دل را پردرد کرده‌ای

سالێ سالن تە ڤا دلا دین کرییە

سال‌های سال است که این دل را دیوانه کرده‌ای

رۆناهی یێ ئۆجاغێ واریّ تە ئەز بووم

روشنایی اجاق کاشانه‌ات من بودم

تە ئۆجاغێ غەریوان وە تین کرییە

تو اجاق دیگران را روشن و گرم کرده‌ای

رەفشێ سەر زینێ ئەسبێ تە ئەز بووم و ئەز

زیبایی زین‌وبرگ اسبت من بودم

تە چما ئەسب سا غەریوان زین کرییە؟

تو چرا اسب را برای دیگران زین کرده‌ای؟

هەر دو پە هەڤ هاتنی ڤرا لێ تە چما

ما هردو باهم آمدیم اینجا، اما تو چرا

سا هەوینێ من مال تژی نڤین کرییە

برای وسنی من خانه را پر از جهاز کرده‌ای؟

داپیر و باپیر دزانن کو تە وە من

مادربزرگ و پدربزرگ می‌دانند که تو اول

ئەڤەلێ خوە سا وان را شیرین کرییە

به‌وسیله من خودت را برای آن‌ها شیرین کرده‌ای

کرداریّ تە وەرە بوو کو نکا خزین

رفتار تو به‌گونه‌ای بود که اینک بچه‌ها

تەرکێ داپیر و باپیر و زمین کرییە

ترک پدربزرگ و مادربزرگ و زبان کرده‌اند!

*محمد قربانی

** وزن غزل محمد قربانی، وزن نسبتا بکر و کم کاربرد «مفتعلن مفتعلن مفتعلن» است.

نقد:

تەرکێ: تەرکا

ڤا دلا: دل مذکر است بنابراین صفت اشاره مذکر قبل از آن می‌آید، نکته مهمتر اینکه دل نقش مفعول دارد و چون فعل گذشته است بنابراین ساده می‌آید؛ **ئەڤ دل**

رۆناهی یێ ئۆجاغێ واریّ تە: رۆناهیا ئۆجاغا واریّ تە

ئۆجاغێ غەریوان: ئۆجاغا غەریوان

ڕەفشێ سەر زینێ: ڕەوشا سەر زینێ

هەویێ من: هەویا من

زەرێ!

زری!

هەر کو ئەز هاتم، دلێ من ما، لە ڕێ
مال لە من دانی، غەما تە دیلوەرێ

هر بار که آمدم، دلم در جاده باقی ماند
غمت ای یار، خانه‌خرابم کرد

دیلوەرا من، دیلوەرا شیرین‌زمان
ئەز قێ دەردا، لە کو قێشیریم گەرێ؟

دلبرم، دلبر شیرین‌زبان من
من این درد را کجا باید نهان کنم؟

من لە کو وەندا کری تو، بێ خجاو؟
کێ خجاوا تە، ژە من دزی، لە ڕێ؟

من تو را کجا گم کردم بی‌صدا
چه کسی تو را درراه از من دزدید؟

یکەجاری دەنگێ بێ شریا و ئەم
بوونی باغێ سۆرگەوز لە هەمبەرێ

به‌یک‌باره صدای باد به هستی ما در پیچید
و ما در برابرش باغی شدیم آغشته به سرخی (خون)

تام و تین وەرکەت ژە سفرا تژی نان
سا مە هەسرەت ما ژە دۆرانا بەرێ

گرمی و مزه از سفره‌ی پر از نان رفت
برای ما حسرتی از دوران قدیم باقی ماند

پارسوو و پشتا مە، بوونە نەردوان
تا کو دینەک وەرکەقە سەر مەنبەرێ

پشت و دنده‌های پهلوی ما نردبان شدند
تا که دیوانه‌ای از پله‌ها بالا برود...

سا هەقێ خوە، پارقە کر مالا گولان
سا هەقێ مە، وادە دانی مەهشەرێ

برای حق خود، دارایی گل‌ها را تقسیم کرد
برای حق ما، به محشر حواله‌مان داد...

گشتێ ڕێوی بەرقە ئەرمانێن خوە چوون
ئەم چما پاش قە پێ نشتن، لە کەرێ؟

همه‌ی رهگذرها به سمت آرزوهایشان رفتند
چرا ما برعکس سوار الاغمان شدیم؟

دێلەگور کەتنە کەمینا کیڤیان
کیڤیان چوون کو بوینن مەنجەرێ!

ماده‌گرگ‌ها در کمین آهوان نشستند
و آهوها رفتند که فرصت و مجالی پیدا کنند...

*

لۆ دەکەم ئیشەف لە قێ کۆچا، مەگەر
تو سەرێ خوە وەرخنی ژە پەنجەرێ!

من امشب در این کوچه آواز می‌خوانم
شاید که تو از پنجره سرت را بیرون بیاوری

سیسەبوزە قا چیا، چون بەرف و بێ
رەنگێ من فڕاند، ئەلێ رووئەسمەرێ

این کوه سپید است، به این دلیل که باد و برف
رنگم را پرانیده، ای سبزه‌روی من

کەسک و سۆرا من، وەرە، بەسە گری
ئەز لە بن مەرخێ مرم بێ تە، زەرێ!

آی سبز و سرخ من، بیا گریه کافی است
زری! من بی تو زیر این سرو کوهی می‌میرم!

*سپاهی لایین

*بیت پایانی غزل، تلمیحی به آهنگ معروف «**زەرێ مەگری**» است. وزن غزل نیز «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» است.

قێ دەردا: قی دەردی

کیڤیان چوون: کیفی چوون

گازن

گلایه

وەرە رووندێ با من ئازیز
گوچک بدە تو، رند، تەمیز

بیا کنارم بنشین عزیز
خوب گوش فرا بده

وەختا ل ناڤ خەلکێ تەری
هەر چ هاتە گۆتن، نەبیز

وقتی به میان مردم می‌روی
هر آنچه گفته شد، نشنو

فلانی شێرکۆ یارێ وێ
فلانێ هەر رۆ کر، هەمیز

فلانی با شیرکوه سر و سری دارد
فلانی را هِروز در آغوش گرفت

هەر کێ هاتە گیرێ ماچ کر
سا وی را یەکن، ژن، قیز

هر که گیرش آمد، بوسید
برایش فرقی ندارد چه زن، چه دختر

مەبێژە جانێ من ها تو
ب ئاڤرووپا یەکێ مەلیز

نگو ای جان من این‌گونه تو
با آبروی کسی بازی نکن

نا، ب گۆتنا وە خەلکۆ

نه به حرف شما ای مردم

نابه، نا، نابه پاکدل، هیز نمی‌شود، نه نمی‌شود دل پاک، هیز

*شیرکوه پهلوانی

** وزن غزل «مستفعلن مستفعلن» است.

نقد:

روونێ: روونه؛ فعل در حالت امری شناسه فتحه می‌گیرد.

هەر کێ هاته گیرێ: هەر کی هاته گیرێ

خزانێن بێ‌کەس

کودک کار

فەلەک! چاڤێ خوە ڤەکە، مەگە کۆری فلک چشمانت را بازکن، مگر کوری؟

هشمەت مامە کو تو چقەس سەبووری تعجب می‌کنم که این‌قدر صبوری

ناوینی تو خزانێ چاڤ‌بەیستر نمی‌بینی تو کودکان گریان را

چەقس گەرێ زولم؟ ژە مروڤیێ دووری چه اندازه ستم؟ این از انسانیت دور است

خاسه و دل‌خوین و ب دەرد و قنجیر پابرهنه و دل‌آزرده و پردرد و گوشه‌گیر

شەرم که دنیا گەرێ، تو بێ هەدۆری شرمنده می‌شود دنیا که تو بی‌تابی

له خزانتێ سا خوە بوویی دێ و باڤ در کودکی‌ات شده‌ای هم مادر و هم پدر

ڤا بارا پر گرانه، تو هین خۆری این بار گرانی است و تو هنوز ضعیفی

چەرخێ گەردوون دچەرخە، ما نابینه چرخ فلک می‌چرخد، مگر نمی‌بیند

کو تو هاکا ل ناڤ تەندووریێ سۆری؟ که تو مانده‌ای در تنوری داغ؟

*سارا سودمند

وزن غزل خانم سودمند و همچنین غزل بعدی ازهادی نادری منطبق بر وزن معروف دوبیتی است؛ مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

نقد:

خزانێ چاڤ‌بەیستر: خزانێن چاڤ‌بەیستر

خزانتێ: خزانتییێ

تەندووریێ سۆری: تەندوورا سۆری

چاڤێن غەزالان

چشم غزال

شەڤەک رەش هات مینا چاڤێن غەزالان
هەڤال ژی مانە ئیشەڤ ژە هەڤالان

شبی سیاه آمد مانند چشم غزالان
دوستان هم از یارانشان جامانده‌اند

دەڤەدار چوون و رەسم و ریّجە ڤێ را
ب دەس خوە مانێ لە خەون و خەیالان

ساربانان رفتند و رسم و رسوم نیز با آن‌ها رفت
متعجب ماندیم در خواب‌وخیال

بەرێ جاییل نازەوجاندن ژە دەرڤا
نکا دانە غەریوە، بێمەجالان

قدیم‌ها جوان‌ها را به‌جز با ایل‌وتبار خود به ازدواج درنمی‌آوردند
حالا به غریبه‌ها دادند، عجولان

ژە دەس خەونا گرانێ گوچکێن گان
کارێ مە بوو کشاندنا مەلالان

از دست خواب گران و بی‌خبری
کار ما به رنج کشیدن افتاده

کانی لای بوویە ژە دەس مشک و ماران
مچقاندن ئاڤا کانی زەلالان

چشمه لای شده از دست موش‌ها و مارها
آب چشمه زلال را خشک کردند

دێ باڤان کوردی وە مە هێڤۆساندن
مە وەندا کر زمان لە ناڤ شەمالان

پدر و مادرها به ما کردی یاد دادند
ما زبانمان را بر باد دادیم

بپارێزن زمین و بهێڤۆسن
نە لە گەپ کرنێ مینا کەڕ و لالان

زبان را محافظت کنید و یاد بگیرید
نه مانند کر و لال‌ها صحبت کنید

ژە هەر دەر بگرێنێ پیشی زیانێ
زەلال دەبێ مینا چاڤێن دەلالان

از هرکجا جلوی ضرر را بگیریم
مانند چشم زیبارویان زلال می‌شود

*هادی نادری

نقد:

بگرێنێ پیشی زیانێ: بگرینی پیشا زیانێ

شەڤەک رەش: شەڤەکە رەش

خەونا گرانێ گوچکێن گان: خەونا گرانا گوچکێن گان

بپارێزن زمین: بپارێزن زمێن

قالب‌های نوین؛ لۆ قالبی با سابقه اما نو!

در صفحات بعدی، موضوع بحث و شناخت و سرایش و تمرین ما، قالب جالب و مهم **لۆ** خواهد بود.

لۆ، یک قالب شعری کردی کهن است؛ نوعی از شعر که در آن شاعر مضمون و سخن را در قالب سطرهایی موزون، نامتساوی و گاه مقفی، بیان می‌کند.

مضمون شعر **لۆ**، در وجه سنتی‌اش، بیشتر به شرح و توصیف طبیعت و شکار و عشق و کوچ و ...متمایل و متمرکز است.

«**لۆ**» ی کردی، دقیقاً همان شعر نیمایی است، با این تفاوت جزئی زیبایی شناسانه که تعداد و تکرار قافیه در **لۆ** نسبت به شعر نو یا نیمایی بیشتر است.

نکته‌ی مهم و اساسی در ارتباط با مشابهت و مقایسه‌ی این دو قالب این است که؛ شعر نو، در زبان ملی ما، با ظهور نیما پیشنهاد و مطرح و شناخته شد، حال‌آنکه شعرا، هنرمندان و خصوصاً دهنگبیژهای کرد، شعر **لۆ** را قرن‌هاست که می‌سرایند و می‌خوانند. تأکید بر این نکته، به‌ویژه برای آن است که اهل علم و پژوهش و ادبیات ایران، بدانند چنین قالبی، پیش از نیما در فلات ایران موجود و مهم بوده است درست همان‌گونه که سه‌خشتی کردی، بیش از هزار سال پیش از سه‌گانی امروز وجود داشته و هزاران نمونه از آن شناسایی و منتشر شده است.

این اشاره صرفاً برای نشان دادن قدمت این قالب شعری نسبت به شعر و قالب نیمایی نیست، بلکه تمنایی است برای هوشیاری و پرهیز از غفلت نسبت به داشته‌های فرهنگی و ادبی این سرزمین که حیف است حق چنین مطالب مهمی را ندانیم و به‌موقع ادا نکنیم.

در پایان این یادداشت کوتاه، چند نکته‌ی کاربردی کوتاه هم به‌ضرورت عرض کنم:

شعر **لۆ**، می‌تواند به هر مضمون و منظری بپردازد. لذا شاعر نباید خود را محدود به هیچ موضوع و مشکلی کند و از توصیف طبیعت و عشق گرفته تا مضامین اجتماعی، در هر زمینه‌ای می‌تواند بسراید.

شعر **لۆ**، موزون است، با سطرهای نامتساوی و قافیه‌هایی که شاعر به‌ضرورت به کار می‌آورد. در کارنامه‌ی شعر نیمایی، برخی شعرای معاصر و ازجمله شاعر بزرگ پارسی سرای خراسان، زنده‌یاد اخوان ثالث بیش از دیگران به قالب **لۆ** و ظرفیت‌های خاص آن نزدیک شده است. لذا مطالعه‌ی شعر اخوان می‌تواند کمک‌حال احساس و شناخت شما باشد.

رۆژ	خورشید
چ فەرقێ دەکە	چه تفاوتی دارد
شەڤ بە یا رۆژ؟	روز باشد یا شب؟
لە ڤر، تاریە مال و مالک	در اینجا، خانه و سراچه و بیت، تاریک است
مینا پوونکێ تەنگ و تاری	همانند مرغدانی تاریک...
کو تێ دا مریشکا مری	که در آن، مرغی مرده
دانیە مال و فالک	خانه و تخم گذاشته است
دلێ من دەوێژە	دلم می‌گوید

کو پوونک قریژه که این مرغدانی نامطبوع است

کو ژه پوونکێ گەنی، بالنده گێژه که سرگشتگی پرنده، از بوی بد مرغدانی است

کو ڤا بێهنێ گەنی که از این بوی بد

ژه چاڤێن ته هێستر دەرێژه چشم‌های تو اشک‌بار است

دلێ من دەوێژه دلم می‌گوید

وه چاڤێن خوه یی تەر با این چشم‌های خیست

وەرە پوونکێ بەردە، یەکسەر بیا و این مرغدانی را، به‌یک‌باره رها کن

لێخن پەر پر بزن

ژه کونجێ قێفەس از گوشه‌ی این قفس

وەرکەڤە دەر بیرون بیا

کو تا ئاسمانان ژه نێزیک، نەوینی که اگر آسمان‌ها را از نزدیک نبینی

نکاینی بکی رۆژێ باوەر! نمی‌توانی خورشید و روز را باور کنی!

*سپاهی لایین

** معیار عروضی وزن این **لۆ**، «فعولن فعولن » در بحر متقارب است.

نقد:

بهنێ گەنی: بێهنا گەنی

تاریه مال و مالک: تارینه مال و مالک

پوونکێ تەنگ: پوونکا تەنگ

دانیه مال و فالک: دانینه مال و فالک

پوونکێ گەنی: پوونکا گەنی

بێهنێ گەنی: بێهنا گەنی

وه چاڤێن خوه یی تەر: وه چاڤێن خوه یێن تەر

کونجێ قێفەس: کونجا قەفەسێ

بەرفەمێر

آدم‌برفی

دیسا، ئێڤارە، ئێڤارە... دوباره غروب است و غروب...

هینه هین، هەیتە هەیتە؛ هنوز که هنوز است

بەرف تێ، سارە برف، تقلّای باریدن دارد، سرد است

ئەزێ ل هالەتم، بێدەنگ این منم که گیج و مبهوت

ژ مستێ من کەتیە خشت در دم مرگ، دم برنمی‌آورم

دلێ من سا ته بوویه ته‌نگ!

دلم برایت تنگ شده است!

کودایی تو؟
ل رۆناهییێ کی مه‌رخێ؟
ل گۆڤه‌ندا کی مه‌یدانێ؟
ل کی دیزێ؟ ل کی یانێ؟
وه‌ره به‌رخێ!

کجایی تو؟
در روشنایی کدام سرو کوهی؟
در رقصارقص کدام میدان؟
بر کدام لبه و کناره‌ای؟
بیا ای بره‌ی من!

کودایی تو؟
ل به‌رفێنه کی ئالییێ؟
ل خه‌ونێنه کی هه‌لبه‌ستێ؟
ل چێنێنه کی خالییێ؟
ل کی زاوێ؟
ل کی شاخێ؟
ل کی ده‌ستێ؟

کجایی تو؟
در برف‌های کدام طرف؟
در خواب‌های کدام شعر؟
در گل و نقش‌های کدام قالی؟
در چه دره‌ای؟
چه کوهی؟
چه سمتی؟

هینه هین به‌رف تێ؛ پێ هه‌ڤ
ره‌شه‌با هووڤه هووڤه، شه‌ڤ بوویه دووپشکێ پاش شووشێ
هه‌ساوی شه‌نگژیمه، لێ!
لێ لێ! لێ لێ!
لێ لێ! لێ لێ!
کانی، کا به‌رف؟!
نا... نا، سه‌ر برینێ من دباره خوێ!

هنوز که هنوز است برف آسمان، تقلّای باریدن دارد
هوهوکنان است سیاه باد؛ شب، حکم عقربی را دارد، در پشت شیشه‌ی پنجره
ئه‌لێ لێ! حسابی تکیده و خمیده شده‌ام
لێ لێ! لێ لێ!
لێ لێ! لێ لێ!
کو، چه برفی؟
نه... نه این نمک است که می‌بارد بر زخم‌هایم!

هینه هین، هه‌یته هه‌یته
به‌رف تێ، ساره
ئه‌زێ به‌ر مرنییێ، بێ‌ده‌نگ
دلێ من – به‌رفه‌میره‌ک - سا ته بوویه ته‌نگ!

هنوز که هنوز است
برف آسمان، تقلّای باریدن دارد، سرد است
این منم که در دم مرگ، دم برنمی‌آورم
دل آدم‌برفی‌ای چون من برایت تنگ شده است!

*حسین تقدیسی

**معیار عروضی وزن این شعر، تکرار «مفاعیلن، مفاعیلن» است.

نقد:

برینێ من: برینا من

رۆناهییێ: رۆناهیا

بەرفێنە: بەرفێن

خەونێنە: خەونێن

جارێ بفکر

نظری بی افکن

ئەز، ئەو سازا تژی هەنگم
سەوا یارا خوە دلتەنگم
چەرە بیژم، بزانی تا؟
مینا خودکارا بێرەنگم
وە کاغازێ را دەجەنگم

من آن سازِ پر از آهنگم
که برای عشق خود دل‌تنگم
چگونه بگویم تا بدانی؟
مانند خودکار بی‌رنگم
که با کاغذ، می‌جنگم

دو چاڤێن من تژی هێستر
خوداوەندا تو کو زانی
ناتی شەڤێنە بارانی
تە چەر مالک لە مە دانی

دو چشمانم پر از اشک است
خداوندا!، تو که خود می‌دانی
مانند آن شب‌های بارانی
ما را، خانه‌خراب کردی

ژە هالێ من، خەوەرداری...

از حال من که خبرداری...

فەقیر حال و دورەگەردم
تژی ژان و تژی دەردم
ئەز و دونیێک تژی جەورم
چقەس وەتامل و سەورم

مثل گدایی دوره‌گردم
پر از آه و پر از دردم
من آنم که دنیایی ستم دیدم
ولیکن صبور و پرتحملم

شوونا مە هەمیشە هەردە
بکوژ مە، یا ژی کو بەردە!

همیشه بر زمین خشک نشسته‌ایم
یا بمیران ما را، یا رهایمان کن...

*محمد حسین پور

**معیار عروضی وزن شعر: «مستفعلن، فاعلاتن» است.

نقد:

سازا: سازێ

ناتی: ناتا

دونییێک: دونیایەکە

لۆ ۲

همچنان که ملاحضه کردید موضوع این بخش، قالب شعری **لۆ** بود و ما در کارگاه حضوری کانیا دل ضمن مرور و بررسی یکی از **لۆ**های کردی خراسان (**بەرانێ بڕەکێ**)، کوشیدیم در باب ویژگی‌های ساختاری و مضمونی و قدمت این قالب شعری سخن بگوییم.

در بخش آتی کانیادل، همچنان پیرامون قالب شعری **لۆ**، تأثیر این قالب بر شاعران نیمایی سرای خراسانی ازجمله زنده‌یاد اخوان ثالث و ارزش‌های ادبی و تاریخی این قالب سخن خواهیم گفت.

در قالب **لۆ** اندازه و تعداد سطرها مهم نیست. مهم رعایت قواعد ساختاری و شعری قالب **لۆ** است، یعنی؛

موزون بودن، عدم‌تساوی مصرع‌ها، به‌کارگیری قوافی مناسب و مقتضی و البته؛ بیان احساس و اندیشه و مضامینی به‌روز و نگاهی نو.

کا؟

کجاست؟

ئەلێلۆ، ئەلێلۆ!

آهای... آهای...

ئاخ وەرەن بفکرن لە خزان و لە لێ و

آخ بیایید نگاه کنید به بچه‌ها و سیل

چەرە ژە جیلّێ دا ریش کر زمانێ دێ و

چطور از ریشه جمع کردزبان مادر

هاڤیتن کاش و کەلە و قەتەرێ دەڤێ لە رێ و

انداختند و جا گذاشتند تپه و روستا و شترهای ردیفی درراه را

ئاخ دیسا دەبیژم کانی هوقە و ئانوخ

آخ باز بگویم کجاست گداجوش و کاکوتی؟

کانی نان و شیر و چوزمە

کجاست نان و شیر و چوزمه؟

گۆشتێ وە دار دا بوویە قورمە

گوشت به دار آویخته که شده قورمه؟

کانی شوولتی و گڕەک و لۆش

کجاست روکش کاه‌گل و گل؟

کا خزانێ دەلیستن ناڤ گڕەکێ و گونە کینگێ و دەڤرۆش

کجایند بچه‌هایی که بازی می‌کردند داخل گل و طفل معصوم و چهره پاک و معصوم؟

کا بیری و داریّ خامە دێنان

کجاست استراحتگاه گوسفندان و چوب خامه‌های قرضی؟

کا کەچا سەر ئاڤێ کو دەشۆشت فەرا و بڕۆش

کجاست دختر لب چشمه که می‌شست ظرف و دیگ را؟

ئاخ وە ئاریّ دل من فەرێ زمان خوارنێ، مامۆستا گەرێ بکەنە قەلەووش

آخ که با آتش‌دل من ظرف زبان خوردن را معلم باید تمیز و سفید کند...

ئاخ کو ژە دەست مامان گۆتنا خزانان

آخ از دست مامان گفتن‌های بچه‌ها

ئەزی بوومە هەڤال جان بێ‌دل و هۆش

ای دوست! من بی دل و بی‌هوش شدم

*یوسف غلامی

نقد:

کا خزانێ دەلیستن: کا خزانێن دەلیستن

دەشۆشت فەرا و بڕۆش: دەشۆشتن فەرا و بڕۆش

لۆ

لو

رۆیێکێ له ناڤ کەلێ
ئەزێ وەرکەتم دەرە
م دی بهاره و گولان
تەزە هلانییە سەرە
ژە ئەتر و بینێ گۆلان شیرمەست بووم و دەگەریام
مینا بەرخا های قەرە

یک روز در روستا
از خانه بیرون زدم
دیدم بهاره و گل‌های بهاری
تازه شکوفا شده‌اند
از بوی خوش گلها جست و خیز می‌کردم
مانند بره‌ای شیرمست سیاهرنگ

جاییلەک تەزە رابوویی گیشته من ژە هەمبەرە
دەبروسکی پۆرێ وی
وەقەس کو ژل رێتوو سەر
تە دەگۆ رووننێ زەرە

جوانی برومند از روبرویم درآمد
آنقدر موهایش می‌درخشید
از ژلی که زده بود
تو گویی روغن زرد است

من پرس کر ژە قی کەلایی
یا کو هاتی ژە دەرە؟
گۆ «کوردی نمی دونم، چی داری میگی یەرە؟»
م گۆ چقەس قا جاییلا ژە زمین بێخەوەرە

از او پرسیدم اهل این روستایی
یا از بیرون آمده‌ای؟
گفت کردی نمی‌دونم، چی داری میگی یره؟
گفتم چقدر این جوان از زبان مادریش بی‌خبر است

هەقالەک گیشته من گۆت
قا لاوێ رەمەزینە کو بوویە دەر وە دەرە
ژە مەشەتێ هات قرا
له زمانا داییکا خوە
قەت گوچک نادە سەرە

دوستی سررسید و گفت
این پسر رمضان است که در بدر شده
از مشهد آمده اینجا
برای یادگیری زبان مادری‌اش
اصلا گوشش بدهکار نیست

وەڕە رەمەزین زمان
ژە خوە دوور کرییە تەرە
خزین ژی زمانێ خوە ئاقێتن پشتێ سەرە
هەر زمان پارێزێ کو قا نەقلا ژە رەمێ بیست
هین دەشەوتێ جیگەرە

رمضان چنان زبان را
از خود دور کرده و می رود
که بچه‌هایش هم آنرا پشت گوش انداخته‌اند
هر زبان دوستی که این داستان رمضان را شنید
هنوز جگرش می‌سوزد

ژە دەس داینا زمین	از دست دادن زبان
زیانە و کەسەرە	زیان و ضرر است
هەرکی کوردی نەزانێ ناتا دێ و باقێ خوە	هر کسی مانند پدر و مادرش کردی نداند
دارەکێ بێ سەمەرە	درختی بی ثمر است
وە خزین را بوێژن	به بچەها بگویید
هەر چەند فارسی شەکەرە	هرچند فارسی شکر است
(شەکەرەک وە زەرەرە!)	(شکری پر ضرر است)
هەما تەنێ سا کوردان	ولی برای کردها تنها
کوردی یە کو هونەرە	کردی است که هنر است
گوهەرە	گوهره
تاجا سەرە	تاج سره
لە ئاسمانا زمین هوون، بکشینن بال و پەرە	در آسمان زبان پر و بال بکشید

*هادی نادری

نقد:

بینێ گۆلان: بێهنا گۆلان

زمانا داییکا: زمانێ داییکا

زمین: زمێن

لە ئاسمانا زمین: لە ئاسمانێ زمێن

دەرە: دەر

سەرە: سەر

بینێ گۆلان: بێهنا گۆلان

جاییلەک تەزە رابوویی: جاییلەکی تەزە رابوویی

هەمبەرە: هەمبەر

دەبروسکی پۆرێ وی: دەبروسکین پۆرێن وی

قی کەلایی: قێ کەلایی

ژە زمین: ژە زمێن

دەر وە دەرە: دەر وە دەر

زمانا داییکا: زمانێ داییکا

خزین ژی زمانێ خوە ئاڤێتن پشتێ سەرە: خزین ژی زمانێ خوە ئاڤێت پشتێ سەر

جیگەرە: جیگەر

ژە دەس داینا زمین: ژە دەس داینا زمێن

کوردی نەزانێ: کوردی نەزانە

دارەکێ بێ سەمەرە: دارەکە بێ سەمەرە

لە ئاسمانا زمین هوون، بکشینن بال و پەرە: لە ئاسمانێ زمێن هوون، بکشینن بال و پەر

ئەز سالووکم

من سالوکم

سالووکم

سالوک هستم

تژی مەرخ و شیلان و کرکاو و چووکم

پر از درخت‌های ارس و شیلان و کرکاو و چووکم

من دییە کەوێن ماریێ یاراتوو

من دیدم کبک‌های زخمی را

کیقیا مەرگانێ خوینی وە دوو

آهوی صیاد خون‌ریز، به دنبالش را

بهیستییە دەنگی مەرخێن قورس و خەف

شنیده‌ام صدای ارس‌های محکم و ساکت

دەنگێ رەفێ پشت لە هەڤ

و صدای صخره‌های پشت به همدیگر

سالووکم

سالوکم

لە بهارێ بووکم

در بهار همچون عروس هستم

تژیمە ژە وارگێن کو ئۆجاغ بوونە هەندوهووند

پر هستم از یوردهایی (اوبه‌ها) که اجاقشان خراب شده و به هم ریخته

ژە تەندووریێ وە ئەرمانێ مەژمێ تژی هەڤیرکووند

و از تنورهایی که در آرزوی مجمه‌های پر از چونه خمیر مانده‌اند

سالووکم

سالوکم

نزانم چەرە دردێن خوە رووکم

نمی‌دانم چگونه دردهایم را برملا کنم

دەنگێ کەڤرێن بنێ واران کەڕ کرم

صدای سنگ‌های جامانده در چادرگاه‌ها مرا کر کرده‌اند

خیالێ کوویێ میان

خیال گله‌های گوسفندان

خجاوێ دەوکیانێ دیان

صدای تلمب زدن مادران

خیالێ ئۆلۆژنێ

خیال چراندن گوسفندان در گرما

ئالچغا خالۆژنێ

خیال نوبت شیر زن‌دایی

تا کال باقێ بشووندا برم

تا پدربزرگ مرا به عقب برده‌اند

وەندا کرم

گمم کرده‌اند

سالووکم، سالووکم، سالووک	سالوکم سالوکم سالوک
وەتالم ژە دەنگێ پلنگێن کو مانە نیکا تەک و تووک	خالی‌ام از صدای پلنگ‌هایی که اینک تک و توکی (تعداد کمی) مانده‌اند
تژی کانیێ ئاقێ سارم	پر هستم از چشمه‌های آب سرد
تژی رێکۆچ و وارم	پر از کوچراه‌ها و یوردگاه‌هایم
تژی کەلپەسە و مشک و مارم	پر از مارمولک و موش و مارم
تژی خەفەتێ بێ تە خوارم	پر از غم‌هایی که بی تو خوردم
بپرس ژە شڤانێن شەڤێ سار و بێدێباڤ	بپرس از چوپان شب‌های سرد و بی‌رحم
قەواخێ من بو مال و هەفشان کولاڤ	که چگونه شکاف صخره‌هایم برایش خانه شدند و بوته‌های دامنه برایش نمد

سالووکم	سالوکم
رێکۆچان ساتە را دەمالم وەرە	کوچراه‌ها را برایت جارو می‌کنم بیا
شەڤ تێیی، رۆ تێیی، ئەز لە مالم، وەرە	شب بیایی روز بیایی من خانه‌ام بیا
پیادە تێمە پیشوازێ تە	پیاده به پیشوازت میایم
تا فەکێ نالێ کەلێ	تا اول دره روستا
چای دەکم وە ئێزنگان	چای درست می‌کنم با هیزم
ژە ئانوخ و گولێ دێباڤان	و گل استوقدوس و کاکوتی
تا بێوی، دەکەلێ	تا بیایی می‌جوشد
بتەرکین تو بابادەک و کورک و فیتکان	ترک کن بادبادک و جوراب و سوتک را
قەدەم لە سەر سەری من دایین تە دەگینمە چیکان!	قدم بر روی سرم بگذار تا تو را به ستاره‌ها نزدیک کنم

*محمد قربانی

** وزن شعر، مطابق افاعیل عروضی، حدودا تکرار «مستفعلن فعولن» است. نوشتم حدودا چون در برخی سطرها، شعر به وزن‌های دیگر هم متمایل می‌شود.

نقد:

دەوکیانێ دیان: دەوکیانا دیان

پیشوازێ تە: پێشوازا/ پێشوازیا تە

فەکێ نالێ: فەکا نالێ

گولێ دێباڤان: گولا دێباڤان

من دییە کەوێن: من دینە کەوێن

وارگێن: وارگەهێن

تەندووریّ: تەندووریّن

دەوکیانێ دیان: دەوکیانا دیان

تژی کانیێ ئافێ سارم: تژی کانییّن ئافێ سارم

بێ تە خوارم: مبهم است؛ من خوار/ ئەز خوارم

شەڤێ سار: شەڤێن سار

فەکێ نالێ کەلێ: فەکێ نالا/ نەوالا کەلێ

نیمایی

یاران همدل! در نشست حضوری کارگاه کانیادل، نمونه‌هایی از لۆواره‌های نیمایی شاعران مطرح معاصر ازجمله شعر «نطفه‌ی یک قهرمان با توست» از زنده‌یاد اخوان ثالث، بخشی از شعر «آرش کمانگیر» از زنده‌یاد سیاوش کسرایی و... خوانده شد و پیرامون مباحثی چون مشابهت این نوع از شعرهای نیمایی با قالب لۆ و احتمال تأثیرپذیری این شاعران معاصر ایران از قالب لۆی کردی و خلاقیت‌های زبانی و ذهنی و... نکاتی گفته آمد. این واقعیتی غیر قابل انکار و کتمان است که شعر نیمایی، تصویری آشنا از قالب لۆ اریه می‌کند و اهل ادب ایرانزمین، نمی‌توانند از این مشابهت غفلت کنند. در عین حال، برای اینکه این مشابهت به شکل عملی و دقیقی مورد توجه و تاکید قرار گیرد دوستان شاعر ما، در صفحات بعدی در قالب نیمایی طبع آزمایی خواهند کرد.

نیمایی، قالبی در ادبیات فارسی است که پس از ظهور نیما یوشیج، بانام همین شاعر معاصر، مطرح و معروف شد. دوباره می‌گوییم که قالب نیمایی، همان لۆی کردی است، با این تفاوت که تأکید چندانی بر تکرار و توجه به قافیه در آن نیست.

قالب نیمایی، ظرفیتی بود که کوشید شعر فارسی را از قیود قافیه و تساوی مصاریع برهاند. علاوه بر این، موضوع و مضمون شعر نیمایی، با زندگی و درد و شادی و انسان معاصر رابطه‌ی نزدیک‌تری دارد. درواقع، اصل اقدام و نوآوری نیما، همین بازگرداندن شعر از محافل رسمی و درباری به میان مردم عادی و قرار دادن شعر در خدمت زندگی عمومی و توجه به اندوه و رنج و راحت انسان‌هاست.

ئەوراقی

ابر باران‌زا

ئەوراقینۆ! آی ابرها

ئەوراقینۆ! آی ابرها!

هوون پر وە خێر هاتن خیلی خوش‌آمدید

گاڤێن وە سەر چاڤان قدم‌هاتون بر چشم ما

دیسا ببارن لە دلێ دەشتان همچنان در دل دشت‌ها ببارید

دیسا چیا و چۆل و نالان ژە خەوێ را کەن بازهم کوه‌ها و دره‌ها و جلگه‌ها را بیدار کنید

دیسا بکەنینن گولێن قاقە... دوباره گل‌های شقایق را بخندانید...

لێ... اما...

نازەنین ئەوراقینۆ، بێژن: ای ابرهای عزیز بگویید:

کا کەسکەسۆرا وە؟ رنگین‌کمانتان کجاست؟

کا ئەورێ شابوونێ؟ سفره‌ی شادی کو؟

ئەورێ خەیال و خوەستنا دل کا؟ ابرهای خیال و عشق‌ورزی کجاست؟

کا ئەورێ سەرهلدان و گۆڤەندێ؟ کو ابر برخاستن و رقصیدن؟

کینگا ژە وان ئەوران کی از آن ابرها

لە سەر دەڤێن برچی روی دهان‌های گرسنه

دەبارە نان نان فرومی‌بارد؟

کا رندیا ئەورێن بەهارا مە؟ لطف ابرهای بهار ما کجاست؟

کیژان قەراڕە بینە پارا مە؟ کدام ابر قرار است سهم ما را بیاورد؟

ما هوون ژه با وان نێن؟	آیا شما از جمع آنان نمی‌آیید؟
ما ئەو تەڤا بوونە؟	آیا آن‌ها به پایان رسیده‌اند؟
یان ئەو خودێ قەوتاندنە، چوونە؟	یا اینکه خدا آن‌ها را دور رانده و رفته‌اند؟
ئەوراڤینۆ!	آی ابرها!
هوون ژی هەرن ژه ئاسمانێ مە	شما هم از آسمان ما بروید
لە سەر وەلاتێ مە	بر روی سرزمین ما
چاڤێ مە تێرا خوە دەبارن خوین	چشم‌های ما به‌قدر نیاز می‌بارند
هوون سا مە را مەگرین!	شما برای ما گریه نکنید!

*سپاهی لایین

** وزن این شعر نیمایی، مطابق تکرار چند واحد «مستفعلن» و در پایان یک «فاعل» است.

نقد:

چاڤێ مە: چاڤێن مە

زمان، جانە

زبان جان است

زمان، جانە	زبان جان است
زمان، سا جانێ مە	زبان برای جان ما
هەم ئاڤ و هەم نانە	مثل آب‌ونان است
ژ ئاڤ و نین ژی واجبتر، قە زمانە	از آب‌ونان هم واجب‌تر زبان است
زمان سا گشتێ کوردانە	زبان برای همه‌ی کردهاست
یێ من و تە دکە کورد ئەو زمانا یە	چیزی که من و تو را با آن کرد می‌دانند زبان است
وەگەرنا کو ژ جل و بەرگێ کوردی ل خۆراسانێ، تشت نەمایە	وگرنه از لباس کردی در خراسان چیزی باقی نمانده
زمان ئیرۆ ناتا لاشەکێ بێ رەغوەت	زبان امروزه مانند لاشه‌ای بی‌رمق
ژ بیرا مە چوویە بێ ناڤ و نیشانە	از یاد ما رفته و بی‌نام‌ونشان است
نزانینێ زمین دەردەکی گرانە	ندانستن زبان دردی گران است
کو هەم ئێشە و هەم ژانە	که هم زخم و هم رنج است
بهێڤۆسنێ تا بمینێ ژ مە رێنیشانە	زبانمان را بیاموزیم تا از ما نشانه‌ای بجای بماند
زندە داگرتنا زمین، ژیانە	زنده نگه‌داشتن زبان، زندگی است

زمان جانه	زبان جان است
ئاڤ و نانه	آب‌ونان است
سەوا کوردان را ئالەکێ وە نیشانه	برای کردها پرچمی روشن است

❋هادی نادری

نقد:

نزانینێ زمین: نزانینا زمێن

زمین: زمێن

جل و بەرگێ کوردی: جل و بەرگێن کوردی

بمینێ: بمینه

ئالەکێ: ئالایەکه

نیمائی، نو، یا شعر آزاد؟

دوستان همدل و همشعر! در پایان این مبحث، بی مناسبت ندیدیم که با هم نگاهی گذرا به مقوله‌ای به نام شعر نیمایی بیانداریم؛

چنانکه پیش‌ازاین هم نوشته و گفته‌ایم، «نیمایی» شعری است با وزن عروضی، منتها ارکان آن مانند شعر سنتی محدود به دو و سه و چهار رکن نیست و قافیه جای منظم و مشخصی ندارد. اشعار نیما و اخوان و فروغ و سپهری و بیشتر شاعران نو پرداز، در این قالب و شیوه سروده شده است.

این نمونه‌ی کوتاه، یکی از معروف‌ترین شعرهای نیمایی زنده‌یاد فروغ فرخزاد را نشانمان می‌دهد؛

«هدیه»

من از نهایت شب حرف می‌زنم

من از نهایت تاریکی

و از نهایت شب حرف می‌زنم

اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیاور

و یک دریچه که از آن

به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم!(۸)

شعر نیمایی سبکی از شعر معاصر فارسی است که نخستین نمونه شعر نو در ادبیات فارسی بوده و برآمده از نظریه ادبی نیما یوشیج شاعر معاصر ایرانی است. تحولی که نیما انجام داد در دو حوزه فرم و محتوای شعر کلاسیک فارسی بود. با انتشار شعر افسانه نیما مانیفست شعر نو را مطرح کرد که تفاوت بزرگ محتوایی با شعر سنتی ایران داشت. با توجه به مقدمه‌ی کوتاهی که خود نیما بر این شعر نوشته است(۹) ویژگی‌های «افسانه» را به شرح زیر می‌توانیم برشمریم:

نوع تغزل آزاد که شاعر در آن به‌گونه‌ای عرفان زمینی دست پیدا کرده است.

منظومه‌ای بلند و موزون که در آن مشکل قافیه پس از هر چهار مصراع با یک مصراع آزاد حل شده است.

توجه شاعر به واقعیت‌های ملموس و درعین‌حال نگرشی عاطفی و شاعرانه‌ی او به اشیا.

فرق نگاه شاعر با شاعران گذشته و تازگی و دور بودن آن از تقلید.

نزدیکی آن، در پرتو شکل بیان محاوره‌ای، به ادبیات نمایشی (دراماتیک.)

سیر آزاد تخیل شاعر در آن.

بیان سرگذشت بی دلی‌ها و ناکامی‌های خود شاعر که به طرز لطیفی با سرنوشت جامعه و روزگار او پیوند یافته است.

به‌عنوان‌مثال، روح غنائی و مواج شعر افسانه‌ی نیما و طول‌وتفصیل داستانی و دراماتیک اثر، منتقد را بر آن می‌دارد که بر روی هم بیش از هر چیز تأثیر نظامی را بر کردار و اندیشه‌ی نیما به نظر آورد(۱۰) حال‌آنکه ترکیب فلسفی و صوری و به‌ویژه طول منظومه، زمان سرودن آن، کیفیت روحی خاص شاعر به هنگام سرودن شعر، ذهن را به ویژگی‌های شعر «سرزمین بی‌حاصل»، منظومه‌ی پرآوازه‌ی تی.اس.الیوت شاعر و منتقد انگلیسی منتقل می‌کند که اتفاقاً سراینده‌ی آن هم‌زمان نیما و در نقطه‌ی دیگر از جهان سرگرم آفرینش مهم‌ترین منظومه‌ی نوین در زبان انگلیسی بود(۱۱).

**

ماهیت شعر نو چیست؟

شعر نو گونه‌های جدید شعر پس از انقلاب صنعتی یا شعر معاصر است که از اشعار قبل خود ساختاری متمایز دارد. شعر نو فارسی عنوانی است در مقابل شعر کهن فارسی و ازآنجاکه در وزن عروضی و قالب از شعر کهن سنتی پیروی نمی‌کند آن را شعر نو می‌نامند. شعر نو فارسی با وانهادن قالب‌های شعر کلاسیک در قرن ۱۴ هجری به وجود آمد. این‌گونه از شعر فارسی آزادی بسیاری را در فرم و محتوا به شاعر می‌دهد. نیما یوشیج را پدیدآورنده‌ی این نوع شعر در ادبیات فارسی می‌دانند. شعر نو به لحاظ محتوا و جریان‌های اصلی ادبی حاکم بر آن کاملاً با شعر کلاسیک فارسی متفاوت است و به لحاظ فرم و تکنیک ممکن است همانند شعر کلاسیک موزون باشد یا نباشد یا وزن آن عروض کامل باشد یا ناقص. استفاده از قافیه در شعر نو آزاد است. معمولاً شعر نو فارسی را به دو دسته اصلی تقسیم می‌کنند: شعر نیمایی (که کاربردی نو از عروض سنتی همراه با قالبی خاص را دارد) و شعر سپید (که از کاربرد عروض سنتی و قالب‌های آن به دور است). چون شعر نیمایی کاربردی نو از وزن عروضی و قالبی بی‌سابقه ارائه کرده است و قبل از اشکال دیگر اشعار نوظهور نشو کرده است غالباً شعر نیمایی را با اصطلاح شعر نو برابر می‌دانند. درحالی‌که برای کلیت شعرهای غیر سنتی معاصر نیز اصطلاح شعر نو به کار می‌رود. شعر نیمایی سبکی از شعر نو فارسی است که نخستین نمونه شعر نو در ادبیات فارسی بوده و برآمده از نظریه ادبی نیما یوشیج شاعر معاصر ایرانی است. تحولی که نیما انجام داد در دو حوزه‌ی فرم و محتوای شعر کلاسیک فارسی بود. تلاش نیما یوشیج برای تغییر دیدگاه سنتی شعر فارسی بود و این تغییر محتوا را ناگزیر از تغییر فرم و آزادی قالب می‌دانست. آزادی‌ای که نیما در فرم و محتوا ایجاد کرد در کار شاعران بعد از وی مانند احمد شاملو و دیگر شاعران شعرنو به نقطه‌های اوج شعر معاصر ایران رسید.

آیا بنای شعر نیمایی متروک شده است؟

امروز به نظر می‌رسد قالب نیمایی کمتر مورداستفاده قرار می‌گیرد و شاعران در قالب‌های دیگر و حتی کهن‌تر بیشتر طبع‌آزمایی می‌کنند. عده‌ای از شاعران دلیل این امر را که چرا امروز این قالب نو کمتر استفاده می‌شود تمام شدن ظرفیت آن و عده دیگری نیز سخت بودن این قالب را دلیل به کار نبردنش از سوی شاعران ذکر می‌کنند.

تمام شدن دوره‌ی قالب نیمایی:

یدالله مفتون امینی دراین‌باره معتقد است: سال‌هاست که قالب نیمایی دوره‌اش تمام‌شده و به یکنواختی رسیده است. وی با بیان ابن مطلب که قالب نیمایی ظرفیت کامل بیان مسائل اجتماعی و عشق را ندارد متذکر شده است: قالب نیمایی شاید مقداری از حرف‌های اجتماعی را توانسته باشد منعکس کند ولی عشق را به آن صورت که بوده نشان نداده درواقع عشق و عاطفه در شعر نیما ارضاء نشد. نتیجه‌اش این شد که شاعران برای بیان عشق به سمت غزل و شعر سپید رفتند و درنتیجه چالش ایجاد شد چراکه روحیه ایرانی هرگز خارج از عشق نبوده است.

ساخت‌های نیمایی منسوخ نشده‌اند:

اما محمدعلی سپانلو اعتقاد دارد که ساخت‌های نیمایی هنوز منسوخ نشده‌اند و این آفرینش شاعر است که تعیین می‌کند در قالب نیمایی یا هر قالب دیگری شعر بسراید. او معتقداست: هیچ سبک و قالبی قالب دیگر را منسوخ نمی‌کند و ادبیات هرگز مرهون قالب‌هایش نبوده است. ادبیات سرگذشت روح انسان است و می‌تواند قالب یا سبک را به خود بگیرد. این شاعر درعین‌حال معتقد است: امروز دیگر لازم نیست که شاعران با همان طرز بیان نیما شعر بگویند. قالب نیمایی یکی از وسایلی است که شاعر می‌تواند در آن کار کند یا گرفتار آن می‌شود و می‌تواند شعرهای نیمایی خوبی خلق کند یا در آن حرکتی نمی‌کند و ساکن می‌شود.

اما درنهایت آفرینش شاعر است که تعیین می‌کند در چه قالبی بسراید و نمی‌توان تعیین کرد که شاعری مثلاً در قالب سپید یا نیمایی شعر بگوید(۱۲).

سپید

دوستان یکدل کانیادل!

در ادامه‌ی بررسی و شناخت و تمرین قالب‌های شعری، نوبت به شعر سپید یا همان شعر بی‌وزن و قافیه رسیده است. از دوستان شاعر خواستیم که برای بخش پایانی، شعرهای سپیدشان را در هر موضوعی و البته در اندازه‌های کوتاه و قابل‌بررسی بسرایند:

ئافراندن	آفرینش
دەما تو بێوی	هنگامی‌که تو می‌آیی
گاشە تاری بە	شاید هوا تاریک باشد
لە گاگۆما سبێ	در گرگ‌ومیش صبح
تەنێ تۆزا کاروانەکی مابە	فقط غبار کاروانی مانده باشد
کو چەند سالن ژە ڤر چوویە	که سال‌هاست گذشته
و دەستێن مە	و دست‌های ما را
ژە هەڤ بزداندنە	از هم کوتاه کرده است
**	
دەما تو بێوی	وقتی تو بیایی
وە سەر لاهینێ دا	بر روی لایین
باران دەبارە	باران می‌بارد
وە زمانی مە بخوە دەبارە	به زبان خودمان می‌بارد
وە هەنگێ قۆشمەیا مەمی *لە سێ قەرسێ	به آهنگ قوشمه‌ی محمدرضا*، وقتی سه‌قرصه می‌نواخت
وە دەنگێ بانگیێن داییکێ	با صدای مویه‌های مادر
لە سەر مەزەلا خالۆ	روی مزار دایی
وە تاما هێسترێن باڤۆ، لە سەر مەیتێ مووسێ*	با طعم اشک‌های پدر، بر جنازه‌ی موسی*
وە رەنگێ برینێن ئاپۆ	به شیوه‌ی زخم‌های عمو
و	و
تو دەکاینی	تو می‌توانی
جارەکی دن	یک‌بار دیگر
وە دلۆپێن بارانێ	با قطرات باران
و بنماهیا چاڤێن من	و ته‌مانده‌ی چشم‌های من
و خالیێا کێشکێ گەور*	و خاک تپه‌ی سپید*
لەپەک گرەک بستری	یک‌مشت گل بسازی
و داغ وە داغ	و تازه‌تازه

پێ پێکەرەکی چێکی با آن تندیسی خلق کنی

تەنی کەلیمێکێ کوردی بزانی کافی است یک کلمه کردی بلد باشی

و بوێژی؛ و بگویی؛

ئەلیۆ، رابە! علیرضا، بلند شو!

*سپاهی لایین

نقد:

کاروانەکی: کاروانەکێ

جارەکی دن: جارەکە دن

زمانی مە: زمانێ مە

هێسترێن باقۆ: هێسترێن باقۆ

برینێن ئاپۆ: برینێن ئاپۆیی

خالێیا: خوەلیا

لەپەک گڕەک: لەپەکە گڕەک

کەلیمێکێ: کەلەمەیەکە

شعر سپید یا آزاد یا شاملویی

(مقدمه‌ای بر شعر سپید و شناخت مولفه‌های آن)

شعر سپید، اصلاحی است برای معرفی شعر بی‌وزن و قافیه. پس از نیما، شاملو به‌عنوان یکی از شاگردانش، آغازگر راهی در شعر معاصر شد که بعدها به شعر سپید یا شعر شاملویی معروف شد.

اما شعر سپید چیست؟

قبل از توضیح و پاسخ به این سؤال، باید چند اصطلاح را بدانیم و بشناسیم:

موسیقی بیرونی شعر:

همان چیزی که وزن عروضی یا هجایی خوانده می‌شود و لذت بردن از آن امری ذاتی و غریزی است.

موسیقی کناری:

منظور تناسب دو کلمه یا دو حرف در آخر مصراع است که به آن قافیه هم می‌گوییم؛ مانند واژه‌های دیدار و بیدار.

موسیقی درونی:

منظور از موسیقی درونی مجموعه‌ای از تناسب‌هاست که میان صامت‌ها و مصوت‌های یک شعر ممکن است وجود داشته باشد. مثلاً در این بیت از حافظ:

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود

رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود

که در مصراع اول مصوت‌های آن با یکدگر همخوانی دارند و باعث لذت و حسی خوشایند در خواننده می‌شود.

و اما شعر سپید؛

شعری است که می‌کوشد موسیقی بیرونی شعر را به یک‌سو نهد و از موسیقی درونی و دیگر ظرفیت‌های کلمات استفاده کند.

و گاهی نیز از موسیقی کناری و معنوی کمک بگیرد تا ضعف کلامی‌اش را از لحاظ نداشتن موسیقی بیرونی جبران کند.

شعر سپید یا منثور بیش از آنکه به موسیقی و صنایع لفظی و شعری توجه کند، از اندیشه و احساس و کشف‌های شاعرانه و فلسفی کمک می‌گیرد تا در بیانی موجز، بتواند اثری خلق کند که از طریق شعر کلاسیک و قالب‌های سنتی قابل خلق و انتقال و بیان نباشد.

شعر منثور امروزه طرفداران زیاد اما متأسفانه کم استعدادی در بین جوانان دارد. این نوع شعر هنوز هم تنها در آثار شاملو قابل‌مطالعه است و توفیق در این‌گونه شعر به‌جز در کارهای درخشانی از شاملو هنوز موردتردید است و در میان این‌همه شعر بی‌وزن که در مطبوعات و کتاب‌های شعر به چاپ می‌رسد، اثری که از خصوصیات کامل شعر سپید برخوردار باشد، کمتر به چشم می‌خورد.

یک نمونه شعر سپید از شاملو:

بر موج کوب پست

که از نمک و سیاهی شبانگاهی

سرشار بود

بازایستادیم

تکیده

زبان در کام کشیده

از خود رمیدگانی در خود خزیده

به خود تپیده

خسته

نفس پس نشسته به کردار از راه ماندگان

در ظلمت لب‌شور ساحل

به هجای مکرِ موج گوش فرا دادیم

و در این دم

سایه توفان

اندک‌اندک

آیینه شب را کدر می‌کرد

در آوار مغرورانه شب

آوازی برآمد

که نه از مرغ بود و نه از دریا

و در این هنگام

زورقی شگفت‌انگیز

با کناره بی‌ثبات مه‌آلود پهلو گرفت

که خود از بستر و تابوت

آمیزه‌ای بود وهم‌انگیز

ژن

زن

بێهنا ئەڤینێ دکشاند
د کراسەکێ دا کو
ل سەر شریتێ دهاتە دالقاندن
ئەڤین د ناڤ ژینێ دا
دما
چما کو تێ هەڤژینێ وێ ب دەستێ تژی ڤەگەریا

عشق را بو می‌کشید
در پیراهنی که
روی‌بند پهن می‌شد
عشق در حیات
می‌ماند
که همسرش دست‌پر برمی‌گردد

***

رۆژگار
ما کێرا من تووژ دکی
کو ل سەربلندیا سەیێن بەرەدایی
ل تەڤ تە بم
ل دەم ژمێرێن پەی هەڤ
ل بیرا هەیزێ
مەهان
دوبارە کەم
هەیا کو لاشێ من د ناڤ چاندنیا بێ ئاڤ دا
بگەهینە هەولێ بەرهەڤکرنا تە

روزگار
چاقوی مرا تیز می‌کنی
تا در سربلندی سگان ولگرد
با تو باشم؟
در ساعت‌های پی‌درپی
در ذهن حیض
ماه‌ها را
تکرار کنم
تا تنم در کشت دیم
به فصل برداشت تو برسد؟

***

بفکرە
چان دکارم
جەم تە بم دەما کو بوویەر ئاگادار ناکەت

فکر کن
چگونه می‌توانم
در کنار تو باشم وقتی حادثه خبر نمی‌دهد

ب هەستییێن کو
د فەم کرنێ دا
دەرزینە
*صفیه کوهی
*برگردان: دیار علینیا
نقد:
کراسەکێ: کراسەکی

با استخوان‌هایی که
در درک ماندن
ترک برداشته‌اند

کووچەداغ

کوچه‌داغ

دەما تە بدیانا
سفرێ کە هێشن و تژی سێف و زەردالی
هرمی و شەفت و لووشی
من، لەسەر دەستان لە هەوێ رێخستیوو
قەرەوول دەدان
سفیلداریێن کو
پیل دابوونە هەڤ
گێشتی‌بوونە مالا خوەدێ
دەما تە بدیانا
ئەز
جها قەرارێ دو دلان ب هەڤ
لە بەرئێڤاری
کو لە با هەر هەنیشکەک ئان
کو لە کنجێ باغەک
گولبووتا ئشق و ئەڤینێ دەچاندن
ئان کو
سەر ب سەر دەبوو ئشق و ئەڤین
ئان
تا کو وە هنگێ شەمالێ
دار دو قەرسە دەلیستن
تاڤێ خوە
دەرزی دەرزی لە پەل و مەرزان

چه خوب بود می‌دیدی زمانی که
سفره‌ای سبز و پر از سیب و زردآلو
گلابی و هلو و گوجه
روی دست‌های درختان در آسمان پهن کرده بودم
نگهبانی می‌دادند
سپیدارهایی که
شانه‌به‌شانه همدیگر
رسیده بودند تا پیش خدا
چه خوب بود می‌دیدی زمانی
که من
وعده‌گاه دو دل باهم
در غروب
که در هر پیچ‌وخم یا
در گوشه هر باغ
گل‌بوته عشق می‌کاشتند، بودم
یا جایی که
در آن عشق مبادله می‌شد
یا
وقتی‌که با آهنگ باد
درختان دوقرسه می‌رقصیدند
آفتاب خودش را
به‌صورت سوزن سوزن (خیلی نازک) بر روی کرت‌ها و مرزهایم

دەدروو می‌دوخت

کاریزێ قنات

بانکە بانکە ئاڤ تانی دبه دبه (چاه‌های قنات که شبیه دبه‌اند) آب را میاورد

ژە فەرسەخێ ڕێ؛ ساف و زەلال از فرسخ‌ها راه، به‌صورت صاف و زلال

لێ نکا اما اینک

هێشنی، خەون و خیال سرسبزی، خواب و خیالی است برایم

شەفتاند و چوو بەری ڕوویێ، پشتێ من کو ت وەختان سوزاند و رفت صورت آفتاب پشتم را که هیچ‌وقت

نەدەدی ڕەنگی ڕوویێ نمی‌دید رنگ نور را

لێ نکا اما اینک

کووچەداغم کوچه‌داغم

کوچەداغ کوچه‌داغ

*محمد قربانی

نقد:

قەرارێ دو دلان: قەرارا دو دلان

کنجێ باغەک: کونجا باغەکی

پشتێ من: پشتا من

ڕەنگی ڕوویێ: ڕەنگێ ڕوویێ

سفرێ کە: سفرەیەکە

ڕێخستیوو: ڕێخستبوون

کنجێ باغەک: کونجا باغەکێ

ئشق و ئەڤینێ دەچاندن: ئشق و ئەڤینێ دەچاند

دەبوو ئشق و ئەڤین: دەبوون ئشق و ئەڤین

دار دو قەرسە دەلیستن: داران دو قەرسە دەلیستن

بێ تە بی تو

ئەم بێ تە غەریو مانی ما بی تو غریب مانده‌ایم

تو کو تونەوی تو که نباشی

گومان دەکم توشت تونە به گمانم چیزی نیست

باوەر کە کو بێ تە باور کن که بی تو

ڕەنگ لە ڕویێ مە نەمایە رنگ به رخسارمان نمانده است

تو کو تونەوی
تو کەس، وە مە ئێتوار ناکە
چون کو مە
زمانێ خوە ژی ژە بیر کریە
*** ***
قەوول کە
هەتا هەڤرتشێ نانی مە ژی
وەندا بوویە!
پەس ڤەگەر
تا کولێ توشت وە تە را ڤەگەرێ!

تو که نباشی
بی‌اعتبار و بی‌هویتیم
چون ما
زبانمان را نیز از یاد برده‌ایم

باور کن
حتی خمیرمایه‌ی نانمان را نیز
گم‌کرده‌ایم
پس لطفاً بیا
همه‌چیزمان با تو، بازگردد!

*محمد حسین پور

نقد:

هەڤرتشێ: هەڤیرترشێن
ڤەگەرێ: ڤەگەرە

سا خوەزایێ

برای طبیعت

لە کنارێ جۆیێ ئاڤێ روونشتبووم
خوەزا بهنا من تژی کربوو
نەفەس دکشاندم
ئینگار وە خوەزا را یێک بووم
چقاس سالێن کو وە رەدێ جۆتێ خوە دگەرم
تو ل کویی؟
تو ل ڤرایی
ل ناڤ پەلاخ و شەلپێ ڤێ دارێ سالایی
تو گولا ئیسکان، سێڤان و مژمژان و هەسرەتانی
ئۆکسیژنەک سا تەنەفۆسێ وی بیشا
هەرچ هێس هەنە تە ل هەمیزا خوە گرتنە
ئەز ژی نڤیکارەک ئەڤیندار
نشرینا رووخێ من بەر ب دو منیکان بوو
یێک زەر و ژێک ژی کەسک
وە هیسکەهیسکێ خوە

در کنار جوی آب نشستم بودم
طبیعت مشامم را پر می‌کرد
نفس می‌کشیدم
انگار با طبیعت یکی بودم
چند سال به دنبال جفتم می‌گردم
تو کجایی؟
تو همین‌جا بودی
لابه‌لای شاخه برگ درختان
تو گل گیلاس، سیب، زردآلو، حسرتی
اکسیژنی برای تنفس این بیشه
تمام احساس‌ها را تو به آغوش کشیدی
من هم تماشاگری عاشق بودم
ناگهان نگاهم به‌سوی دو پروانه
یکی زرد، یکی سبز
با هق‌هقشان

چووم ل ناڤ خوسووسێ شەمالێ

شەمالێ دەستپێ کر و پۆف کر

خجاوێ هۆهۆیێ وی خوسووسێ داریێ سالێ ل هەڤ خست

شەلپێن زەریێ میزان دیت ـ گولێ ئەینێ قەبووین

وە هۆ هۆیێ شەمتلێ وە ریێ کەتن

چقاس دەلال بوو

رۆمانتیک

هەردو منیک لێنشتبوون ل شەلپێ تەوینێ و بابن راکربوون

هێی هنژین و خنژین و هنژین

ئەز مام و رووخێ میزان دیتی

سڤک مینا پەریێ کایێ

سا چ ئەز نەچووم؟

فکریم ل خوە و من دی تشت ل من نەمایە

ئەز مامە

مامە تا ژ ڤی هەسرەتێ مایی هەلبەستەک بنڤیسم

*آوش نیازی

نقد:

وە خوەزا را: وە خوەزایێ را

تەنەفۆسێ: تەنەفۆسا

هەمیزا: هەمێزا

هیسکەهیسکێ: هیسکەهیسکا

خوسووسێ: خوسووسا

ژ ڤی هەسرەتێ: ژ ڤێ هەسرەت

جۆیێ ئاڤێ: جۆیا ئاڤێ

نەفەس دکشاندم: من نەفەس دکشاند

وی بیشا: ڤێ بیشا

پۆف: پف/ پوف

ژ ڤی هەسرەتێ مایی هەلبەستەک بنڤیسم: ژ ڤێ هەسرەتێ مایی هەلبەستەکێ بنڤیسم

پا گذاشتن در خلوت باد

باد شروع به وزیدن کرد

صدای هوهوی باد خلوت بیشه را به هم می‌زد

برگ‌های پاییز خورد گل‌های وارفته

با هوهوی باد به راه افتاده بودند

چقدر زیبا

چقدر رمانتیک بود

هر دو پروانه سوار بر برگ خمیده‌ای در جوی آب بادبان‌ها را برافراشته بودند

و هی تلوتلو می‌خوردم

من بودم و رخی پاییز خورده

سبک انگار پر کاهی بودم

چرا من نرفتم؟

نگاهی به خودم انداختم هیچ از من نبود

ماندم بودم

تا از حسرتی به‌جامانده شعری بنویسم

ئمتهان

ژ سەر تا پێ
ب کەفنتیا هەزاران سال
ژ باڤان مایی
گاشە تە بخوازن، سالێ جارێ
هەتتا سا خوە داگرن
کو یێ وان بوویی
لێ جارنا تە بدەنە کەسێ دن ژی!
کو ل خوە بکەن
تالە
لێ باوەر بکە
تو تەنێ سا ئمتهانکرنێیی
و کۆنەیا کو
ل گشتی ئومرێ ب وان را یە
ئنگلیسییە!
*شیرکوه پهلوانی

نقد:

کەسێ دن: کەسێن دن

امتحان

از سرتاپا
به قدمت هزاران سال
میراث پدران
شاید تو را بخواهند، سالی یک‌بار
حتی برای خود نگه‌دارند
که مال آن‌ها باشی
اما گاهی اوقات تو را به کسان دیگر هم بدهند!
که به تن کنند
تلخ است
اما باور کن
تو تنها برای امتحان کردن هستی
لباسی که
در تمام عمر با آن‌هاست
انگلیسی است!

قەدەر!

هەر گاڤێ
کو بشووندا ڤەدەگەرم
و
لە رۆ و هیڤ و سالێن
کو سا من بوونە قەدەر
دەفکرم
هەشێ من تەرە!
*محمد قربانی

سرنوشت!

هر وقت
که به عقب برمی‌گردم
و
به روز و ماه و سال‌هایی
که برایم بدل به سرنوشت شده‌اند
نگاه می‌کنم
سرم گیج می‌رود!

دووریا ته

هێستران غوت کرنه
و سەرگەردانن
برژن یا بمینن؟
گو وه دل کرنه
برۆشی دل
وه سەر دا وەر کریه
مینا هەڤیری کو ترش بوویه
و رژیایه ناڤ هەڤیرخوونێ
دولەبایەک ژە ئالێ مالا وه دا
ڤی ئارا
کووره دەکه
قەڕامان خوه دانه پیشی شەمالێ
نزانم کو ئاری قەرامیێ
وی دەشەوتینه
یا ئومری من
ژە دووریّ پر قول دەوه؟

*سرهنگ حسین اسفندیاری

نقد:

مینا هەڤیری: مینا هەڤیرێ
خوه دانه: خوه دایه
پیشی شەمالێ: پێشیا شەمالێ
ئاری قەرامیێ: ئارێ قەڕامییێ
ئومری من: ئومرێ من
ژە دووریّ: ژە دوورییێ

دوری تو

اشک‌ها بغض کرده
و سرگردان‌اند
که بریزند یا بمانند؟
حرف دل را گوش کرده‌اند
دیگ دل
سر رفته است
مانند خمیری که ترش شده
و روی سفره‌ی خمیر ریخته
اگر گردبادی از سمت خانه شما بیاید
این آتش
رو به خاموشی خواهد رفت
حسودان مسیر باد را گرفته‌اند
نمی‌دانم آن‌ها
به آتش حسد خواهند سوخت
یا عمر من
از دوری تو کوتاه خواهد شد؟

ئازاتی

له فکرا ئازاتیێ مه
له وێ رۆیێ کو تێ

آزادی

به آزادی می‌اندیشم
و روزی که فرا خواهد رسید...

لێ پر دەترسم
کو تە ناس نەکەم
و هەمێزا تە نەبینم
دەلالا من!
دەما کو
کەو، ژە قەفەسێ تێ بەردان
بریارا کودا فڕینێ نادە
تەنێ دەفڕە...
تەنێ دکە پرەپڕر
و تا بکارە
دووووور تەرە!

*سپاهی لایین

اما می‌ترسم
از درک
آغوش تو عاجز باشم
محبوب من!
وقتی کبک را
از قفس رها می‌کنند
تصمیم به انتخاب مسیر نمی‌گیرد؛
فقط می‌پرد...
فقط پَر می‌زند
و تا بتواند
دور می‌شود...

تجلی خطاهای دستوری در سه‌خشتی‌های کرمانجی خراسان

محمد تقوی گلیان[۱۸]

چکیده

یکی از تولیدات مهم و تأثیرگذار شاعران گویش کرمانجی خراسان سرودن شعر در قالب سه‌خشتی است که می‌تواند هم تحت تأثیر گویش منطقه قرارگرفته باشد و هم خود عامل تأثیرگذار در جهت تغییر هر چه بیشتر این گویش باشد. دستور زبان ازجمله عناصر زبانی مهم است که اگر به‌درستی در نوشتار شعری رعایت نشود می‌تواند در درازمدت منشأ تغییر ساخت‌های زبانی گسترده‌ای شود. در این پژوهش نمونه سه‌خشتی‌هایی از شاعران معاصر ارائه می‌شود که در آن‌ها خطاهایی زبانی در حوزه دستور زبان ازجمله جنس دستوری، نظام حالت‌دهی و غیره رخداده است که خود نشان‌دهنده نوعی اسیمیلاسیون زبانی به‌وسیله شاعر و یا نشان‌دهنده اسیمیله شدن ساخت دستوری گویش منطقه است.

مقدمه

زبان ازجمله پدیده‌هایی است که با تغییر جوامع انسانی تغییر می‌کند. زبان کردی نیز از این قاعده مستثنا نبوده و نیست. این زبان با حدود سی میلیون گویشور و یا بیشتر به خانواده بزرگ زبان‌های هندواروپایی متعلق و در شاخه زبان‌های ایرانی شمال غربی قرار دارد. زبان کردی به دلیل پراکندگی جغرافیایی زیاد آن به شاخه‌های متعددی تبدیل‌شده است و تحت تأثیر زبان‌های هم‌جوار تغییرات زیادی در شاخه‌های مختلف آن ایجادشده است. زبان کردی به سه شاخه کردی شمالی یا کردی کرمانجی، کردی مرکزی یا سورانی و کردی جنوبی یا کرماشانی-کلهری تقسیم می‌شود. در این میان کرمانجی خراسان لهجه‌ای از گویش کردی شمالی زبان کردی محسوب می‌شود که در تاریخ بیش از ۴۰۰ ساله خود در خراسان دستخوش تحولات بی‌شماری بوده است که در این پژوهش به آن پرداخته می‌شود. جنس دستوری و نظام حالت‌دهی بارزترین ویژگی گویش کردی شمالی است که آن را از دیگر گویش‌های مرکزی و جنوبی و همچنین زبان‌هایی مانند فارسی جدا می‌کند. در این گویش تمامی اسامی جنس دستوری خاص خود را دارا هستند و همه اسامی به مذکر و مؤنث تقسیم می‌شوند. این گویش دارای دو نظام حالت‌دهی فاعلی-مفعولی و ارگتیو مطلق است به این خاطر در رده‌شناسی زبانی آن را در رده زبان‌های نیمه ارگتیو قرار می‌دهند. این دو ویژگی عمده در درازمدت و به دلیل تأثیرپذیری از زبان‌های هم‌جوار ازجمله زبان فارسی، عربی و ترکی رنگ و بوی خود را شبیه آن‌ها کرده است و این نمود در شعر به‌خصوص در سه‌خشتی‌های شاعران کردزبان کرمانج خراسان تجلی‌یافته است. در این پژوهش این دو ویژگی به همراه چند عنصر دیگر زبانی در سه‌خشتی‌های کرمانجی خراسان بررسی و تحلیل می‌شود. پژوهش حاضر اولین پژوهشی است که درزمینه‌ی خطاهای دستوری در حوزه شعر و ادبیات کردی کرمانجی به‌خصوص سه‌خشتی‌های کرمانجی خراسان انجام‌گرفته است. پیش از ورود به بحث اصلی لازم است توضیحاتی هرچند کوتاه در باب الفبای کردی کرمانجی ارائه دهیم. این الفبا اولین بار توسط میر جلادت بدرخان (۱۹۳۲) در مجله هوار به کار گرفته شد و از آن زمان تابه‌حال در بین اکثریت گویشوران کرمانج رواج عام پیدا نموده است.

[۱۸] Mohammadtaqavi@yahoo.com

خطاهای دستوری رایج در سه‌خشتی‌های کرمانجی

۱- جنس دستوری اسم در کردی کرمانجی

همه اسامی در گویش کردی کرمانجی از نظر جنس دستوری به دو دسته مؤنث و مذکر تقسیم می‌شوند. جنس دستوری اسامی موجودات زنده بر اساس جنسیت آن‌ها تعیین می‌شود. اگر اسم مذکر باشد در جایگاه هسته نشانگر /**یْ**/ یا /**ی**/ و در جایگاه وابسته‌ی نشانگر می‌گیرد و برعکس اگر مؤنث باشد در جایگاه هسته نشانگر/**ا**/ و در جایگاه وابسته نشانگر /**یْ**/ می‌گیرد.

لاوک: (مذکر)

لاوکێ قچک، دەستێ لاوکی

هسته وابسته

کەچک: (مؤنث)

کەچکا قچک، دەستێ کەچکێ

هسته وابسته

بر طبق گرامر میر جلادت بدرخان و روژه لسکو (۱۹۹۱)

الف- موارد زیر در زمره اسامی مذکر قرار دارند:

۱- اسم اعداد به‌جز /**یەک**/

۲- اصطلاحات و اسامی بیانگر جریان آب، به‌جز جوی آب و کانال آب مثل /**جوو**/، /**کانال**/، /**فرات**/

۳- اسامی فلزات مثل /**زیڤ**/ و /**هەسن**/

۴- اسامی رنگ‌ها مثل /**رەش**/ و /**سۆر**/

۵- اندام‌های بیرونی و اندام‌های بدن مثل /**دەست**/، /**پۆز**/، /**چۆگ**/ یا /**ژۆنی**/

۶- بیشتر اسامی بیانگر محصولات حاصله از حیوانات اهلی و نیز اسامی که برای محصولات لبنی بکار می‌رود مثل /**شیر**/، /**رووْن**/، /**هێک**/

۷- تمامی اجزای خانه مذکر هستند مثل /**سەر**/، /**بن**/، /**بان**/، /**دیوار**/

ب- موارد زیر در زمره اسامی مؤنث قرار دارند:

۱- اصطلاحاتی که بیانگر محل‌های مسکونی می‌باشند به‌جز /**کۆن**/ یا /**کووین**/ به معنی چادر ابریشمی و سیاه‌رنگ عشایر، /**خانی**/ به معنی خانه و /**ئاخور**/ به معنی آغل گوسفندان. مثل: /**مال**/، /**ئۆدە**/، /**هەوش**/

۲- اصطلاحاتی که بیانگر لوازم‌خانگی باشند مثل /**کێر**/، /**مەنغەل**/، /**کەڤچی**/، /**دەوری**/

۳- اصطلاحاتی که بیانگر وسایل نقلیه باشند مثل /**بالافر**/، /**ئۆتۆبۆس**/

۴- اسامی کشورها، شهرها و کوه‌ها مثل /**کوردستان**/، /**وان**/، /**ئاگری**/

۵- اسامی هر آنچه در آسمان دیده می‌شود مثل /**ستێرک**/، /**رۆژ**/، /**باهۆز**/، /**باران**/

۶- اصطلاحاتی که بیانگر خوراکی‌های پخته‌شده می‌باشند به‌جز /**نان**/ و /**گۆشت**/ مثل /**ترشک**/ و /**شۆربە**/

۷- اسامی سلاح‌ها به‌جز سلاح‌های سرد مانند /**شوور**/، /**گورز**/، /**بفر**/ مثل /**تفنگ**/، /**کەلەشکۆف**/، /**چاردەخوار**/

۸- اصطلاحات و اسامی انتزاعی با پسوند /**ی**/ مثل /**جوانی**/، /**وەکهەڤی**/، /**براتی**/

۹- مصدر افعالی که به‌عنوان اسم بکار می‌روند مثل /**خوارن**/، /**هاتن**/

۱۰- اصطلاحات دستوری مثل /**لێکەر**/، /**هەڤۆک**/، /**رەنگدێر**/

نکته:

بعضی از اسامی با تغییر جنس دستوری تغییر معنا پیدا می‌کنند مثل /**مالا مه**/ به معنی خانه ما و /**مالێ مه**/ به معنی دارایی یا ثروت ما یا /**دارا مەرخێ**/ به معنی درخت مرخ و /**داریّ هشک**/ به معنی چوب خشک

نمونه سەخشتی‌هایی که در آن‌ها خطاهای دستوری مشاهده‌شده است: (تمامی اسامی که زیر آن‌ها خط کشیده شده‌اند همگی مؤنث هستند و در غالب موارد شاعران تحت تأثیر گویش رایج در منطقه آن‌ها را به‌غلط به‌کاربرده‌اند.)

وەلاتێ مه مەرخێ وەپێ

هێستریّ مه ژێرا کرنه لێ

هەرایا خوه بگیننی کێ

آسمان بی‌مرز است، ۱۹

کەپوور رووشت له واریّ دل

هیلین تونه له داریّ دل

کەنێ ته پر تێ کاریّ دل

آسمان بی‌مرز است، ۲۶

ئەز و ته داریّ نالەکێ

ژە بیر بوویی له چالەکێ

چاڤ له ریا هەڤالەکێ

آسمان بی‌مرز است، ۲۸

بهار چقەس خوەدێ‌خوەستە

قەمچێ گولان دده دەست ته

ژە شۆقا ناڤێ ته مەستە

آسمان بی‌مرز است، ۳۵

گولێ قالییێ خوینن هێستر

هێستریّ چاڤێ قالیکر

پێلێ مەکە دده نفر

آسمان بی‌مرز است، ۳۷

ڤا چیانا چیێنە مه نینن

مەرخێ چییێ مه هێشنن

کەو ل چییێ مه دخوینن

مەرخێ چیێ سەرهەدێ مه

بەرندریّ دوور ژە دێمه

ئەز ئومرەکه چاڤ له ریّمه

شادکام

بەژنێ یارێ دارێ بییێ

هێشن دەکە لە هەولیێ

قسمەت بوێ تە هلگرم

دیار و دوتار، ۸۳

ئەرمان پرن، ئەرمان پرن

دارێ وە بەژن سا چ قرن

بەژنێ لە وان کودا برن؟

دیار و دوتار، ۹۴

اسامی درختان، نام انواع گل و واحد نامی برای شمردن گل‌ها و نام فصل‌ها، همگی مؤنث هستند بنابراین باید در همه نمونه‌های فوق نشانگر /ا/ بگیرند.

ئێوەز بڕێ مەرخ و چیان

ئێوەز نووڕێ چاقێ دیان

غێرەت وە وی هین وە گیان

آسمان بی‌مرز است، ۲۱

اسم (**نوور**) مؤنث است بنابراین نشانگر **ا** می‌گیرد.

ئەم غەریوێ سالێنە دوور

ئەم بریێ زاوێنە کوور

ئەم ئەو چیایێ سەر لە ژوور

آسمان بی‌مرز است، ۲۴

قوونووشغێ بێ قووشینم

ئووجاغێ بێ تەوش و تینم

بیسوو وەینە دلبرینم

آسمان بی‌مرز است، ۲۹

هەر کەس گولان سەر ببڕێ

ئەو خوینێ سوور هلدڕێ

لە داوێ وی دەوێ دڕێ

دیار و دوتار، ۱۹۸

در نمونه سه‌خشتی فوق مرجع ضمیر (**وی**) یعنی اسم (**خوین**) مؤنث است بنابراین باید به‌صورت مؤنث (**قێ**) نوشته شود.

قی بهارا گول ئشکەفتن

چاڤ وه هالێ مه هنگفتن

وه هێستراندا پەرچفتن

دیار و دوتار، ۱۹۸

من وه تەرا دانی سەلا

دێ باڤێ تە بوونە بەلا

وەرکەڤ هەنی ژە ڤی کەلا

ئەز کەوەکم لە ڤی نالا

چینە دەکم لە ڤی سالا

شۆکر دەکم لە ڤی هالا

دیار و دوتار، ۸۲

همچنین مرجع صفت اشاره باید ازنظر جنس با صفت اشاره مطابقت کند. در نمونه فوق اسامی (**بهار** و **کەل** و **نال** و **سال**) به دلیل آنکه مؤنث هستند بنابراین صفت اشاره قبل از آن‌ها هم باید مؤنث و به‌صورت (**ڤێ**) باشد.

لە نامانان کەس نەمایە

خەمل و رەفشێ وی ڤەندایە

نە و خوەنگە نە برایە

اسامی شهرها و کشورها و قاره‌ها همگی مؤنث هستند بنابراین ضمیر جایگزین برای آن‌ها باید مؤنث باشند. در نمونه فوق به‌جای اسم (**نامان**) به‌جای استفاده از ضمیر (**ڤێ**) به‌اشتباه از ضمیر (**وی**) استفاده گردیده است.

ئاریێ من و تە رەخنە وێ

فەکێ من وە شکلێ تە وێ

کوشتنێ من سەوا تە وێ

تمامی اعضای بدن مؤنث هستند بنابراین در جایگاه هسته نشانگر (ا) می‌گیرند.

دەڤەدارا، دەڤان هێی کە

نێری قەمەر وە پیشێ کە

شوونی یاری لە سەر چەکە

دیار و دوتار، ۱۰۲

تمامی اسمی مبتنی بر جا و مکان مؤنث هستند و نشانگر (ا) می‌گیرند.

ئەوراقی جان خوە داوەشین

یارانێ سەر مە برەشین

وەرە هەردێ رەش هلوەشین

دیار و دوتار، ۱۹۷

اسامی‌ای همچون (**بهار** و **باران**) که به‌عنوان اسامی دختران بکار برده می‌شوند همگی مؤنث هستند و در جایگاه هسته نشانگر (ا) می‌گیرند.

ژانێ کالکان گرانن
دلێ وان تژی ئەرمانن
چۆرک لە سینگێنە وانن

دیار و دوتار، ۱۹۷

خەلکۆ وەرن من ببینن
هلکی دلێ من راجینن
ژە یارێ خەوەر وەرینن

دیار و دوتار، ۱۹۱

سۆلێ لنگان خورم خورم
لە تە دەرێ ناکێ درم
لەسەر سینگی تە بمرم

عبدالله گوهری

کەونێ سەرێ تە ئاویە
جایلان لە سەر تە داویە
منە بەختێ کێ رابوویە

عبدالله گوهری

ئارێ مالان کالە لێنە
سەر سنگە تە خالێ لێنە
ئەو خالکانا نیشانەنە

شادکام

دەردێ دلی منی پرن
هێستریێ من گوڕەگوڕن
هەڤالێ من کودا برن

دیار و دوتار، ۸۹

ئەز جووجکێ پەرپڕی مە
ژە وەلاتێ خوە فڕیمە
غەریبییێ ئەز کڕیمە

دیار و دوتار، ۹۳

چراغ‌تووری، چراغ‌تووری

نالا مەیا سەروەپۆری

شەڤێ ئارام، رۆیێ تۆری

دیار و دوتار، ۱۲۳

دوتارێ خوە ئەز دەشکێنم

ریزە ریزە ڤەرەشکێنم

خاترێ یارێ خوە ناشکێنم

دیار و دوتار، ۱۲۷

اسامی ابزار موسیقی همگی بر جنس دستوری مؤنث دلالت دارند.

وە قوربانە تە وە تەنێ

سی و سێ خال لە بەدەنێ

رادەمیسم خالی چەنێ

دیار و دوتار، ۱۲۰-۱۲۱

کەچک، ناڤی تە دەلالە

ئاڤی کووزی تە زەلالە

رامیسانی تە هەلالە

دیار و دوتار، ۱۰۰

ئەز وەدل بووم، بێدل کرن

پەر و بالێ من، هل کرن

وە کووتیان سۆدا کرن

گوهری

۲- نظام حالت‌دهی

گویش کردی کرمانجی ازنظر نظام حالت‌دهی و مطابقه در رده زبان‌های نیمه ارگتیو قرار دارد به این معنی که در پاره‌ای از ساخت‌های دستوری از نظام حالت‌دهی و مطابقه فاعلی-مفعولی و در پاره‌ای دیگر از نظام حالت‌دهی و مطابقه ارگتیو-مطلق بهره می‌برد.

۲-۱- نظام حالت‌دهی و مطابقه فاعلی-مفعولی

در این نظام اسم یا ضمیری که در جایگاه فاعل قرار دارد حالت فاعلی و ازنظر ظاهری کاملاً خنثی و اسمی که در جایگاه مفعول قرار دارد حالت مفعولی و ازنظر ظاهری نشانگر /ێ/ می‌گیرد و ضمیر نیز به‌تبع آن صرف می‌گردد. ازنظر نظام مطابقه نیز فعل در این ساختار با فاعل مطابقت می‌کند یعنی شناسه‌های فعلی آن فاعلی است.

ساخت‌های فاعلی-مفعولی

الف- ساخت لازم در دو زمان حال و گذشته

ساخت لازم ساختی است که در آن فعل لازم بکار رود و تنها موضوع آن فاعل است و نیاز به موضوع مفعول ندارد. در این ساخت فعل چه زمان آن حال باشد و چه زمان گذشته فاعل هیچ نشانگری نمی‌گیرد و ضمیر فاعلی و خنثی بکار می‌رود؛ و ازنظر مطابقه نیز چون عنصر دیگری به‌غیراز فاعل وجود ندارد با آن مطابقت می‌کند.

۱- ئەز چووم ۲- تو چوویی ۳- ئەو/خەج چوو ٤- ئەم چوون (یْ) ٥- هوون چوون ٦- ئەو (نا)/خزان چوون
۱- ئەز تەرم ۲- تو تەری ۳- ئەو/خەج تەرە ٤- ئەم تەرن (یْ) ٥- هوون تەرن ٦- ئەو (نا)/خزان تەرن

ب- ساخت متعدی در زمان حال

ساخت متعدی ساختی است که در آن فعل متعدی بکار رود و علاوه بر فاعل به موضوع دیگری چون مفعول نیاز دارد. در این ساخت اگر فعل زمان حال باشد فاعل آن همچنان بدون نشانگر و خنثی می‌ماند و اما مفعول صرف می‌شود و اگر اسم باشد نشانگر /یْ/ می‌گیرد و اگر ضمیر باشد به‌صورت غیر فاعلی بکار می‌رود. ضمایر غیر فاعلی در کردی کرمانجی به شش صیغه تقسیم می‌شوند: **من، ته، وی/ویْ، مە، وە، وان**

۱- ئەز ویْ/خەجیْ دبینم. ۲- تو ویْ/خەجیْ دبینی. ۳- ئەو ویْ/خەجیْ دبینە
٤- ئەم ویْ/خەجیْ دبینن (یْ) ٥- هوون ویْ/خەجیْ دبینن. ٦- ئەو (نا) ویْ/خەجیْ دبینن.

۲-۲- نظام حالت‌دهی و مطابقه ارگتیو-مطلق

الف- ساخت متعدی در زمان گذشته

در این ساخت اسم یا ضمیری که در جایگاه فاعل قرار دارد حالت ارگتیو می‌گیرد و صرف می‌شود. در این حالت اگر فاعل اسم باشد ازنظر ظاهری نشانگر /یْ/ می‌گیرد و اگر ضمیر باشد به‌صورت غیر فاعلی یا ارگتیو بکار می‌رود و اسم یا ضمیری که در جایگاه مفعول قرار دارد حالت مطلق و ازنظر ظاهری کاملاً خنثی می‌باشد. در این ساختار فعل ازنظر نظام مطابقه به جای مطابقت با فاعل، با مفعول مطابقت می‌کند یعنی تک‌تک شناسه‌های فعلی با مفعول مطابقت می‌کنند.

۱- ویْ/خەجیْ ئەز دیم. ۲- ویْ/خەجیْ تو دیی. ۳- ویْ/خەجیْ ئەو دی.
٤- ویْ/خەجیْ ئەم دین. ٥- ویْ/خەجیْ هوون دین. ٦- ویْ/خەجیْ وان دین.

ب- ساخت اضافی

در این ساخت اسمی که به‌عنوان وابسته یک اسم دیگر یا بعد از یک حرف‌اضافه قرار می‌گیرد حالت اضافی یا غیر فاعلی می‌گیرد. در این حالت اگر اسم مذکر باشد نشانگر /ی/ و اگر مؤنث باشد نشانگر /یْ/ می‌گیرد.

دەستیْ کەچکیْ
دەستیْ لاوکی

در نمونه‌های فوق اسم (**کەچک**) به دلیل اینکه مؤنث است بعد از هسته نشانگر /یْ/ و اسم (**لاوک**) به دلیل مذکر بودن نشانگر /ی/ گرفته است.

ئەز ژ خەلکیْ دلبێشم.

در مثال فوق نیز اسم (**خەلک**) به دلیل اینکه بعد از حرف‌اضافه قرار دارد نشانگر /یْ/ گرفته است

نمونه سەخشتی‌هایی که در آن‌ها خطاهای ازاین‌دست وجود دارد:

ئێوەز بڕێ مەرخ و چیان

ئێوەز نووڕێ چاقێ دیان

غێرەت وە وی هین وە گیان

آسمان بی‌مرز است

در این نمونه اسم (**ئێوەز**) فاعل فعل در زمان حال است بنابراین حالت فاعلی و خنثی است و صرف نمی‌شود؛ اما اگر همین نام در حالت مفعولی باشد صرف می‌شود.

قونووشغێ بێ قووشینم

ئووجاغێ بێ تەوش و تینم

بیسوو وەینە دلبرینم

آسمان بی‌مرز است، ۲۹

اسم (**بیسوو**) در خشت سوم مفعول و فعل آن در زمان حال است بنابراین صرف می‌شود و نشانگر /**یێ**/ می‌گیرد.

لۆ شقانا، پێز سەراڤ کە

نیری بفرۆش، وە دراڤ کە

وە قەلنێ ناڤزراڤ کە

دیار و دوتار، ۱۰۱

اسم (**نیری**) در خشت دوم مفعول و فعل آن زمان حال است؛ بنابراین اسم در جایگاه مفعول در این زمان صرف می‌شود و نشانگر /**یێ**/ می‌گیرد.

دەڤەدارا، دەڤان هێی کە

نێری قەمەر وە پیشێ کە

شوونی یاری لە سەر چێکە

دیار و دوتار، ۱۰۲

در نمونه فوق نیز ترکیب (**نێری قەمەر**) نقش مفعول دارد و به دلیل اینکه فعل آن در زمان حال بیان‌شده است صرف می‌شود و نشانگر /**یێ**/ می‌گیرد.

وەرکەتمە تەپا داریێ

سێڤەک دێخم سەوا یارە

یار ورۆژی، سا ئفتاریێ

دیار و دوتار، ۸۱

اسم (**سێڤەک**) در خشت دوم مفعول است و در زمان حال صرف می‌شود و نشانگر /**یێ**/ می‌گیرد.

کەزەوخوینم، کەزەوخوینم

یاراتوو مە، دلبرینم

سا کو هەڤالەک ناوینم

دیار و دوتار، ۱۹۷

در نمونه فوق اسم (**هەڤالەک**) در خشت آخر مفعول است و صرف می‌شود و نشانگر /**یْ**/ می‌گیرد.

دلگرتیمه، دلگرتیمه

ژه هەڤالان داگرتیمه

مینا کوینەک ڤەگرتیمه

دیار و دوتار، ۹۰

در سه‌خشتی فوق اسم (**کوینەک**) به دلیل اینکه بعد از حرف‌اضافه / **مینا** / قرارگرفته است نشانگر /**یْ**/ می‌گیرد.

بەژنێ ته کو ئەلیف لامه

ژه قوسان بووم گول تەمامه

چەپه کرن یار بەدنامه

دیار و دوتار، ۱۰۶

در نمونه فوق در خشت سوم فعل (**کرن**) به دلیل اینکه متعدی و در زمان گذشته است به‌جای مطابقت با فاعل باید با مفعول مطابقت نماید در نمونه فوق مفعول اسم (**یار**) مفرد است بنابراین شناسه فعل در سوم شخص مفرد تهی است و باید به‌صورت /**کر**/ بیان شود.

ئەز بێدل بووم، بێدل کرن

دامه مەڵان جادوو کرم

پەر و باله من ژێ کرن

دیار و دوتار، ۱۰۷

در مثال فوق نیز فعل (**کرن**) به‌جای مطابقت با مفعول با فاعل مطابقت نموده است؛ بنابراین باید به‌صورت (**کرم**) بیان شود.

گەو ناکەن وه زمانێ خوه

کرنه دوشمەن خزانێ خوه

تێر خوارنه ژه جانێ خوه

دیار و دوتار، ۲۰۰

در نمونه سه‌خشتی فوق فعل (**کرنه**) مجدداً به‌جای مطابقت با مفعول با فاعل مطابقت نموده است. درست آن به‌صورت (**کر**) است چون مفعول اسم (**خزان**) مفرد است.

گولیل فریتن و میێک

گولیل گرتنه ژ دییێک

گولیل دانه پارسه‌چییێک

دیار و دوتار، ۱۹۶

در نمونه سه‌خشتی فوق در هر سه خشت خطای دستوری رخداده است به این صورت که فعل‌های (**فریتن**)، (**گرتنه**) و (**دانه**) به‌جای مطابقت با مفعول، با فاعل مطابقت نموده‌اند. در هر یک از خشت‌ها به دلیل اینکه مفعول اسم (**گولیل**) مفرد است درست آن‌ها به‌صورت (**فریت**)، (**گرت**) و (**دا**) می‌شود.

۳- نشانگر /ە/ بعد از اسامی جمع در حالت اضافی

با توجه به این‌که در کردی کرمانجی علامت جمع به‌صورت /**ان**/ است اگر اسم جمع در جایگاه هسته قرار گیرد صرف می‌شود و نشانگر /**ان**/ به نشانگر /**ێن**/ تغییر می‌کند اما در کردی کرمانجی خراسان به دلیل مجاورت با زبان فارسی و تأثیرپذیری از آن بعد از اسم جمع از یک نشانگر اضافه /**ە**/ استفاده می‌شود. این تأثیرپذیری در درازمدت در گویش غالب این منطقه جای خود را بازنموده است و در کلام و همچنین نوشتار به‌خصوص در سه‌خشتی‌های خراسان تجلی‌یافته است. این نشانگر از نظر دستور زبان کردی کرمانجی هیچ نقشی ندارد و نمونه‌ای از خطاهای زبانی محسوب می‌شود. در تمامی نمونه‌های زیر این خطای رایج وجود دارد.

ئەم غەریوێ سالێنە دوور

ئەم برینێ زاوێنە کوور

ئەم ئەو چیایێ سەر لە ژوور

آسمان بی‌مرز است، ۲۴

باران ببار تینی، تینی

تو پرس مەکە کو ئەم کینی

ئەم گولێنە بێ‌خوادینی

آسمان بی‌مرز است، ۳۸

ژانێ کالکان گرانن

دلێ وان تژی ئەرمانن

چوورک لە سینگێنە وانن

دیار و دوتار، ۱۹۷

چاڤێنە رەش کانی کانی

من کلدانەک ژێرا هانی

چاڤ پر رەش ووون، کل هلنانی

دیار و دوتار، ۱۱۹

زەندێنە بۆز هل کرییە

چاڤێنە رەش کل کرییە

دلێ جایلان کول کرییە

دیار و دوتار، ۱۲۰

۴- حالت ندایی /ا/ تحت تأثیر حالت ندایی در زبان فارسی

در کردی کرمانجی اسامی در حالت ندایی صرف می‌شوند. به‌عبارت‌دیگر اسامی مذکر در حالت ندایی نشانگر/ۆ/ و اسامی مؤنث در حالت ندایی نشانگر /ێ/ می‌گیرند. در نمونه سه‌خشتی‌های زیر این حالت ندایی در کردی کرمانجی تحت تأثیر زبان فارسی قرارگرفته است و نشانگرهای مذکر و مؤنث جای خود را به تنها یک نشانگر /ا/ می‌دهند که در فارسی رایج است.

دوتارڤانا، دوتارڤانا

دوتار دایه سەر ژونیانا

ژە یاری مە چ نیشانا

دیار و دوتار، ۱۰۳

لۆ شڤانا، پێز سەراڤ کە

نیری بفرۆش، وە دراڤ کە

وە قەلندێ ناڤزراڤ کە

دیار و دوتار، ۱۰۱

دەڤەدارا، دەڤان هێی کە

نێری قەمەر وە پیشێ کە

شوونی یاری لە سەر چێکە

دیار و دوتار، ۱۰۲

دەڤەدارا، دەڤەدارا

باری دێڤە سێڤ و نارا

یێکێ بدە یادگارا

نتیجه‌گیری

زبان کردی کرمانجی به لحاظ دستوری زبانی کاملاً غنی و دارای ساختارهای اصیلی است که تا حدود زیادی به‌صورت پاک و دست‌نخورده باقی‌مانده است. شاید به‌جرئت بتوان گفت که زبان کردی کرمانجی در مقایسه با فارسی معاصر به لحاظ دستوری به زبان‌های فارسی باستان و همچنین زبان اوستایی نزدیک‌تر است؛ بنابراین با توجه به پیشینه غنی آن شایسته است که از این گنجینه الهی که در اختیار ما قرار دارد به‌شدت محافظت نماییم تا این امانت را صحیح و سالم و با کمترین تغییر در اختیار نسل‌های بعد از خود قرار دهیم. دراین‌بین مسئولیت شاعران ما که به‌عنوان تولیدکننده منابع ادبی و شعری هستند از همه سنگین‌تر است چراکه همان‌ها هستند که با تولیدات خود می‌توانند ساختاری درست یا غلط را در بین نسل‌های بعدی فراگیر و عام کنند و درعین‌حال باید مراقب باشند تا ساختارهای غلطی را که تحت تأثیر زبان‌های هم‌جوار به زبان عوام خصوصاً زبان نسل جدید واردشده در اشعار خود وارد نکنند و تا حد امکان سعی نمایند زبانی عاری از وام‌های زبانی چه دستوری و چه واژگانی در اختیار نسل بعد از خود قرار دهند. در پژوهش حاضر نمونه‌های زیادی از خطاهای زبانی اعم از جنس دستوری، نظام حالت‌دهی، افعال مرکب و غیره معرفی و بازشناسی نمودیم با امید به اینکه این خطاهای دستوری از زبان پالایش شوند و زبان کردی کرمانجی به مسیر درست و بی‌نقص خود بازگردد و زیبایی تک‌تک آیتم‌های زبانی آن نمایش‌دهنده غنا و اصالت این زبان کهن باشد.

منابع

۱- جلیل، جلیل و شادکام، گلی؛ سه‌خشتی‌های کُرمانجی خراسان، انستیتو کردی اتریش، ۲۰۱۲

همچنین؛ حسین پور، اسماعیل؛ دیار و دوتار، انتشارات عمو علوی، قم ۱۳۹۳

۲- توحدی، کلیم‌الله؛ حرکت تاریخی کرد به خراسان، در دفاع از استقلال ایران، مجلدات اول تا ششم، نشر مؤلف

۳- ابن خردادبه؛ اللهو و الملاهی، نشر اغناطیوس، بیروت ۱۹۶۱

۴- اخوان ثالث، مهدی؛ دوزخ اما سرد، نشر توکا، تهران ۱۳۵۷

۵- ع.پاشایی و شاملو، احمد؛ هایکو شعر ژاپنی، نشر چشمه، تهران ۱۳۸۴

۶- سپاهی لایین، علیرضا؛ شماره‌ی ۲۱ مجله‌ی شعر، حوزه‌ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران ۱۳۷۳

۷- حسین پور، اسماعیل؛ آسمان بی‌مرز است، انتشارات جهانی، بجنورد ۱۳۸۹

و نیز؛ علوی فرد، یحیی؛ سه‌خشتی‌های مدرن، نشر عموعلوی، قم ۱۳۹۴؛ دو نمونه از کتب منتشره در این حوزه است.

۸- تولدی دیگر /فروغ فرخزاد

۹- شمس لنگرودی، تاریخ تحلیلی شعر نو، ۱۰۰/۱

۱۰- محمدجعفر یاحقی، «نیما و نظامی»، کتاب پاژ ۴ (مشهد ۱۳۷۰) ص ۳۹

۱۱- تی .اس .الیوت، منظومه‌ی سرزمین بی‌حاصل، ترجمه و نقد تفسیر از حسن شهباز. ص ۵۷ [به نقل از جعفر یاحقی، جویبار لحظه‌ها: ۴۶]

۱۲- وبلاگ خانه‌ی شعر معاصر.

۱۳- ژولیس بلو-ویسی باراک، دستور زبان کردی کرمانجی، ترجمه علی پاک‌سرشت، انتشارات توکلی، تهران ۱۳۸۷

۱۴- □□□□□□□ □□□ □edir-Xan, Elfabêya kurdî & Bingehên gramera kurdmancî, NEFEL, Stockholm ۲۰۰۲

۱۵- □edir Khan, Djeladet Ali & Lescot, Roger, Grammaire kurde: (dialect kurmandji), Paris: J. Maisonneuve, (Librairie d'Amerique et d'Orient), 1991 (also Paris: Maisonneuve, 1970).